

پایان نامه رشته حقوق

از دواج با بیگانگان

روح الله اسماعیلی

منتشر شده در وب سایت پروژه دات کام

www.Prozhe.com

بزرگترین مرجع دانلود رایگان پروژه، مقاله و پایان نامه های دانشجویی

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	فصل اول: کلیات تعریف ازدواج
۷	بیگانگان
۷	اهمیت ازدواج
۱۰	فلسفه ممنوعیت ازدواج با بیگانگان
۱۲	ازدواج با بیگانگان در اسلام
۱۳	شرط برابر بودن در ازدواج
۱۷	ازدواج با بی دینان و پیروان ادیان غیر توحیدی
۲۰	شان نزول آیات
۲۳	فصل دوم: (بررسی فقهی و تاریخی) - تاریخ تحریم ازدواج با بیگانگان در اسلام
۲۵	نگاهی گذرا به آرای فقهای اسلام در زمینه ازدواج با بیگانگان
۳۵	نتیجه
۴۱	ازدواج زنان مسلمان با مردان غیر مسلمان
۴۴	ازدواج موقت مسلمان با بیگانه

۵۰

نتیجه

۵۳

فصل سوم: ازدواج با مرتدان - ازدواج با مرتدان در آیین

یهود

۵۴

ازدواج با مرتدان از دیدگاه فقهای اسلام

۶۱

ارتداد افراد مسلمان

۶۳

نقد و بررسی

۶۹

خاتمه ازدواج با بیگانگان در قانون مدنی ایران و بعضی دیگر از

کشورهای اسلامی

۷۴

فهرست منابع و مآخذ

چکیده:

یکی از مشترکات ادیان الهی و بلکه مرامهای الهی و غیر الهی، مساله ازدواج با بیگانگان است که هر چه به گذشته بازگردیم و بیشتر برویم، ملاحظه می کنیم که اقوام و ملل مختلف، ازدواج با بیگانگان را تحریم نموده و سخت از آن اجتناب داشته اند، گو این که گذشت زمان و ضرورت روابط بین المللی، احساس تفرقه اقوام و ملل را ملایمتر نموده و آنها را در جهت وحدت و یگانگی قرار داده است، ولی تردیدی نیست که اسلام با همه این مرامها تفاوت بسیار زیادی داشته و در همه مقررات داخلی و بین المللی، تحولاتی چشمگیر پدید آورده و از جمله در مساله ازدواج با بیگانگان، تسامح و تساهل زیادی ایجاد کرده است، لذا می توان گفت: اسلام اولین آیینی است که به مردان پیروان خود اجازه برقراری پیمان زناشویی با پیروان دیگر ادیان را داده است، هر چند در گستره این آزادی ازدواج، فقهای اسلام تردید نموده و تقریباً همه فقها ازدواج با بیگانگان را مخصوص مردان مسلمان با زنان اهل کتاب دانسته اند، ولی در روابط جنسی، برخی از فقهای شیعه و اهل سنت این جواز را تعمیم داده و شامل افراد غیر اهل کتاب نیز دانسته اند.

اجمالاً در مقایسه بینش اسلامی در زمینه ازدواج با بیگانگان با نگرش دیگر اقوام و ملل و نوع استدلال آنها بر این ممنوعیت و بیان علت تحریم ازدواج با بیگانگان به نکات جالبی برمی خوریم که تا حدودی می تواند در تبیین موضع واقعی اسلام موثر باشد، ضمن این که در این مقایسه، گوشه دیگری از امتیازات شریعت مقدس اسلام بر همه ادیان و مرامهای الهی و غیر الهی مشخص می گردد تنها دین الهی که بردباری لازم را در روابط ملت ها دارد، اسلام است و لااقل با اطمینان می توان گفت که قبل از اسلام، هیچ مرامی دارای این سعه صدر و انسان نگری به معنای واقعی نبوده است.

مقدمه

فقه و حقوق تطبیقی، یکی از رشته‌های مطالعاتی است که در پیشرفت و تکامل نظام‌های حقوقی ملل تاثیر چشمگیری دارد، چه این که با این سلسله مطالعات، مزایا و نقایص نظام‌های حقوقی مورد توجه قرار می‌گیرد و در نتیجه، حقوقدانان هر کشور می‌توانند در جریان قانونگذاری، اصلاحات لازم را در حقوق کشورها به وجود آورند، ضمن این که این سری مطالعات، کشورها را در روابط بین‌المللی هر چه بهتر یاری می‌دهد و راه حل‌های تعارض بین قوانین کشورها را آسان تر می‌سازد مطالعه تطبیقی فقه و حقوق اسلام با نظام‌های حقوقی یهود و مسیحیت و آیین زرتشت، گذشته از مزایای فوق، فواید گسترده دیگری نیز با خود دارد، زیرا تردیدی نیست که آیین الهی اسلام در جزیره‌العرب به ظهور پیوست و مخاطبان آن در ابتدا ملت عرب بودند.

این مردم به طور قطع از نظر حقوقی و ارزش‌های اجتماعی، از آداب و رسوم کشورهای متمدن مجاور خویش، مانند ایران و روم و حبشه متاثر بوده‌اند و نظام حقوقی و فقهی اسلام نیز که بیشترین اصول و قواعد آن امضایی و موید سیره عقلا در این منطقه بوده است، به طور قهری متاثر از نظام‌های حقوقی کشورهای مجاور بوده، و لذا آشنایی ما با نظام حقوقی کشورهای مجاور می‌تواند در فهم قوانین اسلام نیز ما را تا حدودی یاری دهد.

مهمتر این که شرایع الهی موسی و عیسی و نیز شریعت زرتشت - به حکم سبقت تاریخی بر شریعت اسلام و معروفیت این شرایع در جزیره‌العرب و نیز گرایش گروه‌هایی از مردم عرب به شرایع یاد شده - این تاثیر پذیری را جدی تر و مشخص تر می‌سازد، زیرا یهودیان از دیر باز در جزیره‌العرب حضور گسترده‌ای داشتند و به خصوص پس از گرایش کنستانتین به مسیحیت، ضرورتاً تعداد بیشتری از آنها به جزیره‌العرب روی آوردند، گذشته از این که به نقل قرآن کریم، این شریعت از دوران حضرت سلیمان و ایمان آوردن بلقیس، و ملکه قوم سبا، به آن حضرت، طرفدارانی در یمن نیز به دست آورده است. مردم نجران در جنوب رسماً مسیحی بودند و پادشاهان غسان در شمال - که تحت الحمايه رومیان بودند - نیز مسیحی بودند.

گذشته از این که حبشیان با حضور خودشان در سرزمین یمن تلاش فراوانی در گسترش آیین مسیحیت در میان اعراب داشته‌اند و از طرف دیگر مردم حیره و پادشاهان آل منذر نیز بی تردید تحت تاثیر آیین زرتشت بوده و تعداد زیادی از اعراب رسماً زرتشتی بوده‌اند و در جنوب نیز از دوران سیف بن ذی یزن - که با کمک ایرانیان توانست حبشیان را از یمن بیرون براند -

آیین زرتشت با حضور ایرانیان و قبضه شدن اهرم قدرت توسط آنان، طرفدارانی هم در این منطقه به دست آورده بود.

با توجه به نکات یاد شده، جای تردید نخواهد بود که مطالعه و مقایسه تطبیقی فقه و حقوق اسلام با شرایع سه گانه فوق - گذشته از همه امتیازاتی که گفته شد - در رفع ابهامات احتمالی در قوانین اسلام نیز می تواند تاثیر زیادی داشته باشد، چه این که شریعت مقدس اسلام به تصریح قرآن کریم، ناظر به این شرایع و مهیمن بر همه آنهاست، هر چند در این میان، شریعت یهود به علل متعددی، از دیگر شرایع تاثیر بیشتری در حقوق اسلام داشته است، زیرا اولاً تنها کتاب دینی شناخته شده برای ملت عرب تا حدود زیادی همین تورات بوده است و آیه ۱۵۶ از سوره انعام نیز می تواند موید همین معنا بوده باشد که: ان تقولوا انما انزل الكتاب علی طائفتین من قبلنا وان کنا عن دراستهم لغافلین، [قرآن کریم را به زبان عربی بر شما نازل ساختیم و حجت را بر شما تمام کردیم تا نگویند که کتاب (تورات) تنها بر دو طایفه (یهود و مسیحیت) پیش از ما نازل شده و از آموختن آنها غافل بوده ایم].^۱

از طرفی مردم عرب - که غالباً بادیه نشین و صحرا گرد بودند و معلومات گسترده ای نداشتند و شهرنشینان آنها نیز منحصر به ساکنان یثرب و ام القری و طائف بودند - به شدیدترین وجهی تحت تاثیر تعالیم تورات قرار داشتند و به ویژه که مطالب تورات به عنوان عهد عتیق در برابر عهد جدید همیشه مورد تایید مسیحیان نیز بوده و هست.

البته روشن است که مقصود ما آن نیست که شریعت اسلام، نظام حقوقی خویش را به صورت تلفیقی از عرف مردم منطقه و شرایع پیشین و تمدن های مجاور جزیره العرب به دست آورده است، چه این که پیامبر شریعت اسلام را از طریق وحی الهی تلقی نموده و لذا تردیدی در استقلال آن از همه نظام های حقوقی الهی و غیر الهی دیگر نیست، بلکه مقصود ما این است که مردم جزیره العرب از جهات متعددی تحت تاثیر تمدن های دیگر قرار داشتند، زیرا اولاً اینها خود از دو دسته تشکیل می شدند: عربهای قحطانی و عربهای عدنانی.

قحطانیها که بومیان جزیره العرب بودند، از جنوب به دیگر نقاط این منطقه مهاجرت نمودند و عدنانی ها که به اصطلاح آنها را مستعرب می گویند، از سرزمین بابل و ب به جزیره العرب مهاجرت کرده و قهراً آداب و رسوم مخصوصی داشتند و حضور اقلیتهای دینی در این منطقه و گرایش مردم عرب به شرایع یاد شده نیز آنها را تحت تاثیر قرار داده بود، بالطبع هر نظام حقوقی - اعم از الهی و غیر الهی - موقعی می تواند در میان مردمی با استقبال روبه رو شود که از

^۱ چنانچه آیات متعددی از سوره مائده نیز موید همین معناست.

نحوه تفکر آن ملت بیگانه نبوده و قابل تحمل باشد، و گرنه در حسن استقبال مردم آن اشکالاتی را به وجود می آورد و از طرفی مساله سهله و سمحه بودن آیین اسلام نیز مقتضی هماهنگی بیشتر با اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه می باشد، و به همین جهت است که بیشتر احکام اسلام امضایی است، نه تاسیسی، یعنی شارع مقدس اسلام در جایی که عرف پسندیده ای وجود داشته، همان را تایید فرموده است و تنها در جایی که الزامات تغییراتی در عرف موجود - یا احکام وارده از دیگر شرایع - نیاز بوده، آنها را تغییر داده است و معنای مهیمن بودن احکام قرآن در مورد شرایع دیگر نیز شاید به همین معنا بوده باشد.

به هر حال همه این نکات بیانگر اهمیت مبحث فقه و حقوق تطبیقی می باشد. یکی از مشترکات ادیان الهی و بلکه مرامهای الهی و غیر الهی، مساله ازدواج با بیگانگان است که هر چه به گذشته بازگردیم و پیشتر برویم، ملاحظه می کنیم که اقوام و ملل مختلف، ازدواج با بیگانگان را تحریم نموده و سخت از آن اجتناب داشته اند، گو این که گذشت زمان و ضرورت روابط بین المللی، احساس تفرقه اقوام و ملل را ملایمتر نموده و آنها را در جهت وحدت و یگانگی قرار داده است، ولی تردیدی نیست که اسلام با همه این مرامها تفاوت بسیار زیادی داشته و در همه مقررات داخلی و بین المللی، تحولاتی چشمگیر پدید آورده و از جمله در مساله ازدواج با بیگانگان، تسامح و تساهل زیادی ایجاد کرده است، لذا می توان گفت: اسلام اولین آیینی است که به مردان پیروان خود اجازه برقراری پیمان زناشویی با پیروان دیگر ادیان را داده است، هر چند در گستره این آزادی ازدواج، فقهای اسلام تردید نموده و تقریباً همه فقها ازدواج با بیگانگان را مخصوص مردان مسلمان با زنان اهل کتاب دانسته اند، ولی در روابط جنسی، برخی از فقهای شیعه و اهل سنت این جواز را تعمیم داده و شامل افراد غیر اهل کتاب نیز دانسته اند.

اجمالاً در مقایسه بینش اسلامی در زمینه ازدواج با بیگانگان با نگرش دیگر اقوام و ملل و نوع استدلال آنها بر این ممنوعیت و بیان علت تحریم ازدواج با بیگانگان به نکات جالبی برمی خوریم که تا حدودی می تواند در تبیین موضع واقعی اسلام موثر باشد، ضمن این که در این مقایسه، گوشه دیگری از امتیازات شریعت مقدس اسلام بر همه ادیان و مرامهای الهی و غیر الهی مشخص می گردد، تا آن جا که می توان گفت: تنها دین الهی که بردباری لازم را در روابط ملت ها دارد، اسلام است و لااقل با اطمینان می توان گفت که قبل از اسلام، هیچ مرامی دارای این سعه صدر و انسان نگری به معنای واقعی نبوده است.

برهمن اساس و پس از پیشنهاد استاد بزرگوار، جناب حجۀ الاسلام والمسلمین، دکتر مصطفی محقق داماد - دام ظلّه - و تصویب موضوع ازدواج با بیگانگان با خوشوقتی این تحقیق فقهی را پذیرا شدم و با راهنمایی های گرانقدر معظم له در حد و وسع ناچیز خود در این زمینه تلاش نمودم، ولی اعتراف می کنم که نکات زیادی در این موضوع هنوز ناگفته مانده و تلاش و مطالعه بیشتری می طلبد، از این رو، متواضعانه از اساتید و متخصصان فقه و حقوق تقاضا نمودم که با راهنمایی های خود و بیان ایرادهای این رساله، مولف را مورد لطف خویش قرار دهند، تا ان شاء الله در فرصت های بعدی، این مبحث شکل بهتری به خود بگیرد.

فصل اول - کلیات تعریف ازدواج

ازدواج مصدر ثلاثی مزید از باب افتعال و زواج مصدر باب مفاعله است، این دو واژه در اصطلاح فقهی و قانونی، به معنای رابطه ای است حقوقی که لازمه آن، جواز کامجویی بین زن و مرد می باشد، چنان که واژه نکاح نیز به همین معناست، هر چند از نظر لغت، ازدواج به معنای متحد شدن دو انسان و نکاح به معنای همخوابگی آن دو می باشد.

بعضی از نویسندگان گفته اند: نکاح به معنای - عقدی است که به وسیله آن، زن و مرد به قصد زندگی مشترک و کمک به یکدیگر قانوناً با هم متحد می شوند و نتیجه گرفته اند که

اولاً: نکاح عقد است

ثانیاً: هدف آن، شرکت در زندگی است

ثالثاً: از وحدت و اتحاد قانونی حاصل می آید، تعریف این دسته با توجه به تعریفی که ذکر کردیم کامل نیست، چه این که هدف و قصد زندگی مشترک جزء مقومات این عقد نیست و این هدف معمولاً در عقد ازدواج دایم مطرح است و در ازدواج موقت یا ازدواج با کنیزان وب - که در اسلام و بسیاری از شرایع دیگر مطرح است - هدف اصلی، کامجویی است، بنابراین چنین قصدی در عقد ازدواج شرط نیست و بالطبع جزء مقومات عقد نیز نخواهد بود.^۱

مرحوم صاحب جواهر پس از ذکر اقوال مختلف در معنای لغوی و اصطلاحی نکاح می گوید: در هر حال چنان که دانستی، نظر مشهور این است که نکاح در لغت به معنای همخوابگی است و در شرع به معنای عقد است و ابن ادریس مدعی است که در این معنا هیچ یک از دانشمندان اختلافی ندارند و ابن فهد و شیخ طوسی و فخرالمحققین ادعای اجماع دارند، چه این که استعمال این واژه در عقد متداول است و بعضی^۲ را عقیده بر این است که در قرآن کریم جز در آیه حتی تنکح زوجا غیره^۳ به معنای همخوابگی نیامده، یعنی در تمام موارد، استعمال این واژه در قرآن به معنای عقد ازدواج است.

جالب این که در آیه فوق نیز بعضی آن را به معنای ازدواج گرفته اند، نه همخوابگی و گفته اند: شرط بودن همخوابگی برای حصول حلیت در چنین ازدواجی، از دلیل خارجی فهمیده می شود، نه از آیه شریفه.

همچنین صاحب جواهر می فرماید: در این که معنای نکاح شرعاً عقد باشد جای بحث وجود دارد، چه این که واژه نکاح مانند بسیاری از عناوین فقهی قبل از پیدایش دین نیز در میان جوامع

^۱ م. کلاتری، پایان نامه، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۵۳، شماره ۱۱۲۰.

^۲ تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۴۸ (ذیل آیه ۴۹ از سوره احزاب).

^۳ بقره (۲) آیه ۲۳۰.

مطرح بوده، چنان که بیع به معنای عقد نیست، بلکه به معنای نقل ملک است و قهرا نکاح نیز چنین است، شاهد، این که در موقع عقد هنگامی که زن به عنوان طرف قرار داد می گوید: انکحت، عقد را قصد نمی کند، بلکه سلطه مرد و صاحب حق شدن او در کامجویی از همسرش را در برابر مهر معین قصد دارد.

پس مراد از نکاح و ازدواج، همان حق همخوابگی است و مجازا به عقد ازدواج اطلاق می گردد. این به جهت علاقه سببیتی است که بین عقد خاص با حصول این حق وجود دارد^۱. بنابراین، نکاح و ازدواج به معنای حق همخوابگی و به وحدت رسیدن است، که معنایی است لغوی و عقد عامل پیدایش این حق است، هر چند فقها و حقوقدانان در بسیاری از موارد مقصودشان از نکاح و ازدواج، عقد خاص می باشد.

عجیب این است که شمس الدین سرخسی می گوید: اعلم بان النکاح فی الفقه عبارة عن الوطاء و حقیقة المعنی فیه هو الضم و منه یقال: انکح الظئر ولدها، ای الزمه واحد الوطئین ینضم الی صاحبه فی تلك الحالة فسمی فعلها نکاحا ثم یستعار للعقد مجازا اما لانه سبب شرعی یتوصل به الی الوطاء اولان فی العقد معنی الضم، فان احدهما ینضم به الاخر و یکونان کشخص واحد فی القيام بمصالح المعیشه و زعم الشافعی ان اسم النکاح فی الشریعة یناول العقد فقط و لیس كذلك، فانه قال الله تعالی: حتی اذا بلغوا النکاح^۲ یعنی الاحتلام^۳، بدان که واژه نکاح در فقه همان وطی است که معنای حقیقی آن ضمیمه شدن است، چنان که گفته می شود: انکح الظئر ولدها، یعنی دایه به فرزندش پیوست، و زن و شوهر در حالت خاصی به هم پیوسته اند و لذا کار آن دو نکاح است و بعدها این واژه مجازا برای عقد استعمال شده است، یا به سبب آن که عقد وسیله شرعی برای وصول به وطی است، یا به دلیل این است که در عقد معنای ضمیمه شدن وجود دارد، زیرا زن و شوهر به وسیله عقد به هم می پیوندند و مثل شخص واحدی می شوند که به کارهای زندگی می پردازد، ولی شافعی تصور کرده که نکاح در شرع اسلام به معنای عقد است، ولی چنین نیست، چنان که خداوند می فرماید: حتی اذا بلغوا النکاح، تا موقعی که کودکان به نکاح برسند که معنایش بلوغ به حد احتلام است، نه این که واقعا عقد ازدواج خوانده باشند.

^۱ ر. ک: حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۵ به بعد.

^۲ نساء (۴) آیه ۶.

^۳ المبسوط، ج ۴، ص ۱۹۲

بیگانگان

واژه بیگانه معمولاً در حال حاضر به افرادی اطلاق می شود که تعهد تابعیت کشوری خاص را نپذیرفته اند، اعم از این که تابعیت کشور دیگری را پذیرفته باشند یا خیر، بنابراین، بیگانگان در ایران همه کسانی هستند که دارای تابعیت ایرانی نیستند. واژه بیگانه در برابر واژه خودی و هموطن قرار دارد، ولذا هموطن به همه افرادی گفته می شود که دارای تابعیت ایرانی باشند، اعم از این که دارای اعتقاد اسلامی باشند یا عقیده دیگری مانند یهودیت و مسیحیت و مجوسیت داشته باشند، به تعبیر دیگر، معیار تابعیت در ایران، داشتن عقیده اسلامی نیست، چنان که در حال حاضر در همه کشورهای جهان همین گونه است، ولی در گذشته در میان بسیاری از ملل، معیار خودی و بیگانه، داشتن اعتقاد خاصی بوده، ولذا همه کسانی که دارای عقیده اکثر افراد جامعه نبودند، بیگانه محسوب می شدند.

مراد از بیگانه در مبحث ازدواج با بیگانگان، در فقه اسلامی، افراد دارای عقیده ای غیر از اعتقاد اسلامی است، اعم از این که معتقد به یکی از ادیان آسمانی، مثل یهودیت و مسیحیت بوده باشند، یا این که اصلاً عقیده ای نداشته و یا اعتقاد مشرکانه ای داشته باشند.

البته از نظر حقوقی در حال حاضر، بیگانه به معنای نداشتن تابعیت کشوری خاص نیز احیاناً مطرح می شود، مثلاً در مورد ازدواج یک ایرانی با یکی از اتباع فرانسه و یا کشوری دیگر، این نکته مطرح می شود که در صورت داشتن عقیده اسلامی، معمولاً از طرف وزارت امور خارجه کشور با این ازدواج موافقت می شود و در غیر این صورت (در غیر مورد ازدواج با اهل کتاب، و آن هم در صورتی که مرد ایرانی باشد) موافقت نخواهد شد، ولی در رساله حاضر، این معنا از بیگانه مدنظر نیست و به تعبیر دقیق تر، بحث ما در جواز ازدواج مسلمان با غیر مسلمان است و ما به یاری خدای سبحان، آرای مکاتب مختلف فقه اسلامی را در این زمینه تبیین خواهیم کرد.

اهمیت ازدواج

تردیدی نیست که ازدواج و میل به زناشویی زن و مرد از غرایز اولیه نوع بشر است و هر انسانی به صورت طبیعی علاقه مند به ازدواج و تولید مثل می باشد، به تعبیر دیگر، هر انسانی در صدد است که از طریق تولید مثل، حیات موقت و پایان پذیر خویش را از طریق بقای فرزند دایمی سازد، در عین حال، چگونگی بقای نسل نیز برای وی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، چه این که هر فرد بشر همان گونه که به سلامت خویش می اندیشد، به سلامت فرزند خویش نیز اهتمام دارد و همان گونه که به دنبال سعادت خویش است، سعادت فرزند خود را نیز می خواهد، زیرا در

حقیقت فرزند خود را تداوم وجود خویش دانسته و سعادت وی را از سعادت خویش جدا نمی داند.

علی (ع) در نامه معروفش به امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: و وجدتك بعضی بل وجدتك کلی , حتی کان شیئا لو اصابك اصابنی و كان الموت لواتاك اتانی فعنانی من امرک ما یعنینی من امر نفسی ب.^۱ آنچه در سخن علی (ع) آمده , همان ندای فطرت است که هر فرد انسان فرزندش را جزء خویش , بلکه تمام هستی خویش می داند که از طریق او بقا و تداوم می یابد, بنابراین , مرگ فرزند را مرگ خویش تلقی می کند و همان گونه به سرنوشت فرزندش می اندیشد که به سرنوشت خویش می اندیشد, و از طرفی از دیرباز انسانها متوجه تاثیر سلامت پدر و مادر در سلامت فرزند بوده اند.

از این جهت در طول تاریخ , همه ملل در انتخاب همسر, امور زیادی را مراعات نموده و امر ازدواج را با ملاحظه شرایط زیادی انجام می داده اند که همه این شرایط لااقل به تصور آنان برای سلامت جسمی و یا سعادت معنوی فرزندانشان اهمیت داشته است .

در این زمینه توصیه های فراوانی از حکیمان جوامع ملل مختلف نقل شده و مردمان به آن پای بند بوده و در امر مقدس ازدواج , آنها را مراعات می نموده اند, چنان که از پیامبر اکرم (ص) و دیگر امامان معصوم لله نیز چنین توصیه های ارزنده ای را در کتب مختلف مشاهده می کنیم .
به عنوان نمونه, پیامبر اکرم (ص) می فرماید: انظر فی ای نصاب تضع ولدك فان العرق دساس,^۲ بنگر که فرزندت را از چه فامیلی به دست می آوری , چه این که اخلاق و خصایص هر فامیلی در نسل آنها باقی می ماند (و انحرافهای اخلاقی آنان تاثیر سوء خود را در فرزندان آنها نیز به جا خواهد گذاشت). بنابراین , همگان باید در انتخاب همسر دقت کافی کنند و از بهترین افراد برای خویش همسر برگزینند.

پیامبر اکرم (ص) در روایتی دیگر فرمود: ایاکم و خضراء الدمن .
قیل: یا رسول الله وما خضراء الدمن؟ قال (ص): المرأه الحسناء فی منبت السوء,^۳ از نزدیک شدن به علف های با طراوتی که در مزبله ها می روید اجتناب کنید! پرسیدند که مقصود از علف های مزبله چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: مقصود من زنان زیارویی هستند که در خانواده های آلوده پرورش یافته اند.

^۱ نهج البلاغه , صبحی صالح , نامه ۳۱.

^۲ متقی هندی , کنز العمال , ج ۱۵ , ص ۸۵۵ , ح ۴۳۴۰۰

^۳ وسائل الشیعه , ج ۱۴ , ص ۱۹.

از جمله اموری که ملل مختلف در گذشته در انتخاب همسر خویش مراعات می نمودند وسخت پای بند به آن بودند، این بود که می کوشیدند همسر آنان از نظر اعتقادی نیز سالم باشد، بدین معنا که معتقد بودند، همان گونه که سلامت جسمی پدر و مادر در سلامت جسمی فرزند موثر است و سلامت روحی و اخلاقی و عقیدتی نیز در سعادت فرزند موثر خواهد بود، و به همین جهت مردمان از دیرباز از ازدواج با افراد غیر همکیش خود اجتناب داشته اند، بنابراین، نهی از ازدواج با بیگانه عقیدتی اختصاص به اسلام نداشته، بلکه در ادیان دیگر نیز از ازدواج با بیگانگان عقیدتی نهی شده است^۱ حتی می توان گفت: مانند بسیاری از مسائل اجتماعی دیگر، اسلام در این مساله نیز اصلاحات مهمی به وجود آورده از جمله بر تصورات غلطی که در دیگر ملل مطرح بوده، و خط بطلان کشیده است و مراحلی از اختلاف عقیده را به خصوص در صورتی که ازدواج در جامعه اسلامی صورت گیرد- موجب بطلان عقد ازدواج ندانسته است، چنان که در آینده به مواردی از این گونه ازدواجها اشاره خواهیم کرد، در حالی که در میان دیگر ملل چنین تسامحی اصلا مطرح نبوده است.

آری، به حکم این که آیین اسلام به تعبیر قرآن، مهیمن بر دیگر ادیان می باشد، بسیاری از اشتباهات و کاستی های دیگر ادیان را اصلاح نموده و انسانها را در طریق اعتدال قرار داده است. قرآن کریم در این باره می فرماید: الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یجدونه مکتوبا عندهم فى التوریه والانجیل یا مرهم بالمعروف وینہم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاعلال التی کانت علیهم فالذین امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون،^۲ آنان که از این رسول، این پیامبر امی که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته می یابند، پیروی می کنند، آن که به نیکی فرمانشان می دهد و از ناشایست بازشان می دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می کند و چیزهای ناپاک را حرام و بارگراشان را از دوششان بر می دارد و بند و زنجیرشان را می گشاید.

^۱ ناگفته نماند که این احتیاطها در مورد انتخاب همسر به منظور بقای نسل و تشکیل خانواده مورد توجه بوده است، اما بسیاری از ملل با زنان روابطی صرفا کامجویانه و احیانا به صورت هرزگی داشته اند، در این گونه موارد هر چند که این روابط به صورت قانونی نیز بوده است، و غالبآ آداب و رسوم و احتیاطهای یاد شده در آنها مراعات نمی شده است، بنابراین در همه اقوام و ملل، انتخاب همسر به عنوان مادر فرزند، با انتخاب زنان به عنوان ارضای تمایل حیوانی و رفع نیاز جنسی از نظر اهمیت متفاوت بوده، و لذا در مورد دوم کمتر به نکات یاد شده می اندیشیده اند، ولی در غیر موارد هرزگی، در این گونه موارد نیز حداقل صلاحیت را در مورد زوج خود مراعات می کرده اند. در آیین اسلام نیز چنین بوده، و لذا به مواردی برمی خوریم که همخوابگی با زنان خاصی مجاز قلمداد شده، و ولی توصیه شده است که از این گونه زنان صاحب فرزند نشوند. در آینده به نمونه هایی از این گونه ازدواج ها یا روابط قانونی اشاره خواهیم داشت.

^۲ اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از آن کتاب که بر او نازل کرده ایم پیروی کردند، رستگارانند. آری، اسلام آیین فطرت است، بنابراین، معیار حلیت در آن، طیب و پاک و مفید بودن و معیار حرمت، ناپاک و خبیث بودن یک چیز است. از این جهت، هر چیزی را که عقل آدمی برای جامعه مفید تشخیص دهد، از دیدگاه اسلام مجاز و هر آن چه را مضر تشخیص دهد، از نظر آیین اسلام نیز ممنوع خواهد بود، و از آن جا که اسلام عقاید پدر و مادر را مضمول قوانین توارث نمی دانسته و معتقد بوده که هر کودکی با فطرتی پاک و سالم و الهی به دنیا آمده (کل مولود یولد علی الفطرة) ازدواج با مخالف عقیدتی را در همه صور آن به طور کلی و مطلق منع نکرده است.

فلسفه ممنوعیت ازدواج با بیگانگان

همان گونه که پیش از این یادآور شدیم، از عبارات تورات برمی آید که ازدواج با بیگانگان به طور کلی ممنوع بوده و از بزرگ ترین گناهان به شمار می آمده و فلسفه این تحریم را نیز تاثیر منفی این ازدواج در عبادت یهوه، خدای بنی اسرائیل، معرفی کرده است و این تاثیر را نیز غیر قابل اجتناب دانسته، تا آن جا که شخصی مثل سلیمان^۱ نیز بر اثر این نوع ازدواج آلوده شد و از خدای بنی اسرائیل روی برتافت.

دومین علتی که در عبارات فوق برای تحریم ازدواج با بیگانگان ذکر شده، ازدست دادن اصالت یهودی و عدم توانایی سخن گفتن به زبان عبری است، که این نیز خود نوعی انحراف و نقضی بزرگ برای یک فرد یهودی - که بایستی به زبان تورات تسلط کامل داشته باشد - به شمار می آمد و به همین جهت برای حفظ اصالت زبان خویش، آنان را از ازدواج با بیگانگان، یعنی دیگر ملل منع می نمودند.

جالب این که در حال حاضر نیز در قانون مدنی اسرائیل به این مطلب تصریح شده است، چنان که در ماده ۱۷ احوال شخصیه آمده: الدین والمذهب من شروط صحة العقد، فاذا كان من غیر الدین او من مذهب آخر، فلا يجوز العقد بينهما ودر قسمت دیگر همین ماده آمده: ان الزوجین یشرط ان یکونا اسرائیلیین وان یحصل الزواج علی وفق شرع الموسوی والکان لغوا.^۲ همچنین در ماده ۳۹۶ آمده: لایجوز زواج الیهودی بالوثنیة ولا زواج الوثنی بالیهودیة^۳ ودر ماده ۳۹۳ آمده

^۱ البته جای تردید نیست که تعریفات فراوانی در باب تاریخ انبیا به تورات راه یافته و طبق تعالیم اسلامی، انبیا همگی تحت عنایت

الهی بوده و هرگز دامن خویش را به گناه نیالوده اند

^۲ بدران ابوالعینین بدران، العلاقات الاجتماعية بین المسلمین و غیر المسلمین، ص ۸۹

^۳ بدران ابوالعینین بدران، العلاقات الاجتماعية بین المسلمین و غیر المسلمین، ص ۸۹

: فاذا اجتمع اثنان بمثل هذا الازدواج المحرم فقد ارتكبا عارا و فاحشة لا ينمحيان ابدا و مثل الاولاد المرزوقين من هذا الاجتماع الشنيع كمثل النجاج المولود من مسافدة الخبول .
همان گونه که ملاحظه می شود، در قانون مدنی اسرائیل نه تنها پیرو آیین یهود بودن شرط صحت عقد ازدواج است ، بلکه وحدت مذهبی و کشوری را نیز شرط دانسته اند، بدین معنا که فرقه هایی که به تدریج در یهودیت به وجود آمده اند، نمی توانند از مذاهب دیگر همسر انتخاب کنند، این بدان می ماند که گفته شود: در اسلام ، سنی حنفی نمی تواند از پیروان احمد حنبل همسر برگزیند و بالعکس .

در یهود نیز فریسیان نمی توانند با صدوقیان ازدواج کنند. اما شرط اسرائیلی بودن زن و شوهر ظاهرا مربوط به شریعت حضرت موسی (ع) نمی باشد، بلکه از تصمیمات ویژه حکومتی است که ازدواج اتباع اسرائیل را با اتباع غیر اسرائیلی - هر چند یهودی باشند - ممنوع دانسته اند .
پرواضح است که این ممنوعیت معلول عواملی نیست که در تورات به عنوان علت حرمت ازدواج با بیگانه آمده است ، بلکه صرفا برای سهولت شناسایی اتباع و رسیدگی به امور آنان است .
حاصل این که ممنوعیت ازدواج با بیگانگان ، یکی به سبب مصونیت اعتقادی پیروان یک دین بوده و یا به جهت حفظ ملیت و اصالت نژادی و قومی ، و در آیین یهود که از طرفی آیین خویش را بهترین آیین دانسته و همه ادیان دیگر را باطل می داند و از طرفی فرزندان اسرائیل را قوم برگزیده و محبوب خدا و برتر از هر نژاد دیگر می داند، هر دو عامل را در ممنوعیت ازدواج با بیگانگان در نظر داشته اند.^۲

اما اقوام و مللی که از نظر اعتقادی ، خویشان را برتر از همگان نمی دانند، معمولا در صورت اجتناب از ازدواج با بیگانگان ، عامل دوم (یعنی اختلاف نژادی و افتخارات ملی) را علت این ممنوعیت ذکر می کنند و ملت هایی که اسیر حس ناسیونالیستی نیستند و تنها آیین صحیح را آیین خاص خویش می دانند، هدفشان از اجتناب با بیگانگان ، تنها حفظ مصونیت اعتقادی است ، و لذا در شرایطی که اوضاع اجتماعی این مصونیت را بیشتر به خطر اندازد، بر عدم ازدواج با پیروان ادیان دیگر، تاکید بیشتری می کنند و به همین جهت ، تنها در موارد خاصی به مردان پیرو خویش اجازه ازدواج با بیگانگان را می داده اند، مثلا در شرایطی که آنان می توانستند با این ازدواج ، همسر خویش و بلکه افراد بیشتری از ملت دیگر را به آیین خویش در آورند، ولی هیچ گاه به

^۱ الحافظ صبری ، المقارنات والمقابلات . ناگفته نماند که مقصود از وثی در عبارات یهودیان ، هر فردی است که اسرائیلی و یهودی نبوده باشد، چنان که واژه امی نیز در اصطلاح آنان به همین معناست .

^۲ در گذشته ، بسیاری از اقوام در حفظ نسب و فامیل خویش کوشا بوده اند، ولی ظاهرا هیچ قومی مانند بنی اسرائیل در حفظ نسب خویش اهتمام نداشته است .

زنان پیرو خویش اجازه ازدواج با مردان بیگانه نمی دادند، چه این که زنان از موقعیت ضعیف تری برخوردارند و در صورت ازدواج با بیگانه، احتمال متاثر شدن آنان از عقیده شوهر بیشتر است. یکی از نویسندگان معاصر می نویسد: ظاهراً تلاش کثیری از قانونگذاران بر این بوده که فرزندان ملت آنان در محدوده خودشان رشد کنند و در نتیجه، نوامیس آنها بر اثر اختلاط لطمه ای نبیند و این یا به خاطر این بوده است که مردمان مشخصی از آنان دور بمانند، یا از عادات ناپسند بر کنار بمانند و ضمناً شاخه نژادی و کرامت آنها محفوظ بماند.

بعضی از ملت ها زمانی آزاد بودند، ولی بعدها تغییر روش دادند. چنان که رومیان در آغاز، زنان بسیاری از ملل اطراف خود گرفتند، ولی هنگامی که به قدرت رسیدند، مردمان دیگر را برابر نامیدند و زنان خود را به بیگانگان نمی دادند و زنان بیگانه را برای خود نمی گرفتند.^۱ شدت اجتناب از همسری با بیگانگان در مللی که تعدد زوجات را جایز نمی دانسته اند، طبیعی به نظر می رسد و بی تردید مسیحیان چنین بوده اند، ولی در آیین یهود هر چند تعدد زوجات در شرایط خاصی جایز بوده، ولی بعدها یکی از پیشوایان مذهبی آن را تحریم کرد، و لذا در ماده ۳۹۵ از حقوق مدنی یهود آمده: تعدد الزوجات وان كان جائزا شرعا ان (الراب) جرسون حرمه لضیق اسباب المعیشه فی هذه الايام التي اصبح فيها امر القيام بلوازم المرأة الواحدة غیر هین لایخلو من صعوبه^۲.

ازدواج با بیگانگان در اسلام

آیین یهود از همان آغاز به عنوان یک آیین ملی و نژادی مطرح شد، و لذا در گذشته و حال یهودیان هیچ گونه تبلیغی در جهت یهودی کردن دیگر مردمان نداشته اند و بر فرض این که افرادی از غیر بنی اسرائیل آیین یهود را می پذیرفتند، آنها را با بنی اسرائیل برابر نمی دانستند، اما آیین اسلام از همان آغاز به عنوان یک آیین جهانی مطرح شد، چرا که پیامبر اکرم (ص) برای همه افراد بشر و به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث گردید: و ما ارسلناک ارحمة للعالمین،^۳ و لذا مسلمانان برعکس یهودیان، تبلیغ و جهاد در مسیر گسترش توحید و مسلمان شدن دیگر ملل را از همان آغاز، وظیفه خود می دانستند و فلسفه اصلی جهاد در اسلام نیز همین بوده است.

^۱ دائرة المعارف الاسلامیة الشیعی، ۱۲۷: ردج &، ج ۹، ص ۳۴۰.

^۲ ر.ک: الحافظ صبری، المقارنات والمقابلات، ماده ۳۹۵.

^۳ انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

آیین مسیحیت نیز هر چند براساس عبارات انجیل^۱ و آیاتی از قرآن، همانند آیین یهود، مخصوص قوم بنی اسرائیل بوده است (ورسولا الی بنی اسرائیل)،^۲ ولی قدر مسلم از زمانی که کنستانتین، قیصر روم، به آیین مسیحیت گروید، انحصاری بودن این آیین به فراموشی سپرده شد و آیین تبشیر در مسیحیت به صورت یک اصل مسلم در آمد و در حال حاضر نیز چنین است، و لذا مسیحیان، همانند مسلمانان در تبلیغ و اشاعه آیین خود کوشا بوده و هستند. و نیز بر خلاف یهودیان که خود را ملت برتر و قوم برگزیده خدا می دانستند و هیچ گاه دیگر ملتها را با خود برابر نمی دیدند، آیین اسلام همه افراد بشر را فرزند یک پدر و مادر می داند و مومنان به اسلام را از هر قوم و ملتی که بوده باشند، برادر هم می شمارد و می فرماید: انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخیوکم و اتقوا الله،^۳ هر آینه مومنان برادرانند، میان برادرانان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید. بلکه اسلام از همان آغاز با روح عصیت و ملی گرایی و هرگونه نژاد پرستی مخالف بوده و با شعار ان اکرمکم عندالله اتقیکم^۴ و عباراتی مانند: کلکم من آدم و آدم من تراب و: لافخر لعربی علی عجمی ولا الایض علی الاسود ا بالتقوی کوشیده است که گرایش های ناسیونالیستی را در میان امت اسلامی ریشه کن سازد و عملاً نیز پیامبر (ص) مسلمانان را از هر قوم و ملتی که باشند با یکدیگر برابر قرار داده و با افتخارات نژادی به شدت مبارزه نموده است.

از این جهت تردیدی نیست که ممنوعیت ازدواج با بیگانگان در موارد محدودی که مطرح بود، مبتنی بر حس ملی گرایی و برتری قومی نبوده است، بلکه بی تردید این ممنوعیت به جهت مصونیت اعتقادی مسلمانان و دورنگه داشتن آنان از آلودگی اخلاقی و حفظ اصالت های خانوادگی بوده است.

شرط برابر بودن در ازدواج

البته روشن است که مقصود ما از الغای افتخارات نژادی در اسلام، این نیست که مسلمانان همیشه از این گونه گرایش های افراطی و ناسیونالیستی بر کنار بوده اند، بلکه برعکس، بعضی از مسلمانان با همه تاکید اسلام بر اصالت ندادن به افتخارات نژادی، آگاهانه یا ناخود آگاه به احساسات ناسیونالیستی تمایل پیدا کردند و برای خود امتیازاتی قائل شدند که از جمله آنها عدم برابری دیگر ملت های مسلمان با آنان از نظر حق ازدواج بوده است.

^۱ در انجیل متی آمده: پس عیسی از آن جا بیرون شده به دیار صور و صیدون رفت.

^۲ آل عمران (۳) آیه ۴۹.

^۳ حجرات (۴۹) آیه ۱۰.

^۴ همان، آیه ۱۳.

فی المثل ، پس از وفات پیامبر(ص)، به خصوص از دوران خلافت خلیفه دوم ، برتری جویی قریش بر همه طوایف مسلمان دیگر و برتری جویی عرب بر غیر عرب آغاز شد. قرشیان خود را اصیل ترین قبیله عرب دانستند و برای خود امتیازاتی قائل شدند که از جمله این امتیازات همان بود که گفتند: خلیفه مسلمانان باید برای همیشه الزاما از قبیله قریش بوده باشد، و در این زمینه به روایتی از پیامبر(ص) استدلال نمودند که آن حضرت فرموده است: ان الائمة من قریش .

بر اساس این برتری جویی ، بالطبع همه پستهای مهم اجتماعی را در درجه اول ، حق خود می دانستند. از امتیازات دیگری که آنان برای خود قائل بودند، این بود که معتقد بودند افراد غیر قرشی همتای قرشیان نیستند، بنابراین ، مردان غیر قریش نمی توانند از قریش زن بگیرند، ولی قرشیان می توانند از دیگر مسلمانان زن اختیار نمایند. همان گونه که اشاره شد، این برتری جویی از دوران خلیفه دوم آغاز شد. گواهی که اولین فردی که با استدلال به روایت نبوی ان الائمة من قریش به خلافت رسید، ابوبکر بود .

این برتری جویی در تمام دوران خلافت عمر و عثمان ، بلکه تا پایان دوران بنی امیه به صورت جدی مطرح بود و بر اثر همین تصور واهی ، امتیازات فراوانی در درجه اول برای قرشیان و در نهایت برای اعراب در نظر گرفته می شد و پیدایش خوارج و جنگ های خونباری که آنان در تاریخ اسلام به وجود آوردند، نشان دادن واکنش در برابر این قبیل برتری جویی ها بود. خوارج می گفتند: پیامبر می فرمود: لا فخر لعربی علی عجمی ب ا بالتقوی ، و این قابل قبول نیست که آن حضرت فرموده باشد که برای همیشه بایستی خلیفه مسلمانان الزاما از قریش بوده باشد و نیز به روایتی از پیامبر(ص) استدلال می کردند که فرموده است: اسمعوا واطيعوا ولو امر علیکم عبد حبشی اجدع ، و نیز به گفته خلیفه دوم استدلال می کردند که در موقع مرگ گفته بود: اگر سالم ، مولای حدیفه ، زنده بود، او را بر شما خلیفه می کردم و حال آن که سالم از رجال قریش نبود و ب.

البته اعتراض خوارج به برتری طلبان قریش و عرب به جا بود، چرا که مستند آنان روایاتی غیر معتبر بود، یعنی در حقیقت پیامبر(ص) هیچ گاه نفرموده بود که خلفا بایستی از قریش انتخاب شوند، بلکه مقصود پیامبر(ص) از جمله ان الائمة من قریش و ارثان و امامان بعد از خودش از اهل بیت بود که در روایتی پیامبر تعداد آنها را دوازده تن معرفی کرده بود و اولین آنها علی بن ابی طالب (ع) و آخرین آنها مهدی (ع) است ، ولذا علی (ع) در نهج البلاغه برای رفع این اشتباه می فرماید:

ان الائمه من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح الولاء من غیرهم , امامان از قریش هستند, ولی از شاخه بنی هاشم که پیامبر(ص) در یوم الانذار خلیفه بعد از خودش را از میان آنها معرفی کرد و بی گمان او علی بن ابی طالب بود, ولذا پیامبر(ص) فرمود: ان الله لم یبعث نبیا جعل له من اهله اخا ووزیرا ووارثا ووصیا وخلیفه فی اهله فایکم یقوم ویبایعنی , علی انه اخی ووزیری ووصیی ویكون منی بمنزله هارون من موسی^۱ و به اتفاق است , هیچ یک از حاضران که همگی آنان از بنی هاشم بودند, پاسخ مثبت نداد, جز علی (ع) و سرانجام پیامبر(ص) فرمود: انت یا علی! بنابراین , سخن پیامبر(ص) در جمله ان الائمه من قریش , قضیه حقیقه نبود, بلکه قضیه خارجی بوده است که مقصود همان امامان اهل بیت هستند, نه این که هر گروهی از مسلمانان که بخواهند دولتی تشکیل دهند, الزاما بایستی فردی از قریش را به رهبری برگزینند.

این تصورات غلط و برتری جویی های قومی , هر چند بر اثر واکنش های خوارج و نیز قیام ایرانیان بر ضد امویان تا حدودی تعدیل یافت , ولی این سخن که خلافت برای همیشه حق مسلم مردم قریش است , به عنوان یک اصل در میان فرقه های اهل سنت باقی ماند و تقریبا همه علمای اهل سنت در کنار صفاتی مانند عدالت و علم و لیاقت , برای حاکم اسلامی شرط چهارمی هم ذکر نموده اند, که همان قرشیت است .

عجیب این که در طول تاریخ , شرایط عدالت و علم و لیاقت در بسیاری از موارد متروک ماند, ولذا کمتر خلیفه ای از بنی امیه و بنی عباس واجد صفات فوق بودند, ولی در وصف قرشیت هیچ گاه اغماضی نشد و عملا در طول تاریخ جز دورانی که عملا اختیاری نبوده است - رهبران جامعه اسلامی را قرشیان تشکیل می داده اند.^۲ همچنین مساله هم کفو نبودن غیر قرشی برای زنان قریش و هم کفو نبودن رجال غیر عرب برای زنان عرب , به صورت حکم فقهی در آثار بسیاری از فقهای اهل سنت باقی ماند .

عجیب این که بعضی از علمای غیر عرب بر این مطلب تاکید بیشتری داشته اند تا علمای عرب , به عنوان نمونه , شمس الدین سرخسی می نویسد: اعلم ان الکفاءه فی النکاح معتبره من حیث النسب ا علی قول سفیان الثوری ب قیل : انه کان من العرب فتواضع وراى الموالى اکفاء له و ابوحنیفه کان من الموالى فتواضع ولم یرنفسه کفوا للعرب و حجه فی ذلک قوله(ص): الناس سواسیه کاسنان المشط, لافضل لعربی علی عجمی وهذا الحدیث یویده قوله تعالی : ان اکرمکم عندالله اتقیهکم ب و حجتنا فی ذلک قوله(ص):

^۱ ابواسحق ثعلبی , تفسیر کشف الیابان , ج ۱ , ص ۱۰۹

^۲ ر.ک: فراء, الاحکام السلطانیه , ص ۲۰, حقوق اسلام , ترجمه زین العابدین رهنما, ص ۱۰

قریش بعضهم اکفاء لبعض ب والعرب بعضهم اکفاء لبعض قبيلة بقبيلة والموالي بعضهم اکفاء لبعض رجل برجل ب وما زالت الكفاءة المطلوبة فيما بين العرب حتى في القتال , بيانه في قصة بدر فرجعوا الى رسول الله (ص) واخبروه بذلك فقال (ص) صدقوا وامر حمزة بان يخرجوا اليهم فلما لم ينكر عليهم طلب الكفاءة في القتال ففي النكاح اولي ب والكفاءة في الحرية فان العبد لا يكون كفوا لامراه حرة الاصل,¹ بدان که کفایت از جهت قبیله خانواده در ازدواج معتبر است, جز به عقیده سفیان ثوری ب بعضی از دانشمندان در مورد اختلاف نظر ابوحنیفه که قائل به عدم صحت ازدواج عجم با عرب بود و نظر سفیان ثوری که آن را مجاز می دانسته, اظهار داشته اند که سفیان چون خود عرب بوده تواضع کرده و عقیده به جواز را ابراز داشته, ولی ابوحنیفه که از عرب نبوده به این امتیاز اعتراف نموده و خود را همتای عرب ندانسته است .

دلیل سفیان ثوری در مورد نظر خویش, حدیث نبوی است که می فرماید: مردم مانند دندانهای شانه با هم برابرند, هیچ عربی بر عجم برتری ندارد و موید آن سخن خدای متعال است که می فرماید: گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند, پرهیزگارتین شماس است , و دلیل ما [در پیروی از نظر ابوحنیفه] گفته پیامبر (ص) است که فرمود: افراد قریش همتای یکدیگرند و افراد عرب با یکدیگر برابرند و هر قبیله, کفو قبیله دیگر است و موالی نیز کفو یکدیگرند, هر مردی همتای مردی دیگر است, و از طرفی می دانیم که کفویت در نزد عرب همیشه مراعات می شده , حتی در جنگها نیز این نکته را مراعات می کردند, چنان که در جنگ بدر موقعی عتبه و ب از قریش همآورد می خواستند که همتای آنان باشد و به پیامبر (ص) خبر داده شد, فرمودند: راست گفتند, و آن گاه علی و حمزه و عبیده را فرمان داد تا با آنان روبه رو شوند, بنابراین , عدم انکار پیامبر (ص) در مقابل تقاضای کفویت در مبارزه, به طریق اولی لزوم کفویت در مورد نکاح را که امر مهم تری است اثبات می کند .

همچنین کفویت در آزاد بودن معتبر است , چه این که فرد برده , کفو زن آزاد نخواهد بود . شگفت آور است که عالمی مانند شمس الدین سرخسی به پیروی از ابوحنیفه , امام اکبر اهل سنت - در عین توجه به گفتار پیامبر (ص) که لافخر لعربی علی عجمی وبا توجه به گفته خداوند در قرآن که ان اکرمکم عندالله اتقیکم (که سفیان ثوری براساس این دلایل بر کفویت هر مسلمان با مسلمان دیگر استدلال نموده است) - به ادعای رجال قریش در جنگ بدر که گفتند: مردم مدینه کفو ما نیستند و از رجال قریش کسی را به جنگ ما نفرست , استدلال نموده وبا این دلیل واهی در صدد بر آمده که عدم کفویت غیر عرب با عرب , و عرب را با قریش اثبات نمایند. و حال آن که

¹ المبسوط, ج ۵, ص ۲۲ و ۲۳

شخص رسول الله (ص) دختر عمه خودش، زینب را که از قریش بود به ازدواج آزاد شده خودش، زید بن حارثه در آورد و جویر، مسلمان سیاه چهره و تهی دست را به خواستگاری دختر یکی از شخصیت های بزرگ مدینه فرستاد و فرمود که این دو کفو یکدیگر نیستند، و شواهد فراوان دیگری مانند ازدواج مقداد بن اسود^۱ با دختر زبیر بن عبدالمطلب، که نه تنها قرشیه، بلکه هاشمیه نیز بوده است، در حالی که مقداد نه هاشمی بود و نه قرشی.

در کتاب بحار می خوانیم که پیامبر (ص) روزی به مسلمانان امر فرمود که دختران خود را زودتر شوهر دهند. پرسیدند: آنان را به چه کسانی تزویج نماییم؟ فرمود: با کفو و همتای خودشان. آنان پرسیدند که همتایشان کیانند؟ فرمود: المومنون بعضهم اکفاء بعض، برخی از مومنان همتای برخی دیگرند، سپس قبل از آن که از منبر فرود آید، ضباعه را به همسری مقداد بن اسود در آورد و فرمود: دختر عمه ام را به همسری مقداد در نیاوردم، جز این که خواستم امر ازدواج آسان گردد.^۲

ازدواج با بی دینان و پیروان ادیان غیر توحیدی

همان گونه که قبلاً گفته شد، معیار حرمت ازدواج با بیگانگان در اسلام، مسائل نژادی و افتخارات ملی و گروهی نیست، بلکه تنها علت این ممنوعیت، جلوگیری از نفوذ انحرافات عقیدتی در مسلمانان است که این تحریم نیز در مورد پیروان ادیانی که در اصل توحیدی بوده اند، هر چند که در حال حاضر موحد نیز نباشند استثنای شده و ازدواج با اهل کتاب مجاز شمرده شده است، ولی در مورد افرادی که جزء پیروان ادیان توحیدی نیستند، آیات و روایات متعددی ازدواج با آنان را منع کرده است.

دلیل فقها در حکم به حرمت ازدواج با بیگانگان، در درجه اول قرآن کریم است که در آیات متعددی ازدواج با گروهی از بیگانگان را منع فرموده است و در مواردی ظاهر آیات، حاکی از منع ازدواج با هر فرد غیر مسلمان است، چه این که از ازدواج با کفار نهی شده و واژه کافر حتی اهل کتاب را نیز شامل می شود، بر خلاف واژه مشرک که در شمول آن نسبت به اهل کتاب در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد، و لذا یک بار دیگر مجموع آیات ناظر به این مساله را مورد توجه قرار می دهیم.

مجموع آیهاتی که در قرآن کریم در این زمینه وجود دارد، آیات ذیل است:

^۱ جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۹۳.

^۲ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۱.

۱. ولا تنكحوا المشركهات حتى يومنن ولا مئة مومنة خير من مشركة ولو اعجبكم ولا تنكحوا المشركين حتى يومنوا ولعبد مومن خير من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون الى النار والله يدعوا الى الجنة والمغفرة باذنه وبين ايهاته للناس لعلمهم يتذكرون،^۱ زنان مشرك را تا ايمان نياورده اند به زنى مگيريد و كنيز مومن بهتر از آزاد زن مشرك است، هر چند شما را از او خوش آيد و به مردان مشرك تا ايمان نياورده اند، زن مومن مدهيد و برده مومن بهتر از مشرك است، هر چند شما را از او خوش آيد. اينان به سوى آتش دعوت مى كنند و خدا به جانب بهشت و آمرزش و آيات خود را آشكار بيان مى كند، باشد كه ببيندشند.

۲. يها ايها الذين امنوا اذا جهاء كم المومنهات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بايمهانهن فان علمتموهن مومنهات فلا ترجعوهن الى الكفار لاهن حل لهن ولا هم يحلون لهن واتوهم مها انفقوا ولا جناح عليكم ان تنكحوهن اذا اتيموهن اجورهن ولا تمسكوا بعصم الكوافر و سئلوا مها انفقتم وليسئلوا مها انفقوا ذلكم حكم الله يحكم بينكم والله عليم حكيم،^۲ اى كسانى كه ايمان آورده ايد! چون زنان مومنى كه مهاجرت کرده اند به نزدتان آيند، بيازماييدشان. خدا به ايمانشان داناتر است.

پس اگر دانستيد كه ايمان آورده اند، نزد كافران بازشان مگردانيد، زيرا اينان بر مردان كافر حلال نيستند و مردان كافر نيز بر آنها حلال نيستند. و هر چه آن كافران براى اين گونه زنان هزينه کرده اند بپردازيد. و اگر آنها را نكاح كنيد و مهرشان را بدهيد، مرتكب گناهى نشده ايد و زنان كافر خود را ننگه مداريد و هر چه هزينه کرده ايد از مردان كافر بخواهيد و آنها نيز هر چه هزينه کرده اند از شما بخواهند. اين حكم خداست. خداميان شما حكم مى كند و او دانا و حكيم است.

۳. الزانى لا ينكح الزانية او مشركة والزانية لا ينكحها ازان او مشرك و حرم ذلك على المومنين،^۳ مرد زناكار جز زن زناكار يا مشرك را نمى گيرد، و زن زناكار را جز مرد زناكار يا مشرك نمى گيرد، و اين بر مومنان حرام شده است.

الخبثهات للخبثين والخبثون للخبثهات والطيبهات للطيبين والطيبون للطيبهات اولئك مبرون مما يقولون لهم مغفرة و رزق كريم،^۴ زنان ناپاك براى مردان ناپاك و مردان ناپاك براى زنان ناپاك و زنان پاك براى مردان پاك و مردان پاك براى زنان پاك. آنها از آنچه درباره شان مى گويند منزهند. آمرزش و رزق نيكو براى آنهاست.

^۱ بقره (۲) آيه ۲۲۱

^۲ ممتحنه (۶۰) آيه ۱۰

^۳ نور (۲۴) آيه ۳

^۴ نور (۲۴) آيه ۲۶.

۴. والمحصنات من النساء ا مها ملكت ايمهانكم كتهاب الله عليكم واحل لكم مهاوراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم محصنين غير مسهافحين فما استمتعتم به منهن فهاتوهن اجورهن فريضة ولا جناح عليكم فيمها تراضيتن به من بعد الفريضة ان الله كهان عليما حكيمًا * ومن لم يستطع منكم طولاً ان ينكح المحصنات المومنات فمن مها ملكت ايمهانكم من فتيهانكم المومنات والله اعلم بايمهانكم بعضكم من بعض فانكحوهن باذن اهلهن واتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غير مسهافحات ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتين بفها حشاً فعليهن نصف مها على المحصنات من العذاب ذلك لمن خشى العنت منكم وان تصبروا خير لكم والله غفور رحيم * يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم ويتوب عليكم والله عليم حكيم^۱، و نيز زنان شوهردار بر شما حرام شده اند، مگر آنها كه به تصرف شما در آمده باشند . از كتاب خدا پيروي كنيد، جز اينها زنان ديگر هر گاه در طلب آنان از مال خویش مهري بپردازيد و آنها را به نكاح در آوريد، نه به زنا، بر شما حلال شده اند . و زنانی را كه از آنها تمتع می گيريد، واجب است كه مهرشان را بدهيد، و پس از مهر معين ، در قبول هر چه هر دو بدان رضا بدهيد گناهی نيست . هر آينه خدا دانا و حكيم است * هر كس را كه توانگری نباشد تا آزاد زنان مومن را به نكاح خود در آورد، از كنيزان مومنی كه مالك آنها هستيد به زنی گيرد، و خدا به ايمان شما آگاهتر است .

همه از جنس يكديگر يدي، پس بندگان را به اذن صاحبانشان نكاح كنيد و مهرشان را به نحو شايسته ای بدهيد . بايد كه پاكدامن باشند، نه زناكار ونه از آنها كه به پنهان دوست می گيرند . و چون شوهر كردند، هر گاه مرتكب فحشا شوند، شكنجه آنان نصف شكنجه آزاد زنان است ، و اين برای كسانی است از شما كه بيم دارند كه به رنج افتند با اين همه ، اگر صبر كنيد براي آنان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است * خدا می خواهد برای شما همه چيز را آشكار كند و به سنتهای پيشينيان راه بنمايد و توبه شما را بپذيرد، كه خدا دانا و حكيم است .

۵. اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اتوا الكتهاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المومنات والمحصنات من الذين اتوا الكتهاب من قبلكم اذا اتيتوهن اجورهن محصنين غير مسهافحين ولا متخذی اخدان ومن يكفر بالايمهان فقد حبط عمله وهو في الاخرة من الخاسرين^۲، امروز چيزهای پاكيژه بر شما حلال شده است .

^۱ نساء (۴) آيه ۲۴ - ۲۶ .

^۲ مائده (۵) آيه ۵ .

طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است. و نیز زنان پارسای مومن و زنان پارسای اهل کتاب، هرگاه مهرشان را بپردازید، به طور زناشویی نه زناکاری و دوست گیری، بر شما حلالند. و هر کس که به اسلام کافر شود، عملش ناچیز شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

شان نزول آیات

علامه طباطبائی (ره) می نویسد: اولین سوره ای که بعد از هجرت در مدینه نازل شده، سوره بقره است و سوره ممتحنه قبل از فتح مکه (سال هفتم هجرت) در مدینه نازل شده و سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر (ص) نازل شده، و لذا احکام این سوره در صورت تعارض، نسخ احکام دیگر است و احکام این سوره منسوخ نیست، چه این که آیه پیشین نمی تواند نسخ آیه پسین (از لحاظ زمان) باشد.^۱

مرحوم طبرسی می نویسد: آیه ۲۲۰ از سوره بقره در مورد شخصی به نام مرثدبن ابی مرثد نازل شده که از جانب پیامبر (ص) ماموریت داشت گروهی از مسلمانان را که در مکه بودند بر باید، و هنگامی که مرثد وارد مکه شد، زنی به نام عناق - که سابقه دوستی با وی داشت - او را به هم خوابگی با خود دعوت کرد و او امتناع کرد و گفت: بایستی از پیامبر (ص) اجازه بگیرم، و به این مناسبت، آیه ۲۲۱ بقره ازدواج با مشرکان را حرام اعلام فرموده است، و از نویسندگان اهل سنت، سیوطی نیز در تفسیر در المنثور همین وجه را از ابن عباس نقل کرده است.^۲

سیوطی می افزاید که واقدی از سدی، از انس بن مالک و او از ابن عباس نقل کرده که آیه ۲۲۱ به مناسبت ازدواج عبدالله بن رواحه با کنیز سیاه پوست مسلمانی نازل شده، چه این که روزی عبدالله به جهت کاری کنیزش را آزاد کرد و او به پیامبر (ص) شکایت برد و پیامبر به عبدالله اعتراض کرد و از این رو عبدالله برای جبران کار خود در صدد ازدواج با کنیزش بر آمد، در حالی که از نظر عمومی، این کار قبیح به نظر می آمد، یعنی مردم عرب ازدواج با کنیز را نمی پسندیدند، و لذا آیه قرآن نازل شد که و لامه مومنه خیر من مشرکه، بنابراین، هدف اصلی آیه ۲۲۱، رفع موانع ازدواج با کنیزان است.^۳

^۱ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۴

^۲ مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۶۰.

^۳ در المنثور، ج ۱، ص ۲۵۶.

بعضی نیز نزول آیه را به مناسبت ازدواج حدیفه دانسته اند که کنیزی داشت او را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود. علامه طباطبایی می فرماید: مانعی ندارد که آیه پس از همه این امور و ناظر به همگی نازل شده باشد. و اما آیه سوره ممتحنه به مناسبت مهاجرت بعضی از زنان اهل مکه به مدینه و پس از صلح حدیبیه و نازل شده است، زیرا پیامبر(ص) در صلح حدیبیه با مشرکان مکه عهد نموده بود که هر فردی از مردم مکه که مسلمان شود و به مسلمانان بپیوندد، براساس پیمان صلح، بایستی به مردم مکه بازگردانده شود، ولی مردم مکه الزامی به بازگرداندن فردی که از جمع مسلمانان گریخته باشد ندارند.^۱

اتفاقاً زنی از مردم مکه مسلمان شد و به مسلمانان پیوست و هنگامی که شوهر زن برای بازگردانیدن او مراجعه کرد، پیامبر(ص) فرمود: پیمان حدیبیه مخصوص مردان فراری از مکه است و شامل زنان نمی شود و به این مناسبت آیه نازل شد که زنانی که از مردم مکه به مدینه مهاجرت می کنند، بایستی از طرف مسلمانان آزموده شوند و در صورتی که واقعا به اسلام ایمان داشته باشند، نبایستی به مکه عودت داده شوند، چرا که نه زنان مومن بر مشرکان حلالند و نه مردان مشرک بر زنان مومن حلالند، بنابراین تنها مسلمانان براساس پیمان صلح و یا حکم ویژه موظفند مهریه و مخارجی را که شوهر آن زن در مراسم ازدواج با این زن مصرف نموده به او پردازند و سپس ازدواج با آن زن مهاجر برای مسلمانان بلامانع خواهد بود، و از این جهت در مواردی مشابه، مسلمانان و مردم مکه می بایست تنها مهریه زنان فراری از یکدیگر را پردازند. چه این که مسلمانان نیز در صورتی که زنانشان به کفر می گراییدند، بایستی به حکم آیه ولاتمسکوا بعصم الکوافر، از ادامه زناشویی با آنان اجتناب می کردند، چنان که آیه یازدهم از همین سوره نیز تاکید بر مطلب فوق است.

علامه طباطبائی می نویسد: آیه سوم از سوره نور براساس روایات رسیده از ائمه اهل بیت، ناظر به حرمت ازدواج با زنان متهم به زنا پس از اشتهار واقعه حد قبل از توبه می باشد و بعضی این آیه را که مفهوما می رساند مرد زناکار با زن زانی و مشرک می تواند ازدواج کند و زن زانی می تواند با مرد مشرک و زناکار ازدواج کند را منسوخ به آیه ۲۲۱ بقره دانسته اند، چه این که به اعتقاد بعضی، ازدواج با بیگانگان تا سال ششم هجرت بلامانع بوده و آیه سوره نور، مبین همین مطلب است و با نزول آیه ۲۲۱ سوره بقره، ازدواج با مشرکان مطلقاً ممنوع اعلام شده است.

^۱ ابن قیم می نویسد: پیامبر(ص) قبل از این که به جهاد کردن فرمان یابد مردم را به وضعیتی که داشتند رها می کرد، ولذا گاهی اتفاق می افتاد که زنی مسلمان می شد و شوهرش کافر بود و بین آن دو جدایی نمی افتاد و آیه تحریم تنها بعد از صلح حدیبیه نازل شد. احکام اهل الذمه، ج ۱، ص ۶۹.

سیوطی در تفسیر درالمنثور از احمد حنبل و نسائی و حاکم نیشابوری و ابن جریر و بیهقی و ابوداؤد از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که زنی به نام ام فهلول معروف به زنا بود و یکی از مسلمانان در صدد همخوابگی با او بر آمد و به این مناسبت آیه سوم از سوره نور نازل شد. و بعضی نیز آورده اند که پس از هجرت مسلمانان به مدینه، به علت بالا بودن مهر و گرانی قیمتها به زحمت افتادند، ولذا در صدد بر آمدند از زنان معروف برای اطفای غریزه جنسی استفاده کنند و لذا آیه فوق نازل شده است، و اما آیه ۲۶ سوره نور را نیز مرحوم طبرسی در مجمع البیان می فرماید: براساس روایتی از امام باقر(ع) این آیه همانند آیه سوم، منع از ازدواج مسلمانان با زناکاران می نماید و به همین مناسبت نازل شده که گروهی از اصحاب در صدد ارتباط با زنان آلوده بوده اند و قرآن آنان را از این کار بر حذر داشته است.^۱ و اما در مورد آیات سوره نساء، بدون شبهه آیه ۲۴ ناظر به حکم ازدواج موقت است و علامه طباطبائی می فرماید: این آیه در نیمه اول سالهای بعد از هجرت پیامبر(ص) به مدینه، نازل شده و بسیاری از اهل سنت معتقدند که این آیه، ناظر به ازدواج موقت است و بسیاری معتقدند که این آیه، ناظر به غزوه اوطاس است که پیامبر(ص) براساس آیه شریفه به مسلمانان اجازه داد که از زنان اسیر - پس از سپری شدن یک طهر - استمتاع جویند و نیز اجازه ازدواج موقت به آنان داده شده است.

بنابراین بسیاری از اهل سنت، این آیه را مربوط به جنگ اوطاس دانسته اند که پس از فتح مکه و بعد از جنگ حنین رخ داده است و براساس این آیه، ازدواج با زنان اسیر، هر چند شوهر دار بوده اند - پس از استبراء - جایز شمرده شده است، چنان که سیوطی در درالمنثور، از احمد و مسلم و ترمذی و نسائی و بیهقی و ابوسعید خدری روایت نموده است، و به همین مناسبت، روایتی از پیامبر(ص) نقل شده که فرمود: لا توطا حامل حتی تضع حملا ولا غیر حامل حتی تحيض.

چنان که احمد در مسند و ترمذی در صحیح و حاکم در مستدرک، آن را روایت کرده اند^۲ و بعضی نیز نزول آیه را مربوط به شهر مکه، پس از عمره قضای پیامبر(ص) دانسته اند.^۳

^۱ تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۸۰ و ۱۰۷

^۲ العلاقات الاجتماعیة بین المسلمین و غیر المسلمین، ص ۳۴.

^۳ فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۴۹

فصل دوم: (بررسی فقهی و تاریخی) - تاریخ تحریم ازدواج با بیگانگان در اسلام

درباره تاریخ تحریم ازدواج با بیگانگان، تاریخ دقیقی را نمی توان ذکر کرد، ولی آنچه مسلم است، تحریم ازدواج با بیگانگان مربوط به دوران بعد از هجرت است، چه این که حکم تحریم در سوره های مکی ذکر نشده و تنها در سوره های مدنی ذکر شده است، و اما در سوره های مکی، تنها سخن از حرمت زنا به میان آمده است، چنان که در سوره مومنون می خوانیم:

والذین هم لفروجهم حافظون * اعلی ازواجهم او مها ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین * فمن ابغی وراء ذلک فاولئک هم العادون.^۱ همان گونه که ملاحظه می شود، در این آیات رابطه جنسی با همسران و کنیزان، مجاز و اطفای غریزه جنسی از هر طریق دیگر ممنوع دانسته شده است، و اما این که همسران و کنیزان شخص، بایستی دارای اعتقاد اسلامی باشند، مطرح نبوده و عملاً نیز مسلمانان با غیر مسلمانان ازدواج می کرده اند، چنانکه شخص رسول خدا(ص) دختران خودش^۲ را به ازدواج افراد مشرک در آورده بود: همسر زینب، دختر پیامبر(ص) شخصی به نام ابی العاص بوده، و همسر ام کلثوم و رقیه، دو پسر ابولهب بوده اند.

یکی از عوامل مشخص نبودن تاریخ تحریم ازدواج با بیگانگان در اسلام، این است که عملاً مسلمانان کمتر در معرض ازدواج با بیگانگان بوده اند، چه این که یهودیان و مسیحیان خود بر اساس شریعت خویش از ازدواج با مسلمانان اجتناب داشته اند، بنابراین بر فرض که مسلمانان از نظر شرعی مانعی در ازدواج با اهل کتاب نداشتند، عملاً چنین ازدواجی رخ نمی داد، و اما در ازدواج با مشرکان، به حکم این که با آنان درگیر جنگ بوده اند، به صورت طبیعی زمینه ای برای ازدواج با آنها مطرح نبوده است.

استاد، علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان می نویسد: بعضی را عقیده بر این است که مسلمانان تا سال ششم هجرت، در ازدواج با همه بیگانگان مجاز بوده اند و آیه سوره نور را که می فرماید: الزانی لاینکح ازانیه او مشرکه و الزانیه لاینکحها ا زان او مشرک و حرم ذلک علی المومنین، قرینه بر همین امر گرفته اند، چه این که در این آیه، تنها از ازدواج مسلمانان با مردان و زنان زناکار منع شده، ولی زناکاران از ازدواج با زناکاری مثل خود و یا با زنان و مردان مشرک منع نشده اند.

بنابراین، این آیه می تواند قرینه خوبی بر عدم حرمت ازدواج با بیگانگان تا زمان نزول این آیه بوده باشد، و آیات سوره نور به صورت کلی ظاهراً در نیمه دوم هجرت پیامبر(ص) به مدینه، نازل

^۱ آیه ۵-۷.

^۲ و به قولی دختر خواندگان خودش.

شده است، زیرا در این سوره، داستان افک و مسائلی دیگر، مانند حجاب و غیره آمده که همگی مربوط به سالهای نیمه دوم هجرت پیامبر (ص) به مدینه می باشد.

آیات سوره ممتحنه نیز مربوط به دوران بعد از سال ششم می باشد، چه این که در مورد زنان مهاجر از مکه نازل شده که براساس قرارداد صلح حدیبیه، مسلمانان موظف بوده اند آنان را به مکه باز گردانند، و معلوم است که صلح حدیبیه در سال ششم رخ داده است. تنها ابهامی که در آیات تحریم ازدواج وجود دارد، مربوط به آیات سوره بقره و سوره نساء می باشد.

استاد، علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان می نویسد: سوره بقره اولین سوره ای است که پس از هجرت، در مدینه نازل شده است، بنابراین، سوره نساء از نظر زمان متاخر از سوره بقره است و بر این مطلب، قرآینی در قرآن وجود دارد، فی المثل، آیه والمحصنات من النساء ائمهات ملکت ایمانکم^۱ راجع به ازدواج موقت است و تردیدی نیست که این حکم ضرورتی بوده که در جنگها برای جنگجویان مسلمان، بر اثر دوری از خانواده مطرح بوده و بر اساس نقل بسیاری از مورخان، پیامبر (ص) به همین مناسبت به جنگجویان مسلمان اجازه ازدواج موقت را داده است.

علاوه بر این، در این سوره از تعدد زوجات و سرپرستی یتیمان و بسخن به میان آمده، که مطرح شدن آنها به احتمال قوی پس از جنگهای متعددی بوده که وجود یتیمان و بیوه زنان را در جامعه اسلامی اقتضا داشته است، چنان که آیات ارث و ب نیز از همین قبیل احکام می باشد. به هر حال از مجموع قرآین استفاده می شود که پس از سوره بقره، سوره آل عمران - که آیات بسیاری در آن ناظر به جنگ احد است - نازل گردیده و پس از آن، سوره نساء نازل شده است. و لیکن نکته مهمی که در بررسی تاریخ نزول آیات و حوادث یاد شده در قرآن بایستی مدنظر قرار گیرد، این است که آیات قرآن تدریجا و به مناسبتهای مختلفی نازل شده است، بنابراین مانعی ندارد که پاره ای از آیات در سوره ای قرار گرفته باشد که آن سوره از نظر زمان نزول، مقدم بر بسیاری از سوره دیگر است، در عین حال آیه ای در آن وجود داشته باشد که نزول آن متاخر از سوره دیگر باشد، تا آن جا که بعضی از آیات مکی در سوره های مدنی قرار گرفته و بالعکس. از این رو، ما باید برای تعیین تاریخ تحریم ازدواج با بیگانگان، آیات مربوطه و تاریخ نزول آنها و قرآینی را که در این زمینه وجود دارد، مدنظر قرار دهیم.

به هر حال، آنچه در مجموع آیات ناظر بر تحریم ازدواج، از نظر زمانی در بوته ابهام قرار دارد، آیات سوره بقره است که به اعتقاد بعضی از مفسران، به مناسبت سفر مرثد بن ابی مرثد به مکه، برای نجات مسلمانان و پیشنهاد هم خوابگی زنی از مردم مکه، به نام عناق با او نازل شده، و به

^۱ نساء (۴) آیه ۲۴.

اعتقاد بعضی دیگر به مناسبت ازدواج عبدالله بن رواحه با کنیز سیاه پوستش و یا به مناسبت ازدواج حذیفه با کنیزش - که او را آزاد ساخت و سپس به همسری خود برگزید - نازل گردیده است .
احتمال اول بعید به نظر می رسد که مناسبت نزول آیه باشد، و احتمال دوم و سوم قوی تر است ، چه این که در آیه شریفه ، ازدواج مسلمان با مشرک و کنیز مسلمان و برده مسلمان مطرح شده و پیشینه‌ها عناق به مرثد بن ابی مرثد، ازدواج نبوده ، بلکه صرفا تقاضای همخوابگی بوده است ، بنابراین ، آیه ۲۲۱ بقره احتمالا مربوط به سالهای پنجم و ششم هجرت است که مهاجران از نظر مالی از بن بست شدید آغاز هجرت بیرون آمده و دارای کنیزانی بوده اند، و همان گونه که می دانیم ، بن بست اقتصادی مهاجران تا بعد از جنگ با یهودیان بنی قریظه که بعد از جنگ احزاب رخ داد و پیامبر(ص) غنایم حاصل از آن را بین مهاجران تقسیم کرد، ادامه داشته است .
حاصل این که از مجموع قراین یاد شده ، سخنی را که علامه طباطبائی (ره) از بعضی مفسران نقل کرده که تا سال ششم هجرت ، مسلمانان در ازدواج با بیگانگان منعی نداشته اند، قوی به نظر می رسد.

نتیجه مهمی که از بررسی فوق حاصل می شود، این است که استدلال بعضی از فقهای^۱ اهل سنت به عمل اصحاب در کامجویی از کنیزان اهل کتاب و حتی مشرک برای اثبات حلیت ازدواج و یا همخوابگی با آنان ، نسبت به زمان حال صحیح به نظر نمی رسد، چه این که این نوع بهره گرفتن ها ممکن است پیش از نزول آیات تحریم بوده باشد و قهرا دلیلی بر حلیت آن برای دیگر مسلمانان و حتی برای خود آنان پس از نزول آیات تحریم - بر فرض این که دلالت آنها بر حرمت تمام باشد - نخواهد بود.

نگاهی گذرا به آرای فقهای اسلام در زمینه ازدواج با بیگانگان

محمد بن ادریس شافعی ، رئیس مذهب فرقه شافعیه از اهل سنت ، در کتاب الام (ج ۴ ، ص ۲۶۴) می گوید: زنان اهل کتاب (اعم از حربی و معاهد) بر مسلمانان حلالند هر چند ما ترجیح می دهیم که مرد مسلمان با زنان غیر معاهد از اهل کتاب ازدواج نکنند، چه این که ممکن است فرزندان او به رقیبت گرفتار آیند، همچنان که ازدواج با زن مسلمانی که در میان اهل حرب حضور دارد، مکروه است ، زیرا ممکن است فرزندان شخص ، اسیر کفار شوند و به بردگی گرفته شوند و از نظر عقیدتی نیز در معرض خطر قرار گیرند .

^۱ ابن قدامه ،المعنی ، ج ۷ ، ص ۵۰۶ .

با این حال، ازدواج با آنان حرام نیست. و در صفحه ۲۶۹ می نویسد: ازدواج با کنیزان از اهل کتاب جایز نیست، چرا که در سوره مائده، مقصود از محصنات، زنان آزاده هستند و ازدواج با بردگان مسلمان، مشروط به دو شرط است: یکی عدم قدرت بر ازدواج، و دیگری نیاز شدید به ازدواج، و این خود حاکی از عدم جواز ازدواج با کنیزان غیر مسلمان می باشد. و در صفحه ۲۷۲ پس از این که ازدواج با مجوسیان و بت پرستان را ممنوع می داند، سامره و صابئین را مجاز می شمارد، زیرا به اعتقاد شافعی، سامره قومی از یهود و صابئین قومی از مسیحیت هستند.

همچنین شافعی در کتاب الام (ج ۵، ص ۶) اختلاف نظر فقها را در مورد آیه دهم سوره ممتحنه را ذکر می کند، که بعضی جمله ولاتمسکوا بعصم الکوافر را ناظر به زنان مشرک مکه دانسته اند و بعضی آن را به معنای عام گرفته و ازدواج با همه زنان غیر مسلمان را به حکم این آیه شریفه ممنوع دانسته اند، سپس می نویسد: از آیه ۲۵ سوره نساء که می فرماید: هر کس از مسلمانان که قدرت ازدواج با زنان آزاد مسلمان را ندارد، می تواند با کنیزان مسلمان ازدواج کند، نتیجه می گیریم که ازدواج با کنیزان اهل کتاب جایز نیست، چه این که مفهوم جمله فمن مها ملکت ایمهانکم من فتیاتکم المومنات^۱ همین است، زیرا هرگاه صفتی در موضوع قید شود، به معنای آن است که افراد فاقد این صفت دارای چنین حکمی نیستند، و در صفحه هفتم می نویسد: ازدواج با زنان اهل کتاب برای هر مسلمانی جایز است، زیرا آیه سوره مائده به صورت مطلق، آن را حلال دانسته است، و هر چند ترجیح با عدم ازدواج است.

چنان که در روایتی از جابر بن عبدالله نقل شده که گفته است: در دوران فتح، در کوفه با زنان اهل کتاب ازدواج کردیم، به دلیل این که زنان مسلمان در آن جا کمتر وجود داشتند، ولی پس از بازگشت به مدینه، آنها را طلاق دادیم. جابر همچنین گوید: مرد مسلمان از زن کتابی ارث نمی برد و بالعکس، و زنان اهل کتاب بر ما حلالند و زنان ما بر آنها حرام هستند.

فقیه معروف حنفی، شمس الدین سرخسی، در کتاب المبسوط (ج ۵، ص ۲۲) در آغاز کتاب نکاح، ضمن این که کفو بودن را شرط صحت نکاح دانسته و از نظر ابوحنیفه ازدواج مرد غیر عرب با زن عرب را صحیح نمی داند، ازدواج برده مسلمان با زن آزاد را نیز براساس همین شرط، باطل می داند، ولی ازدواج مرد مسلمان با زنان اهل کتاب را به حکم آیه پنجم از سوره مائده جایز دانسته و در مورد زنان مجوسی، این ازدواج را صحیح نمی داند، چه این که به اعتقاد سرخسی، مجوسیان از اهل کتاب نیستند.

^۱ نساء (۴) آیه ۲۵.

آن گاه سرخسی در پاسخ روایتی که ابن اسحاق در تفسیر خود از علی (ع) نقل کرده، مبنی بر این که مجوسیان نیز اهل کتاب می باشند، می نویسد: این روایت، مخالف نص قرآن کریم است که می فرماید: ان تقولوا انما انزل الكتاب علی طائفین من قبلنا.^۱ چه این که این آیه شریفه می گوید: تنها دو طایفه پیش از مسلمانان دارای کتاب بوده اند، ولذا اگر مجوسیان را نیز اهل کتاب بدانیم، لازمه اش این است که سه طایفه اهل کتاب بوده باشند، و این مخالف قرآن است.

همچنین سرخسی ازدواج با صابئین را - طبق نظر ابوحنیفه - جایز می داند، ولی براساس رای محمد شیبانی وقاضی ابویوسف، ازدواج با صابئین را نیز باطل می شمارد و این اختلاف نظر، معلول اختلاف نظر ابوحنیفه و دو شاگردش در مورد اهل کتاب بودن یا نبودن صابئین است، زیرا ابوحنیفه صابئین را گروهی از مسیحیان دانسته، ولی محمد شیبانی وقاضی ابویوسف، آنها را مسیحی نمی دانند، چه این که آنان با مسیحیان از جهات متعددی مخالفت دارند. و نیز سرخسی در المبسوط (ج ۵، ص ۵) می نویسد: از علی - رضی الله عنه - روایت شده که در پاسخ این سوال که آیا ازدواج با زنان اهل کتاب از حریبان جایز است یا نه، آن را مکروه دانسته، ولذا سرخسی می گوید: ما نیز بر این عقیده ایم، بنابراین، جایز است که یک مسلمان در سرزمین بیگانگان با زنان اهل کتاب ازدواج نماید.

البته این جواز ازدواج توأم با کراهت است، زیرا ممکن است مسلمان بر اثر این ازدواج تصمیم بگیرد برای همیشه در سرزمین کفر سکنا گزیند، و از طرفی ممکن است فرزندان او به وسیله کفار به بردگی گرفته شوند، و نیز ممکن است زن کتابی پس از حامله شدن اسیر شود و فرزند او در عین این که مسلمان است به بردگی گرفته شود، و مهمتر این که فرزندان مسلمان بر اثر حضور در میان بیگانگان، اخلاق کفار را خواهند آموخت و از نظر اعتقادی نیز در معرض خطر قرار خواهند گرفت.

همچنین فقیه معروف حنفی، ابن قدامه، در مغنی (ج ۷، ص ۵۰۱ به بعد) می نویسد: علمای اسلام بر جواز ازدواج با زنان اهل کتاب اجماع دارند و تنها امامیه به استناد آیه ولا تمسکوا بعصم الکوافر و آیه ولا تنکحوا المشرکات^۲ ازدواج با آنان را جایز ندانسته اند.

دلیل ما بر جواز آیه سوره مائده است که می فرماید: والمحصنات من الذین اتوا الکتاب من قبلکم.^۳ بعضی از علما آیه سوره مائده را منسوخ به آیه ۲۲۱ بقره و ۱۰ ممتحنه دانسته اند، ولی

^۱ انعام (۶) آیه ۱۵۶.

^۲ بقره (۲) آیه ۲۲۱.

^۳ مائده (۵) آیه ۵.

این مطلب صحیح نیست، زیرا واژه مشرکات، شامل اهل کتاب نمی شود، زیرا از واژه مشرک به مفهوم اصطلاحی آن، تنها بت پرستان قصد می شده است و سوره ممتحنه عام است و سوره مائده خاص، و لذا نسخه مفهوم ندارد، ولی از آن جا که عمر از این گونه ازدواج منع می کرده است، ازدواج با بیگانگان از اهل کتاب مکروه خواهد بود. ولی در عین حال ابن قدامه معتقد است که واژه اتوا الکتهاب تنها شامل یهودیان و مسیحیان می شود، و اما اصناف دیگر - اعم از مجوسی و صابئی و ب - همانند مشرکان، ازدواج با آنها جایز نخواهد بود، چه این که آیه ولاتمسکوا بعصم الکوافر شامل همه اصناف کفار می شود و با آیه سوره مائده، تنها یهودیان و مسیحیان را می توان از دایره تحریم خارج ساخت.

آن گاه می افزاید: و اما در مورد کفار دیگر به جز اهل کتاب - اختلافی بین علما نیست که ازدواج با زنانشان و [خوردن] ذبیحه های آنان حرام است، چه این که آیه ۲۲۱ بقره و دهم ممتحنه بر این مطلب دلالت دارد و معارضی نیز از آیات و روایات برای این دو آیه وجود ندارد، و اما همخوابی با کنیزان از اهل کتاب را همه اهل علم - به جز حسن بصری - جایز دانسته اند و دلیل ما آیه سوره مومنون است که می فرماید: اعلی از واجهم او مها ملکت ایمهانهم فانهم غیر ملومین^۱، و اما ازدواج با کنیزان جایز نیست، زیرا موجب رقیقت فرزند خواهد شد، ولی ابوحنیفه ازدواج با کنیز کتابی را نیز جایز دانسته و از احمد بن حنبل نیز قول به جواز نقل شده است، ولی به حکم آیه ۲۵ سوره نساء که می فرماید: ومن لم یستطع فمن مها ملکت ایمانکم من فتیهاکم المومنات، ازدواج با کنیزان غیر مسلمان جایز نیست. و اما در مورد کنیزان غیر اهل کتاب، مانند مجوسی و مشرکان، اکثر اهل علم، همخوابی با آنان را جایز ندانسته اند، ولی طاووس یمانی همخوابی با آنان را جایز دانسته و مستند او آیه ۲۴ سوره نساء است - که پس از ذکر زنانی که ازدواج با آنان حرام است - می فرماید: والمحصنات من النساء ا مها ملکت ایمانکم.

این آیه در مورد زنان اسیر در جنگ اوطاسی نازل شده و مورد سوال زنان مشرک که ای بوده اند که به اسارت مسلمانان در آمده و همخوابی با آنان در این آیه، پس از سپری شدن زمان لازم، مجاز شمرده شده است و حدیث نبوی معروف نیز مربوط به همین زنان است که فرمود: با زنان حامله پس از وضع حمل، و با زنان غیر حامله پس از یک طهر، همخوابی مجاز است و این حدیث صحیح و دلیل بر جواز است.

گذشته از این که اصولاً اکثر زنان اسیر در زمان پیامبر (ص) از مشرکان بوده و مسلمانان در جواز همخوابی با آنان تردیدی نداشته اند، چنان که در مورد اسرای مجوس نیز مسلمانان از

^۱ مومنون (۲۳) آیه ۶

همخواهی با آنان اجتناب نداشته اند و اینها همه ناظر به جواز است و روایتی هم که مشعر به منع باشد به ما نرسیده، بنابراین اگر اتفاق نظر علما بر عدم جواز نبود، در جواز آن تردیدی وجود نداشت. ولی بعضی، از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده اند که: همخواهی با غیر اهل کتاب جایز بوده، تا این که با آیه ۲۲۱ بقره که می فرماید: ولا تنكحوا المشركات حتى یومن، این حکم فسخ گردیده است.

ابن عربی در تفسیر احکام القرآن (ج ۱) ذیل آیه فوق، چنین می نویسد: مردم در این باره اختلاف کرده و دارای سه قول هستند:

۱. ازدواج با زن مشرک - چه از اهل کتاب باشد و چه نباشد - جایز نیست، که عمر در یکی از دو روایت خود، آن را مطرح کرده و نظر شافعی و مالک نیز در صورتی که زن مشرک یاد شده کنیز باشد (و نه آزاد)، همین است.

۲. مراد از سخن خدای تعالی که فرمود: ولا تنكحوا المشركات حتى یومن، حرمت آمیزش با زنانی است از مجوس و عرب، که جزء اهل کتاب نیستند، و این سخن قتاده است.

۳. آیه یاد شده به وسیله آیه والمحصنات من الذین اوتوا الکتھاب نسخ شده است. سپس می افزاید که ابوحنیفه از همین آیه، جواز نکاح کنیزان را استنباط کرده، از این جهت که آیه شریفه تنها می فرماید: ولامه مومنه خیر من مشرکه^۱، و این خود ناظر به تخییر است و تخییر، بدون جواز اختیار، معنا ندارد، ولی ممکن است گفته شود که جمله اولئك یدعون الی النار^۲ عام است و ازدواج با کنیز غیر مسلمان را نیز شامل می شود.

پاسخ این که مانعی ندارد که علت، عام باشد و حکم خاص، یا علت، خاص باشد و حکم عام، زیرا جمله اولئك یدعون الی النار اماره است نه موجب (یعنی این جمله، ناظر به حکمت تشریح حرمت است، نه علت آن، و حکم می تواند اعم یا اخص از حکمت تشریح باشد).

گذشته از این که ممکن است گفته شود که ضمیر اولئك تنها به مردان مشرک اشاره داشته باشد و اساساً شامل زنان مشرک نباشد، والله العالم. (ظاهراً ابوحنیفه بر اساس نقل ابن عربی از آیه

ولامه مومنه خیر من مشرکه چنین دریافته که: ولامه مومنه خیر من امه مشرکه، در حالی که ظاهراً

مقصود این است که کنیز مسلمان از زن آزاد غیر مسلمان بهتر است، ولذا استدلال ابوحنیفه استوار نیست). و اما این که مالک، ازدواج با کنیز کتابی را جایز نمی داند، به دلیل این است که

والمحصنات من الذین اوتوا الکتھاب در سوره مائده را به معنای زنان آزاد گرفته و قهراً ازدواج با

^۱ بقره (۲) آیه ۲۲۱.

^۲ بقره (۲) آیه ۲۲۱.

کنیزان، تحت حکم کلی تحریم ولا تنکحوا المشرکات باقی می ماند، ولی حق این است که تعبیر المحصنات در سوره مائده به معنای عقیقات می باشد و قهرا شامل زن آزاد و کنیز، هر دو می شود. حقوقدان معاصر مصری، بدران ابوالعینین بدران، در کتاب العلاقات الاجتماعية بین المسلمین و غیر المسلمین (ص ۳۳) می نویسد: ازدواج با زن مشرک به اجماع فقها جایز نیست، چه این که در آیه ۲۲۱ سوره بقره ولا تنکحوا المشرکات حتی یومن صریحاً از آن منع گردیده ولی بعضی، همخوابگی^۱ با زنان مشرک را جایز دانسته اند و از این دسته اند: سعید بن جبیر و عطاء و طاووس یمانی و ابو ثور، اما اکثر فقها همخوابگی را نیز منع کرده اند.

دلیل قائلان به جواز، آیه ۲۴ سوره نساء است که می گوید: والمحصنات من النساء ا مها ملک ایمانکم و نیز آیه ۶ سوره مومنون که می گوید: ا علی ازواجهم او مها ملک ایمانهم که در آیه سوره نساء، استثنا از تحریم ازدواج با زنان شوهردار است، و در سوره مومنون استثنا از حظر است. و روایاتی نیز در کتب صحاح وجود دارد که موید همین مطلب است، چنان که مسلم و نسائی نقل کرده اند که آیه سوره نساء ناظر به زنان شوهرداری است که در جنگ اوطاس به اسارت مسلمانان در آمده بودند و اینان مشرک بوده اند، و نیز احمد حنبل و ترمذی و حاکم نیشابوری همین گونه روایت کرده اند و رجال حدیث نیز همگی مقبولند.

بر همین اساس، ابن قیم حنبلی نیز در زاد المعاد می نویسد: این روایات، دلیل بر جواز همخوابگی با زنان مشرک می باشد و سیره صحابه نیز موید همین معناست، چه این که آنان از کنیزان مشرک و مجوسی خود متمتع می شده اند و از نظر عقلی نیز ازدواج با بیگانگان با استمتاع از آنان متفاوت است و موید آن همین است که در شرع مقدس، ازدواج با زنان محدود است، و لذا هر فرد نمی تواند با بیش از چهار زن ازدواج دائمی نماید، ولی تمتع از آنان محدودیتی ندارد. و اصولاً بعضی از فقها معتقدند که عبارت لا تنکحوا المشرکات ناظر به ازدواج است نه همخوابگی، چون نکاح به معنای ازدواج است، ولی بعضی دیگر از فقها اشکال کرده اند که ممکن است که زنان اسیر در اوطاس، مسلمان شده باشند و نیز سیره مسلمانان، مربوط به دوران قبل از تحریم بوده باشد و قهرا چنین سیره ای دلیل بر حلیت ازدواج با آنان در حال حاضر نیست و فرض این است که آیات تحریم در سال ششم نازل شده است. شیخ طوسی (ره) در کتاب المبسوط می نویسد: مشرکان بر سه قسمند: اهل کتاب و غیر اهل کتاب (بت پرستان) و کسی که شبهه اهل کتاب بودن در مورد او هست.

^۱ مقصود همخوابگی بدون ازدواج و از طریق ملک یمین است.

در مورد اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا، فقهای شیعه معتقدند که تزویج با آنها جایز نیست و ذبایح آنان را نیز حلال نمی دانند، ولی همه فقهای عامه، اکل ذبایح و نکاح با زنان آزاد آنها را جایز دانسته اند، و اما سامره و صابئین را بعضی قومی از یهود و نصارا دانسته اند، ولی صحیح این است که صابئان نصرانی نیستند، زیرا ستارگان را می پرستند و لذا نکاح با زنانشان و خوردن ذبایح آنان حلال نخواهد بود. و اما ازدواج با زنان پیرو کتابهای آسمانی دیگر، غیر از تورات و انجیل، مثل پیروان صحف ابراهیم و زبور داود نیز جایز نیست. و اما ازدواج با گروه دوم، یعنی بت پرستان نیز جایز نیست و گروه سوم، که شبهه کتابی بودن در مورد آنان هست، یعنی مجوسیان را بعضی دارای کتاب دانسته اند و بعضی چنین عقیده ای ندارند، و لذا جز ابو ثور از عامه، هیچ یک از فقها ازدواج با آنان را جایز ندانسته اند و اصحاب ما از امامیه، ازدواج موقت با اهل کتاب را جایز دانسته و حدیثی نیز در جواز تمتع از مجوسی روایت کرده اند.^۱

همچنین شیخ طوسی در همین کتاب (ص ۱۵۳) در باب خصایص پیامبر می نویسد: چیزهایی که اختصاصاً بر پیامبر (ص) تحریم شده، عبارت از اموری است ب [از جمله آنها] به نظر بعضی از اهل سنت، ازدواج با زنان کتابی است، اما شیعه نمی داند و در ص ۱۵۶ می نویسد: ازدواج دائم با زنان کتابی را برای هیچ کس جایز برای پیامبر (ص) ازدواج با زنان آزاد^۲ کتابی نیز جایز نیست، چه این که ازدواج با آنان در حقیقت بر همگان حرام است، به دلیل آن که خداوند در سوره بقره می فرماید: با زنان مشرک تا هنگامی که مسلمان نشوند ازدواج نکنید، و نیز در سوره ممتحنه می فرماید: به پیوندهای قبلی با زنان کافر متمسک نشوید^۳ [و پایبند نباشید]. و اما ازدواج پیامبر (ص) با کنیزان، به اتفاق فقها جایز نیست، و اما همخوابی با کنیز از طریق مالکیت برای پیامبر (ص) جایز بوده، چه این که خداوند در خطاب به مسلمانان می فرماید: با زنانی که مالک آنان شده اید^۴ و به پیامبر (ص) می فرماید: از آنچه دست تو مالک آن شده^۵، و همان گونه که مشاهده می شود، تفاوتی بین پیامبر (ص) و دیگران مطرح نشده است، چنان که عملاً نیز پیامبر (ص) ماریه قبطیه را در آغاز، مالک شد و او مسلمان بود و صفیه را که از یهودیان خیر بود، مالک شد، در حالی که کتابی بود و همچنان در اختیار پیامبر (ص) بود تا آن که اسلام آورد. پس آن گاه پیامبر (ص) او را آزاد ساخت و با او ازدواج کرد.

^۱ ج ۴، ص ۲۱۰.

^۲ در مقابل کنیز (امه).

^۳ ولاتمسکوا بعصم الکوافر. (آیه ۱۰).

^۴ او ما ملک ایمانکم (نساء (۴) آیه ۲۴).

^۵ ا ما ملک یمینک. (احزاب (۳۳) آیه ۵۲) - ۸۶ - توبه (۹) آیه ۳۰ و ۳۱

مقدس اردبیلی (ره) در تفسیر زبده البیان فی احکام القرآن (ص ۵۱۸)، ذیل آیه ۲۵ از سوره نساء می نویسد: ظاهر آیه می رساند که ازدواج مسلمان با غیر مسلمان (چه کتابی یا غیر کتابی) جایز نیست، زیرا قید مومنات دوبار تکرار شده: ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المومنات فمن مها ملکت ایمانکم من فتياتکم المومنات، ولی از آن جا که این ظهور مربوط به مفهوم وصف است، حجیت ندارد، بنابراین، این آیه تعارضی با آیات حلیت نکاح با اهل کتاب ندارد.

بعضی، از این آیه استفاده کرده اند که با توجه به مفهوم شرط، ازدواج با کنیزان در صورتی که توانایی ازدواج با زنان آزاد باشد، جایز نیست، ولی حق این است که آیه شریفه، صراحت در شرط ندارد و تنها از آن، ترجیح ازدواج با زن آزاد فهمیده می شود، زیرا مفهوم آن گاه حجت است که برای قید، فایده ای غیر از نفی حکم نباشد، ولی در این جا فایده دیگری وجود دارد و آن، ترغیب به نکاح است و این که نکاح زن آزاد اولی است، بنابراین، معنای آیه این است که اگر ازدواج با فرد اعلا، یعنی زن مسلمان آزاد ممکن باشد، عقلا و شرعا مقدم است و گرنه با فرد ادنا ازدواج کند.

علاوه بر این که سیاق آیه می رساند که آیه در صدد ارشاد است، نه در صدد امر و نهی. و در ذیل آیه والمحصنات من النساء ا ماملکت ایمهانکم می نویسد: همخوابی با کنیزان جایز است، هر چند شوهر دار باشند، چه این که مالک می تواند عقد واقع بر کنیزش را باطل سازد، و بر این مطلب روایت محمد بن مسلم از امام باقر(ع) نیز دلالت دارد، که امام در تفسیر همین آیه فرمود: آن، عبارت از این است که شخص (مرد) به بنده خود که کنیزی تحت نکاح اوست - فرمان می دهد و به او می گوید: از زن خویش دوری گزین و به او نزدیک مشو! و سپس زن را در جایی حبس می کند تا آن که حائض شود و سپس با او مباشرت نماید. و در صفحه ۵۲۷، ذیل آیه لاتنکحوا المشرکات می نویسد: اولین مطلبی که از آیه استفاده می شود، تحریم ازدواج با زنان مشرک است، و اعم از این که کتابی باشند یا غیر کتابی، چه این که اهل کتاب نیز به دلیل آیه شریفه وقهالت اليهود عزیز ابن اللهب سبحانه عما یشرکون مشرکند، سپس می افزاید:

بعضی این آیه را منسوخ به آیه پنجم سوره مائده دانسته اند، ولی نسخ صحیح نیست، بلکه تخصیص است، زیرا اگر نسخ بود، می بایست نکاح مشرکات غیر کتابی نیز صحیح باشد، و لذا قاضی می فرماید: ولکن این آیه به وسیله آیه والمحصنات تخصیص خورده است، و اما فقهای شیعه، برخی با قاضی موافقند و برخی هم ازدواج با زنان اهل کتاب را مطلقا تجویز نمی کنند

وبعضی هم جواز ازدواج با زنان اهل کتاب را منحصر به ازدواج موقت دانسته اند، وبحث آن در تفسیر آیه سوره مائده خواهد آمد.

مقدس اردبیلی سرانجام در صفحه ۵۲۹ می نویسد: ظاهر آیه، گویای این است که ازدواج بین مسلمان و کافری که همان مشرک حقیقی است، حرام است ولذا آیه شریفه، شامل اهل کتاب نمی شود، هم از نظر لغت و هم از نظر عرف، زیرا اعتقاد به این که خداوند پسر دارد، مستلزم شرک حقیقی نیست و این که آیه شریفه به آنان مشرک اطلاق کرده، نیز اثبات نمی کند که آنان مشرک حقیقی اند. و همچنین آیه شریفه، همه غیر مشرکان حقیقی - از همه فرقی که حکم به کفر آنها می شود - را شامل نمی گردد واصل بر جواز نکاح است و عموم ادله نکاح نیز جواز را می رساند و ظاهر آیه مائده نیز جواز ازدواج با کتابی را می رساند. و همچنین آیه شریفه، گویای آن است که تزویج کنیزان مطلقا جایز است، چنان که این نکته را نیز بیان می کند که همخوابی با کافران از طریق مالک شدن آنان جایز است، البته در صورتی که نکاح را در آیه به معنای وطی بگیریم، ولی این معنا بعید است و خلاف ظاهر است. و بالاخره مفصل ترین سخن در این بحث، متعلق به مرحوم محمد حسن نجفی است.

او در جلد سی ام جواهر الکلام، پس از آن که حرمت نکاح مسلمان با زن غیر کتابی را مورد اجماع فقهای مسلمان می داند، می فرماید: تنها صاحب کتاب خلاف، از بعضی اصحاب حدیث، قول به جواز نکاح با غیر کتابی را نقل کرده و ما آن را نیافتیم، ولی جز صاحب خلاف نیز چنین مطلبی نقل نکرده است. و اما در مورد ازدواج با زنان اهل کتاب می فرماید: مقتضای تحقیق این است که ازدواج با آنان جایز است، چه به صورت دائم و چه منقطع و چه ملک یمین، اعم از این که شخص قدرت ازدواج با زن مسلمان را داشته باشد یا نداشته باشد، خواه زن مسلمانی را در [عقد] ازدواج خود داشته باشد یا نداشته باشد، چه این که اولاً خداوند در آیه پنجم سوره مائده، به صورت مطلق، ازدواج با زنان اهل کتاب را جایز دانسته است و فرض بر این است که سوره مائده، آخرین سوره قرآن است و احکام آن قابل نسخ به آیات دیگر نیست، ولذا از پیامبر (ص) روایت شده که سورة المائدة آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرّموا حرامها، سوره مائده، آخرین بخش قرآن است که نازل شده، پس حلال آن را حلال شمارید و حرامش را تحریم کنید. و از امامان معصوم نیز نقل گردیده که فرموده اند: از سوره مائده چیزی نسخ نشده است. از جمله این روایات، سخن علی (ع) است که در جمع شورای استفتای عمر بن خطاب، به هنگامی که مغیره بن شعبه گفت:

من شخصا دیدم که پیامبر(ص) برای وضو بر روی چکمه اش مسح نمودند. امام فرمود: قبل از نزول [سوره] مائده, از پیامبر(ص) چنین چیزی دیدی, یا بعد از آن؟ این سخن از امام (ع), حاکی از آن است که آیات سوره مائده به سبب موخر بودن در نزول, می توانند ناسخ آیات دیگر قرآن باشند, ولی منسوخ به آیات دیگر نخواهند بود, چه این که متقدم در نزول نمی تواند ناسخ آیه متاخر باشد.

آن گاه صاحب جواهر در جلد سی ام, ص ۲۸ جواهر الکلام می نویسد: بعضی از فقها مدعی نسخ آیه پنجم سوره مائده, به آیه ۲۲۱ سوره بقره و آیه دهم سوره ممتحنه می باشند, وروایاتی نیز حاکی از این نسخ از معصومین روایت شده است, ولی حقیقت این است که آیه ۲۲۱ سوره بقره که می فرماید: ولا تنكحوا المشركات, اصولا نمی تواند شامل اهل کتاب باشد, چه این که اهل کتاب در نظر اصطلاح قرآنی, مشرک نیستند, بنابراین, این آیه نمی تواند ناسخ آیه پنجم سوره مائده باشد, که به ویژه ازدواج با زنان اهل کتاب را حلال دانسته است. و اما آیه ۱۰ از سوره ممتحنه که می گوید: ولا تمسکوا بعصم الکوافر, هر چند می تواند شامل اهل کتاب نیز بشود, ولی فرض این است که سوره مائده از حیث نزول متاخر است و لحن آیه سوره مائده نیز موهم ناسخ بودن آن نسبت به آیات دیگر است, چه این که در آیه پنجم سوره مائده می خوانیم: الیوم احل لکم الطیبات, ولذا واژه الیوم حاکی از آن است که در گذشته, حکم به گونه دیگری بوده و براساس این آیه, حکم قبلی عوض شده است.

بنابراین, آیه پنجم سوره مائده می تواند ناسخ آیه ولا تمسکوا بعصم الکوافر باشد و لا اقل مخصص آن خواهد بود وقاعده اصولی نیز همین اقتضا را دارد, چه این که آیه ولا تمسکوا بعصم الکوافر عام است والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب خاص است, و هنگامی که امر, دائر مدار بین نسخ و تخصیص باشد, تخصیص مقدم خواهد بود, و اما نظر بعضی از فقها که ازدواج با اهل کتاب را نوعی مودت و دوستی بین مسلمان و غیر مسلمان تصور کرده - و قهرا آن را مشمول عمومات نهی از دوستی با غیر مسلمانان دانسته است - نیز صحیح نیست, چه این که مقصود از عدم مودت و به دوستی نگرفتن افراد, به دلیل غیر مسلمان بودن آنهاست, نه از جهات دیگر, و گرنه لازم بود که خدمت به هر غیر مسلمانی ممنوع باشد و حال آن که به طور مسلم, خدمت به هر انسانی و بلکه هر جاننداری از دیدگاه قرآن و اسلام مطلوب است, و لذا پیامبر(ص) فرمود: لکل کبد حری اجر. و بعضی از فقها نیز واژه محصنات را در آیه مائده, به معنای مسلمات گرفته اند, و لذا ازدواج با اهل کتاب را براساس این آیه, تنها در صورت اسلام آوردن آنان جایز دانسته اند. صاحب جواهر می فرماید: این احتمال, گذشته از این که با ظهور آیه ناسازگار است - چه این که آیه شریفه

در صدد بیان صحت ازدواج با مسلمان نیست - بلکه در صدد بیان صحت ازدواج با اهل کتاب - از آن حیث که اهل کتابند - می باشد.

مشکل مهمتر، این است که اگر این احتمال را صحیح بدانیم، لازمه اش آن است که عبارت والمحصنات من المومنات را نیز به همین معنا بگیریم و این واضح البطلان است و واضح است که یک واژه، در یک آیه نمی تواند ناظر به دو معنای متفاوت باشد.

صاحب جواهر پس از حل مشکل تعارض آیات و اثبات عدم منسوخیت آیه پنجم سوره مائده، در صدد حل تعارض روایات با یکدیگر و رفع تعارض آنها با ظاهر آیه بر آمده و با تفصیل بیشتری از حل این مشکل بر آمده و سرانجام می نویسد: از آنچه گفته شد، ضعف اقوال شش گانه یا هفت گانه در این مساله نیز روشن شد و نیز اقوال آنان که قائل به تفصیل در این باب شده اند، و مثلاً نکاح موقت را با اهل کتاب جایز دانسته اند و ازدواج دائم را منع نموده و یا بهره بردن جنسی از آنان را به صورت مالکیت جایز دانسته و از ازدواج با آنها منع نموده اند و ب، همگی از باب جمع بین روایات متعارض وارد در این باب است، در حالی که هیچ شاهد صحیحی بر این گونه جمع وجود ندارد، بنابراین، از این پس، هیچ اشکالی در جواز ازدواج با اهل کتاب، چه به صورت دائم و چه به صورت موقت، وجود ندارد، و در پایان، صاحب جواهر از این که توانسته است این مشکل فقهی را برای همیشه حل نماید، خدای را سپاس می گوید.^۱

از آن جا که همه روایات را در بخش مستقلی در آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد، در این جا از نقل سخنان بسیار ارزشمند این فقیه بزرگ صرف نظر می نمایم و در یک جمع بندی، حاصل نظریات فقهای اسلام را ذکر نموده و به اظهار نظر نهایی می پردازیم.

نتیجه

از آنچه گفته شد، مشخص گردید که همه فقهای اهل سنت ساعم از حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی - به حکم آیه پنجم از سوره مائده، ازدواج با زنان آزاد از اهل کتاب را جایز دانسته اند، هر چند همگی قائل به کراهت این ازدواج بوده و به خصوص در مورد زنان غیر معاهد، قائل به کراهت بیشتری شده اند و این کراهت را بیشتر معلول تاثیر ناخود آگاه فرزند مسلمان از اخلاق غیر مسلمانان و در معرض فتنه قرار گرفتن و احیاناً در معرض رقیت واقع شدن آنها دانسته اند. ولی بسیاری از فقهای اهل سنت، ازدواج با زنان غیر آزاد از اهل کتاب را جایز ندانسته اند و این به

^۱ جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۴۲.

دلیل آن است که واژه محصنات در آیه پنجم از سوره مائده را به معنای زنان آزاد گرفته و قهرا کنیزان را مشمول عموم منع در آیات سوره بقره و ممتحنه قرار داده اند، هر چند همخوابی با کنیزان اهل کتاب را تقریباً همه فقهای اهل سنت جایز دانسته اند. ولی ابوحنیفه ازدواج با کنیزان را نیز جایز دانسته، چه این که محصنات را به معنای عقیقات گرفته که قهرا شامل کنیزان نیز می شود.

گذشته از این که ابوحنیفه معتقد است که آیه ۲۲۱ از سوره بقره که می فرماید: *ولامة مومنة خیر من مشرکه ولو اعجبتکم*، خود حاکی از جواز ازدواج با کنیزان اهل کتاب است، چه این که واژه خیر در این آیه، جز این را نمی رساند که ازدواج با کنیز مسلمان بهتر است از ازدواج با کنیز غیر مسلمان، و بهتر بودن، خود جواز طرف مقابل را نیز در بردارد، بنابراین با کنیزان مشرک نیز می توان ازدواج کرد، ولی بطلان این قول، واضح است، زیرا جمله *ولامة مومنة خیر من مشرکه* مسبوق به نهی از ازدواج با زنان مشرک است و مقصود این است که ازدواج با کنیز مسلمان، بهتر است از ازدواج با زن آزاد غیر مسلمان، که تصریح به ممنوعیت آن شده است و حداقل این که این آیه اگر حرمت ازدواج را نرساند، جواز آن را نیز نمی رساند، گذشته از این که لازمه این قول، آن است که ازدواج زن مسلمان نیز با عبد غیر مسلمان جایز باشد، زیرا می فرماید: *ولعبد مومن خیر من مشرک*، و این بر خلاف ضرورت فقه است، جز این که ظاهراً تنها ابن عربی در تفسیرش چنین مطلبی را به ابوحنیفه نسبت داده و قهراً انتساب آن به ابوحنیفه نیز مسلم نیست.

به هر حال ظاهراً همخوابی با کنیزان اهل کتاب از طریق ملک یمین یا تحلیل آنان از طرف مالک، از نظر همه فقهای اهل سنت و بسیاری از فقهای شیعه جایز می باشد، چه این که آیات تحریم را همگی مربوط به ازدواج گرفته و همخوابی بدون ازدواج را تحت عموم آیه سوره نساء و سوره مومنون قرار داده اند، که می فرماید: *والمحصنات من النساء ا ما ملک ایمانکم*، چنان که در سوره مومنون می فرماید: *اعلی ازواجهم او ماملکت ایمانهم*، که به طور مطلق، ملک یمین، مباح معرفی شده، گذشته از این که سیره قطعیه مسلمانان و حتی سیره شخص رسول خدا (ص) حاکی از این است که مسلمانان از زنان غیر آزاد اهل کتاب بهره می برده اند و سخنی از ممنوعیت آن مطرح نبوده، چنان که پیامبر (ص) به اجماع امت با صفیه، دختر حبی بن اخطب، پس از جنگ خیبر همبستر شده، در حالی که هنوز یهودی بود، و با ماریه قبطیه نیز همبستر شد و او برای پیامبر (ص) ابراهیم را آورد و حال آن که کنیز بود.

بنابراین خود این مسأله حاکی از آن است که ازدواج با زنان اهل کتاب، هر چند که کنیز باشند، از نظر اسلام منعی نداشته آن چنان که در مورد زنان مشرک مطرح بوده است - جز این که عرف

آن زمان، ازدواج با کنیزان را قبیح می‌شمرده است، البته ممکن است که ازدواج به دلیل این که نوعی بزرگداشت در مورد غیرمسلمانان محسوب می‌شده، از نظر سیاسی این مطلب را صحیح ندانسته اند و این منع و محذور در همبستری با آنان بدون ازدواج، مطرح نبوده و قهراً معنی در مورد آن نرسیده است، ولی از آن جا که واژه محصنات همان گونه که همه فقهای شیعه و بسیاری از فقهای اهل سنت تصریح کرده اند - به معانی مختلفی به کار رفته، که از آن جمله، عقیف بودن و آزاده بودن و مسلمان بودن و غیر مزدوج بودن است و همه این معانی در استعمالات قرآن به کار رفته و قرائن زیادی وجود دارد که مقصود از واژه محصنات در آیه پنجم سوره مائده، زنان عقیف اهل کتاب است، چنان که محصنات از زنان مسلمان نیز عقیفات آنها هستند و دلیل^۱ خاصی نیز بر منع از ازدواج با زنان اهل کتاب، از طریق اهل سنت و نیز از طریق شیعه نرسیده است. ازدواج با زنان اهل کتاب اعم از آزاد و غیر آزاد آنان - بر اساس مفهوم آیه پنجم سوره مائده مجاز است، جز این که بگوییم: این آیه، منسوخ به آیات دیگری از قرآن کریم است، چنان که بعضی از فقهای شیعه فرموده اند، ولی این احتمال صحیح نیست، چه این که آیات سوره مائده از حیث نزول، متاخر از همه آیات دیگر قرآن است، بنابراین، آیات دیگر نمی‌تواند ناسخ آیات سوره مائده باشد، بلکه مقتضای قاعده، عکس این مطلب است، یعنی احکام موجود در دیگر سوره های قرآن، در صورت تعارض باید منسوخ به این آیات محسوب شوند، البته چون آیات دیگر سوره های قرآن، به گفته بعضی از فقها، ازدواج با همه زنان غیر مسلمان را ممنوع دانسته و به گفته بعضی دیگر، تنها ازدواج با زنان مشرک را منع فرموده است و اهل کتاب اصطلاحاً مشرک نیستند و در قرآن کریم نیز اهل کتاب، قسیم مشرکان به شمار آمده اند، بنابراین، آیه سوره مائده، یا مخصص عمومات موجود در دیگر سوره های قرآن است و یا اصلاً هیچ گونه تعارضی - حتی تعارض ابتدایی عام و خاص و مطلق و مقید نیز - با یکدیگر ندارند و قهراً احتمال نسخ به صورت کلی مردود است. و اما ازدواج با زنان غیر اهل کتاب - چه کنیزان و چه زنان آزاد - از دیدگاه جمهور فقهای شیعه و اهل سنت ممنوع است، جز این که مرحوم صاحب جواهر از کتاب خلاف شیخ طوسی نقل کرده که بعضی از محدثان شیعه معتقد به جواز این ازدواجند، ولی عملاً به مدرکی مشخص در این زمینه دست نیافته و قهراً کمترین ارزش فقهی بر آن مترتب نخواهد بود.

^۱ علامه مجلسی در جلد ۱۰۳ بحار (ص ۳۸۲) از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام آورده است که در تفسیر آیه پنجم سوره مائده فرموده اند: مقصود از محصنات، عقیفات است

بلکه پاره ای از فقهای اهل سنت، همخوابی با کنیزان غیر مسلمان را - هر چند از اهل کتاب نبوده باشند - جایز دانسته اند، مانند: طاووس یمانی وب، و فقیه معروف حنبلی ابن قدامه نیز می گوید: اگر اتفاق نظر علما بر منع نبوده، قول به جواز موجه می نمود، چه این که عملاً مسلمانان لاقلاً در برهه ای از زمان از زنان اسیر غیر اهل کتاب نیز بهره برده اند و منع صریحی در این مورد نرسیده است.^۱

حاصل این که اگر ما باشیم و آیات قرآن کریم در مورد ازدواج با غیر مسلمانان، نمی توان جز در مورد ازدواج با زنان مشرک حکم به حرمت داد، چه این که اصولاً ازدواج، جزء نیازهای اولیه همه افراد بشر است و افراد بشر به حکم عقل و فطرت در اشباع غرایز فطری خود آزادند، جز این که شرع و قانون در مواردی خاص، محدودیتی برای افراد قائل شود و تنها راههای خاصی را برای اشباع غرایز فطری و غیر فطری پیشنهاد نماید.

جالب توجه این که مسلمانان نیز عملاً در دورانی که در مکه بودند و حتی زمانی که به مدینه مهاجرت کردند، به گفته بعضی از محققان، تا سال ششم هجرت از نظر شرع مقدس اسلام ممنوعیت نداشتند و تنها پاره ای از مقررات عرفی و اخلاقی در مواردی محدودیتهایی برای آنان به وجود می آورد، فی المثل، ازدواج با کنیزان را در شان افراد آزاد، به خصوص افراد برجسته جامعه نمی دانستند و این احساس عرفی حتی بعد از اسلام نیز مطرح بوده است، چنان که در مورد امام زین العابدین (ع) نقل شده است که به سبب ازدواج با کنیزان وب مورد اعتراض خلفای اموی واقع شده است، به عنوان نمونه، در بحارالانوار می خوانیم:

ان علی بن الحسین (ع) تزوج ام ولد عمه الحسن (ع) و زوج امه مولاة فلما بلغ ذلک عبدالملک بن مروان کتب الیه یاعلی بن الحسین کانک لاتعرف موضعک من قومک و قد رک عند الناس تزوجت مولاة و زوجت مولاک بامک! فکتب الیه علی بن الحسین ک: فهمت کتابک ولنا اسوة برسول الله (ص) فقد زوج زینب بنت عمه مولاة زیدا و زوج مولاة صفیه بنت حبیب بن اخطب،^۲ امام زین العابدین با ام ولد عمویش امام حسن ازدواج کرد و مادرش را نیز به برده آزاد شده ای تزویج نمود و به علت عدم مراعات کفویت عبدالملک بر امام خرده گرفت و به او نوشت: تو موقعیت خود را در میان بستگان و نیز در میان مردم از یاد برده ای، زیرا با کنیزی ازدواج می کنی و مادرت را نیز به آزاد شده ای تزویج می کنی! و امام در پاسخ او نوشت: نامه ات را دریافتیم و

^۱ المغنی، ج ۷، ص ۵۰۵

^۲ ج ۴۶، ص ۱۳۹ (ظاهراً مقصود از ام، مادر رضاعی است).

ولی ما در این عمل به پیامبر(ص) تاسی کرده ایم که دختر عمه اش را به غلامش زید بن حارثه تزویج نمود و خود نیز با صفیه که برده آزاد شده ای بود ازدواج کرد.

از این روایت استفاده می شود که اشراف عرب از ازدواج با کنیزان و بردگان مطلقاً عار داشته اند و به همین جهت ، عبدالملک مروان این عمل را بر امام زین العابدین (ع) خرده می گیرد، ولی امام (ع) پاسخ می دهد که اسلام با چنین افکاری مخالف است و پیامبر(ص) خط بطلان بر چنین رسومی کشیده است ، بنابراین ، ازدواج با بردگان آن گاه مکروه است که آنان از نظر اخلاقی و فکری ، شرایط مطلوبی برای فرزند پروری نداشته باشند و در حقیقت ، آیات قرآن کریم که می فرماید: *ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المومنات فمن ما ملکت ایمانکم*^۱ ناظر به همین گونه بردگان می باشد.

قدر مسلم از زنانی که ازدواج با آنها منع شده ، یعنی از شمول اصل جواز خارج شده اند، زنان مشرک می باشند و زنان مشرک همان بت پرستان هستند و زنان مسیحی و یهودی و ب از نظر اصطلاح قرآنی ، مشرک به شمار نمی آیند، بنابراین ، آیات سوره بقره و سوره نساء، ناظر به تحریم ازدواج با زنان غیر مشرک نیست ، اعم از این که مسلمان باشند یا غیر مسلمان .

تنها آیه ای که در قرآن می تواند مستند قائلان به حرمت ازدواج با زنان غیر مسلمان به صورت مطلق باشد، آیه سوره ممتحنه است که می فرماید: *ولا تمسکوا بعصم الکوافر*، زیرا هر چند که نزول این آیه در مورد زنان مسلمانی است که از مکه فرار کرده بودند - ولذا قرآن کریم به تفصیل در مورد آنان توصیه نموده که پس از مشخص شدن این که این زنان ایمان آورده و به دلیل ایمانشان از مکه فرار کرده اند، نباید به کفار بازگردانده شوند، چه این که زنان مسلمان بر کافران حلال نبوده و کافران نیز بر آنان حلال نیستند و ب - ولی از آن جا که در قسمت بعد به صورت مطلق می فرماید: *ولا تمسکوا بعصم الکوافر*، ممکن است از این جمله ، حرمت ازدواج با همه کفار مقصود باشد - اعم از این که کافر کتابی باشند یا غیر کتابی - و در نتیجه ، آیات سوره مائده که ازدواج با کافر کتابی را جایز می داند، مخصص عموم تحریم در این آیه خواهد بود .

و به دیگر سخن ، اگر این آیه شریفه ، تحریم ازدواج با مطلق کافر را بیان نمی کرد، دیگر آیات قرآن به حرمت ازدواج با مشرکان اختصاص می داشت ، و قهراً افراد دیگری جز آنها - چه اهل کتاب به شمار می آمدند یا نمی آمدند - مشمول جواز ازدواج بودند، چه این که اصل براباحه است ، ولی این آیه ، عموم تحریم ازدواج را اثبات می کند و قهراً ازدواج با همه غیر مسلمانان ممنوع خواهد بود، مگر دلیلی بر جواز (به صورت مخصص عموم یا ناسخ عموم) وارد گردد

^۱ نساء (۴) آیه ۲۵

وبر پایه آیات و روایات، مخصوص جز در مورد اهل کتاب، که همان پیروان تورات و انجیل اند، ثابت نشده است، ولذا همه کفاری که اهل تورات و انجیل نیستند - اعم از این که آنان نیز پیرو آیین توحیدی باشند یا نباشند - مشمول حرمت ازدواج خواهند بود، مگر این که گفته شود: آیه سوره ممتحنه ناظر به مردم مکه است و الف و لام در الکفار و نیز در الکوافر، الف و لام عهد است و قهرا عموم تحریم ازدواج را نمی رساند و دلالتی بیشتر از آیات سوره بقره که ازدواج با مشرکان را منع کرده ندارد.

حداقل این که محتمل است الف و لام الکفار و الکوافر (در سوره ممتحنه)، الف و لام عهد باشد، یعنی مقصود همان مشرکان مکه باشد، و محتمل است الف و لام استغراق باشد که در این صورت، همه کافران - اعم از مشرکان و غیر مشرکان - را در بر خواهد گرفت، بنابراین، آیه سوره ممتحنه، از این نظر مجمل خواهد بود و بیش از حرمت ازدواج با مشرکان را نمی توان از آن استنتاج کرد.^۱

تنها مشکلی که در این مورد وجود دارد، اجماع فقها بر حرمت ازدواج با بیگانگان به استثنای اهل کتاب می باشد، به این معنا که فقها از آیات سوره بقره و ممتحنه، حرمت ازدواج با هر بیگانه ای را استنباط کرده اند و تنها به حکم آیه سوره مائده، اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان را از این حکم مستثنا دانسته اند و روشن است که مخالفت با نظر این دسته از فقها به دور از احتیاط خواهد بود، جز این که گفته شود: همه این فقها از آیات و روایات وارده در مورد نکاح با بیگانگان، حکم تحریم را برداشت کرده اند، بنابراین، این اجماع نیز مانند بسیاری دیگر از اجماعات مدرکی است و دارای حجیت فقهی نخواهد بود، و به عبارت دیگر، اجماع فقها - چه بر مبنای حجیت اجماع از نظر فقهای عامه و چه بر مبنای حجیت اجماع از نظر فقهای خاصه، یعنی شیعه امامیه - در صورتی حجت خواهد بود که دارای مدرکی خاص نباشد، ولی اگر اجماع فقها به استناد روایات و آیات بوده باشد، بایستی در دلالت آیات و روایات بحث شود و با اثبات عدم دلالت آیات و روایات، دیگر برای اجماع اعتباری نخواهد بود، از این جهت، لازم به نظر می رسد که در تکمیل بحث به روایات رسیده از طریق شیعه و اهل سنت، نگاهی بیفکنیم.

^۱ محمد بن ادریس، بنیانگذار مذهب شافعی، در کتاب الام، ج ۵، ص ۶، ذیل بررسی آیه دهم از سوره ممتحنه می نویسد: بعضی این آیه را مخصوص مشرکان دانسته اند، ولی بعضی دیگر آن را عام و همه غیر مسلمانان را مشمول تحریم ازدواج قرار داده اند، ولی خود شافعی هیچ یک از دو احتمال را مقدم نداشته و بدون اظهار نظر، از آن گذشته است.

ازدواج زنان مسلمان با مردان غیر مسلمان

در این مورد ظاهراً^۱ اتفاق نظر فقهای شیعه و اهل سنت و ظاهر آیات قرآن بر این است که ازدواج زن مسلمان با هر فرد غیر مسلمان - اعم از این که کتابی باشد یا غیر کتابی - جایز نیست، چنان که آیه ۲۲۱ سوره بقره می فرماید: *ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مومن خیر من مشرک*، و در سوره ممتحنه (آیه ۱۰) می خوانیم که: *فلا ترجعوهن الی الکفار لاهن حل لهم ولا هم یحلون لهن*.

بنابراین، این آیات تصریح دارد که زنان مسلمان نمی توانند با افراد مشرک یا مردان کافر غیر مشرک ازدواج کنند، چه این که در سوره مائده - که از حیث نزول آخرین آیات قرآن است - تنها ازدواج با زنان اهل کتاب را بر مسلمانان حلال محسوب کرده و نه عکس آن را و از طرفی روایات فراوانی به صورت صریح، ازدواج زنان مسلمان با مردان غیر مسلمان را مطلقاً ممنوع دانسته است.

البته فلسفه تحریم این ازدواج در قرآن و روایات، خوف تاثیر پذیری مردان و زنان مسلمان از غیر مسلمانان و راه یافتن ضعف عقیدتی و اخلاقی آنان به مسلمانان ذکر شده است، ولی از آن جا که این تاثیر پذیری در مورد مردان (به خصوص در دوران حاکمیت اسلام) ضعیف تر است، لذا در شرایطی که غیر مسلمانان ضعیف بوده و با مسلمانان قرار داد ذمه امضا کرده باشند، به مردان اجازه ازدواج داده شده، ولی از آن جا که زنان به صورت نسبی در معرض تاثیر پذیری جدی تری قرار دارند، از این ازدواج مطلقاً منع شده اند.

قرآن کریم پس از حکم به لزوم اجتناب از ازدواج با مشرکان می فرماید: *اولئک یدعون الی النار واللہ یدعوا الی الجنة والمغفرة*^۲. و صدوق در کتاب *علل الشرائع* (ج ۲، ص ۵۰۲) در مورد این که چرا ازدواج مردان با زنان مستضعف از ناصبی ها و ب جایز است، ولی زنان حق ندارند با چنین مردانی ازدواج نمایند، روایتی از زراره نقل کرده که امام صادق (ع) فرمود: *تزوجوا فی الشکاک ولا تزوجوهم لان المرأة تاخذ من ادب زوجها ویقهرها علی دینه*، با زنان شکاک و مرد در دین خود، ازدواج کنید و زنان مسلمان را به شکاکان تزویج ننمایید، چه این که زن از شوهرش تربیت می پذیرد و شوهر او را مجبور می کند که به آیین خود در آید.

چنان که در کتاب *بحار الانوار* (ج ۱۰۳، ص ۳۷۷ و ۳۸۰) روایتی به همین مضمون آمده که از افراد بی اعتقاد و بی اطلاع زن بگیری، ولی به آنان زن ندهید، زیرا زنان در معرض تاثیر پذیری

^۱ سید مرتضی در کتاب مسائل ناصریه می نویسد: *ب فانه لا خلاف فی انه لایجوز ان تزوج المرأة المسلمة المومنة بالکفار*

^۲ بقره (۲) آیه ۲۲۱

بیشتری از شوهرانشان هستند و مردان نیز زنان را مجبور به پذیرش آیین خود می نمایند. اشکال : ممکن است گفته شود که اگر فلسفه حکم چنین است ، پس چه مانعی دارد که در شرایطی که با اطمینان چنین خطری وجود ندارد، بلکه شرایط به گونه ای است که زنان می توانند شوهرانشان را به پذیرش اسلام متمایل سازند، این ازدواج جایز باشد، چنان که مسیحیان نیز در شرایطی که به این امر اطمینان داشته باشند، به زنان خویش چنین اجازه ای را می دهند.

پاسخ این که : آنچه در فلسفه حکم تحریم ازدواج و تفاوت زنان و مردان یاد شده ، علت تامه حکم نیست ، چه این که ممکن است مصالح و مفاسد بسیار دیگری نیز در وضع حکم فوق مطرح باشد، که ما از آنها بی اطلاعیم . گذشته از این که ممکن است این تاثیر پذیری به اصطلاح فقها حکمت حکم مزبور بوده باشد، نه علت حکم و هیچ مانعی ندارد که قانون به دلیل ضرر احتمالی در اکثر موارد کاری را بر همگان حرام نماید.

بنابراین ادله تحریم ازدواج زنان مسلمان با غیر مسلمان صراحت دارد و همه فقهای اسلام نیز حکم به حرمت داده اند، بنابراین تردیدی در این تحریم وجود ندارد و از آن جا که تشخیص مصالح احکام و علل آن معمولا برای ما غیر ممکن است ، ما نمی توانیم براساس تخیل و حتی احتمالات قوی نیز دست از حکم شارع برداریم .

البته در بعضی از روایات ، تداوم بخشیدن به ازدواج زن مسلمان با مردان اهل کتاب و یادیه نشینان عرب - به شرط این که آنها را از دارالاسلام خارج نکنند - اجازه داده شده است ، ولی از آن جا که در بسیاری از روایات دیگر، در صورتی که شوهر زن مسلمان - اعم از این که مسیحی یا مجوسی و ب بوده باشد - اسلام نیاورد، تداوم ازدواج ، مورد تحریم قرار گرفته است ، بنابراین نمی توانیم به مقتضای روایات فوق ، حکم به جواز تداوم ازدواج بنماییم ، جز این که گفته شود که روایات قائل به جواز، خاص است و روایات تحریم و منع ، عام است ، ولذا در مورد روایات جواز، تخصیص می خورد، یعنی تداوم بخشیدن به ازدواج زنانی که قبلا مسیحی و یاب بوده اند و بعد مسلمان شده اند، ولی شوهرانشان به آیین خود باقی هستند .

در صورتی که آنها را از قلمرو حکومت اسلامی خارج ن سازند، بلامانع خواهد بود، و اینک نمونه ای از این روایات : علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) نقل کرده که از امام پرسیدم : نظر شما درباره زنی نصرانی که مسلمان می شود چیست ، در حالی که هنوز شوهرش مسیحی است ؟ امام فرمود: او همچنان همسر شوهر مسیحی اش می باشد و همه احکام زناشویی او باقی است ، جز

این که شوهر مسیحی او نمی تواند این زن را از دارالاسلام (محدوده حکومت اسلامی) خارج سازد.^۱

و نیز محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: همه اهل کتاب و همه آنان که با مسلمانان پیمان ذمه منعقد کرده اند، هرگاه یکی از زن یا شوهر آنان مسلمان شود، ازدواج آنها به قوت خود باقی است و آن دو همچنان همسر یکدیگرند.^۲ و نیز یکی از روایان شیعه از امام باقر یا امام صادق ک روایت کرده که درباره یهودی و مسیحی و زرتشتی فرمودند: هرگاه زن آنها مسلمان شود و خود آنها مسلمان نشوند، ازدواج آنها همچنان به قوت خود باقی است و لذا نباید آنها را به جدایی از یکدیگر وادار نمود، جز این که نباید به شوهر اجازه داد که زن مسلمانش را از دارالاسلام خارج سازد.^۳ و لیکن از آن جا که این روایات مخصوص، از نظر سند، استوار نیست، قابل استناد نبوده و قهرا عموم ادله منع، به حال خود باقی خواهد بود، هر چند به استناد همین دو روایت، به جواز تداوم نکاح مجوسی با زن مسلمان حکم نموده اند. و همچنین روایات معتبری که می گویند: در صورت اسلام نیاوردن زوج دیگر، قبل از انقضای عده، بین آنها جدایی انداخته خواهد شد، مورد عمل قرار می گیرد، بنابراین، تداوم بخشیدن به ازدواج زن مسلمان و مرد غیر مسلمان نیز صحیح نخواهد بود.

به عنوان نمونه، در این جا تنها یک روایت رامی آوریم: از علی بن جعفر، از پدرش امام صادق، از امام علی بن ابی طالب ک روایت شده که در مورد زنی مجوسی که پیش از شوهرش مسلمان شده بود، فرمودند: اینان مجبور به جدایی از یکدیگر نیستند، ولی به شوهرش فرمود: اگر تو نیز پیش از انقضای عده این زن، مسلمان شوی، او همچنان همسر تو خواهد بود، ولی اگر تا زمان انقضای عده مسلمان نشوی، پس آن گاه تو یکی از خواستگاران خواهی بود^۴ (بدین معنا که زن در چنین شرایطی به جهت اختلاف عقیده، اختیار دارد که با همین شوهر بماند و یا از او جدا شود و با هر کدام از مسلمانان که صلاح می داند ازدواج کند). بعضی از فقها خواسته اند با آیه ۱۴۱ سوره نساء: لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرینَ عَلَى الْمُؤْمِنینَ سَبیلًا بر عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان استدلال کنند، چه این که لازمه این ازدواج سلطه غیر مسلمان بر مسلمان خواهد بود. و لیکن ممکن است گفته شود که اصل عدم سلطه شامل چنین مواردی نمی شود، که فرد مسلمان به صورت آزاد، ضمن عقد لازم، چیزی را برای فرد

^۱ بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۸۳

^۲ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۶

^۳ همان، ص ۴۳۰

^۴ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۱

کافر متعهد گردد و متقابلاً شخص کافر نیز چیزی را به نفع مسلمان به عهده بگیرد، و گرنه بایستی بگوییم: هرگونه معامله و یا قراردادی که از آن نفعی به کافر برسد ممنوع است و این چیزی است که هیچ فقیهی آن را نگفته است.

البته ممکن است گفته شود که در عقد ازدواج، خصوصیت ویژه ای نهفته است، چه این که طبق آداب و رسوم اجتماعی، زن باید در محدوده وسیعی مطیع امر شوهرش باشد، بنابراین، لازمه عقد ازدواج با کافر، سلطه کافر بر زن مسلمان خواهد بود، ولی به هر حال این دلیل اخص از مدعاست، زیرا تردیدی نیست که ازدواج زن مسلمان با کافر در تمامی موارد و زمانها سلطه به شمار نمی آید و به خصوص در جوامعی که آزادی عقیدتی بر آنها حاکم است. بعضی از نویسندگان معاصر، عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد کافر را معلول عدم اعتراف غیر مسلمانان به مشروعیت آیین اسلام دانسته اند، بدین معنا که زن مسیحی در خانواده مسلمان مورد تحقیر دینی قرار نمی گیرد، زیرا آزادی مذهبی از طرف اسلام پذیرفته شده است، ولی زن مسلمان در خانواده مسیحی به طور طبیعی مورد تحقیر دینی قرار خواهد گرفت، زیرا مسیحیت آزادی دینی را قبول ندارد و تنها مذهب نجات بخش را آیین مسیح می داند، چنان که یهودیت و دین زرتشت نیز چنین تلقی ای دارند و این احتمال بسیار مقبولی است.^۱

ازدواج موقت مسلمان با بیگانه

در این مساله ظاهراً مشکلی وجود ندارد و از ادله جواز ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل کتاب به صورت دائم، جواز ازدواج موقت نیز استفاده می شود، جز این که بسیاری از فقهای اهل سنت معتقدند که حکم جواز ازدواج موقت (متعه) در مورد همه زنان، اعم از مسلمان یا کافر، نسخ شده است و از طرفی بسیاری از فقهای امامیه، تنها قائل به جواز ازدواج موقت با زنان اهل کتاب هستند و ادله جواز ازدواج را تنها ناظر به این نوع ازدواج می دانند، از این جهت، بی تناسب نیست که به صورت فشرده به این اختلاف نظر اشاره ای بکنیم.

ظاهراً به ندرت فقیه و مفسری بوده که در اصل تشریح ازدواج موقت تردید داشته باشد، چه این که اکثر قریب به اتفاق فقهای اهل سنت در اصل تشریح ازدواج موقت، با فقهای شیعه هم عقیده

^۱ حقوقدان معاصر، الحافظ صیری، در کتاب المقارنات والمقابلات پس از این که جواز ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل کتاب را متذکر می شود، می نویسد: علت عدم جواز ازدواج زنان مسلمان با مردان اهل کتاب، این است که مردان بر زنان سلطه داشته اند و از طرفی مسلمانان به دلیل این که معتقد به پیامبرانی مانند موسی و عیسی - علیهما السلام - هستند، بین زنان اهل کتاب و زنان مسلمان تفاوتی قائل نمی شوند، ولی مردان اهل کتاب از آن جا که پیامبر اسلام را قبول ندارند، قهراً زنان مسلمان به وسیله آنان مورد تحقیر قرار خواهند گرفت. (ر.ک: حقوق مدنی یهود، ماده ۳۹۳).

هستند، جز این که بسیاری از آنان معتقدند که این حکم، پس از تشریح نسخ شده است و دلیل آنان بر تشریح متعه گذشته از روایات و مدارک مستند تاریخی - قرآن کریم است که در سوره نساء (۴) آیه ۲۴ می فرماید: فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضةً ولا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما، و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضة ای به آنان بدهید، و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر، با یکدیگر توافق کنید [که مدت عقد یا مهر را کم یا زیاد کنید]، مسلماً خداوند دانای حکیم است.

غالب مفسران و فقهای شیعه و اهل سنت معتقدند که این آیه شریفه ناظر به ازدواج موقت است، زیرا مقصود از واژه اجر، پول یا هر چیز ارزشمندی است که در ازدواج موقت به زن داده می شود و به اعتقاد بعضی از مفسران، بعضی از صحابه رسول خدا (ص) مانند ابن عباس و ب این آیه را با قید الی اجل مسمی، که اشاره به زمان موقت است، قرائت می کرده اند.

شمس الدین سرخسی در کتاب مبسوط (ج ۵، ص ۳۰) می نویسد: ازدواج موقت ب در نزد ما پیروان ابو حنیفه باطل است، ولی مالک آن را جایز می داند، چنان که از سخن ابن عباس نیز جواز استفاده می شود و مالک بن انس همچنین برای جواز ازدواج موقت به آیه شریفه سوره نساء استدلال نموده است که می فرماید: پس هنگامی که از آنها متمتع شدید، اجرت آنها را بپردازید، چه این که ما همگی اتفاق داریم که ازدواج موقت زمانی حلال بوده است و حکم که ثابت شد تا مادام که نسخ آن ثابت نشود، باقی خواهد بود، ولی به نظر ما نسخ اباحه ازدواج موقت با احادیث مشهوری ثابت شده است و اضافه بر آن، گفته خداوند که می فرماید: مومنان کسانی هستند که ب فروج خویش را جز از همسرانشان و یا از آنها که به ملک خود در آورده اند حفظ می کنند.

موبد آن است زیرا معلوم است که در متعه، زن نه همسر است و نه ملک یمین.

محمد بن احمد بن رشد در کتاب بدایة المجهتهد، (ج ۲، ص ۵۸) می نویسد: هر چند به صورت متواتر از پیامبر (ص) تحریم متعه نقل شده، ولی در تاریخ این تحریم، اختلاف است که آیا در جنگ خیبر بوده یا فتح مکه و یا سال جنگ او طاس یا در حجة الوداع یا در عمره قضا که بعد از صلح حدیبیه رخ داد و بیشتر اصحاب پیامبر (ص) و همه فقهای شهرهای اسلامی بر آنند که به هر حال متعه تحریم شده است، ولی از ابن عباس شهرت یافته که او متعه را حلال می دانسته است و گروهی از مردم یمین از پیروان ابن عباس نیز بر همین عقیده اند و نیز بعضی از مردم مکه، و استدلال ابن عباس در این زمینه به گفته خداوند بوده که می فرماید: پس هرگاه از آنها متمتع شدید، و از ابن عباس همچنین نقل شده که می گفت: ازدواج موقت رحمتی بود از جانب

خداوند که امت محمد را مورد ترحم قرار داده بود و اگر نه این بود که عمر از آن منع کرد، هیچ کس آلوده به زنا نمی شد جز افراد شقی. و از عطاء نیز روایت شده که گفت: از جابر بن عبدالله انصاری (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: ما در دوران پیامبر (ص) و دوران ابی بکر و نیمی از دوران خلافت عمر ازدواج موقت می کردیم، پس آنگاه عمر مردم را از این کار منع کرد. همان گونه که ملاحظه می شود، اکثر مفسران و فقهای اسلام معتقدند که آیه ۲۴ سوره نساء در مورد ازدواج موقت نازل شده^۱ و تقریباً همه فقهای اسلام معتقدند که این ازدواج در زمان پیامبر (ص) تشریح شده است.

البته در نسخ این حکم و عدم آن اختلاف دارند.

شیعه امامیه و پیروان تفکر تفسیری و فقهی ابن عباس از اهل مکه و یمن و نیز مالک بن انس معتقدند که این حکم، فسخ نشده و همچنان باقی است و اکثر فقهای اهل سنت قائل به فسخ آن هستند، و همان گونه که در سخنان ابن رشد ملاحظه می شود، بعضی در مورد روایاتی که از پیامبر (ص) بر فسخ و تحریم ازدواج موقت وارد شده، ادعای تواتر کرده اند، هر چند در زمان فسخ حکم آن، اختلاف زیادی وجود دارد.

بعضی می گویند: پیامبر (ص) در جنگ خیبر آن را تحریم کرد و بعضی تحریم را در فتح مکه نقل کرده اند و بعضی این جواز و تحریم را در جنگ اوطاس ذکر نموده اند و بعضی آن را مربوط به حجة الوداع و بعضی دیگر مربوط به عمره القضاء، یعنی سال بعد از صلح حدیبیه دانسته اند و به همین جهت، بعضی از فقهای اهل سنت نقل کرده اند که ظاهراً تجویز و تحریم متعه، چند بار در زمان پیامبر (ص) تکرار شده و سرانجام به صورت تحریم باقی مانده است.^۲

بعضی نیز مانند سرخسی در المبسوط، جواز متعه را متنافی با آیه پنجم سوره مومنون دانسته، و به دیگر سخن، تحریم متعه را از این آیه استنتاج کرده اند! صاحب تفسیر المنار، در جلد پنجم (ص ۱۶) می نویسد: بعضی از اهل سنت معتقدند که متعه (ازدواج موقت) در زمان پیامبر (ص) اجازه داده شد، تا مقدمه تحریم دائمی زنا بوده باشد، به این معنا که متعه همان زناى خفیف است و در واقع، شارع مقدس در آغاز به وسیله متعه، محدود زنا را تنگ تر نموده و آن گاه برای همیشه حکم به حرمت زنا و متعه داده است!

^۱ تنها معدودی از افراد، مانند زمخشری در کتاب الوشیعہ و بزول آیه ۲۴ را ناظر به ازدواج موقت ندانسته اند.

^۲ میبیدی در تفسیر کشف الاسرار، ذیل آیه فما استمتعتم به منهن می نویسد: ابن عباس این آیه را از محکومات محسوب کرده و مقصود از آن را نکاح متعه دانسته است که باید با گواه و اجازه ولی صورت گیرد و پس از گذشت زمان معین، آن زن آزاد باشد و ابن عباس و گروهی از اهل بیت این ازدواج را مجاز شمرده اند.

به هر حال معروف است که تحریم متعه در دوران خلیفه دوم رخ داده است و از مویدات این مطلب، سخن خلیفه دوم است که شیعه و اهل سنت همگی از او چنین نقل کرده اند: متعتان کانتا فی عهد رسول الله حلالین وانا احرمهما واعاقب علیهما، دو متعه (ازدواج موقت و متعه حج) در زمان رسول خدا حلال بود و من آن دو را تحریم می کنم و افراد را در صورت انجام دادن آنها کیفر می دهم.

حال اگر واقعا دلیل معتبری نزد خلیفه وجود داشت، تحریم این عمل را به خود نسبت نمی داد، زیرا اصحاب، گذشته از این که سخن پیامبر(ص) را به عنوان بنیانگذار شریعت پذیرا بودند و از هیچ فرد دیگری چنین اطاعت و پذیرشی نشان نمی دادند و اصولا چنین اختیاری برای او قایل نبودند، شخصیت عمر نیز مورد اتهام قرار نمی گرفت، تا آن جا که بعدها این مساله از طرف دانشمندان شیعه، به عنوان سندی بر عدم تعبد خلیفه دوم در برابر شخص رسول خدا(ص) تلقی شد و محور بحثهای شیعه و سنی از جمله همین گونه مسائل بوده و هست. ولیکن دانشمندان اهل سنت معمولا کوشیده اند برای سخن عمر توجیهی ذکر کنند و این تحریم را نیز به شخص رسول خدا(ص) نسبت دهند، ولی متأسفانه در این توجیه موفق نبوده و در اثبات این که این تحریم در کجا به وسیله پیامبر(ص) بیان گردیده است، دچار اختلاف زیادی شده اند که خود این اختلاف نقل، دلیلی بر سستی ادعای آنها نسبت به فسخ حکم متعه تلقی می گردد، تا آن جا که بعضی از علمای اهل سنت به سبب همین اختلاف در زمان تحریم، توهّم کرده اند که پیامبر(ص) چندین بار به مناسبتهایی ازدواج موقت را تجویز نموده و سپس آن را منع فرموده اند. جالب این که همه دلیل آنها بر این مطلب، عبارت است از نقل تحریم متعه از پیامبر(ص) در مناسبتهایی خاص و نه تجویز آن و تجویز را غالبا مربوط به جریان جنگ اوطاس دانسته اند. که بعد از جنگ هوازن در سال هشتم هجرت رخ داده است. یعنی تقریبا پس از پایان یافتن جنگهایی که مسلمانان در خدمت پیامبر(ص) برای جنگ حضور داشته اند، زیرا پس از سال هشتم، تنها جنگی که با حضور پیامبر(ص) رخ داده، جنگ تبوک بوده است و قهرا دیگر فرصت و مناسبتی برای تحریم و تحلیل متعدد ازدواج موقت وجود نداشته است، زیرا پیامبر(ص) دو سال بعد از جنگ اوطاس وفات نمودند.

عجیب این است که صاحب تفسیر المنار مدعی شده است که جواز نکاح موقت مربوط به دورانی است که هنوز تحریم زنا در میان مسلمانان ممکن نبوده، و لذا پیامبر(ص) به عنوان مقدمه تحریم زنا، ازدواج موقت را که همان زنا خفیف است، اجازه داده و سپس به صورت نهایی زنا را منع نموده است، بنابراین، تحریم زنا خود به معنای عدم جواز ازدواج موقت نیز هست. و عجیب

تر این که بسیاری از فقهای اهل سنت، از جمله شمس الدین سرخسی در المبسوط، از جمله دلایل حرمت ازدواج موقت را آیه پنجم تا هفتم سوره مومن دانسته که می فرماید: والذین هم لفروجهم حافظون * اعلی ازواجهم او مها ملکت ایمهانهم فانهم غیر ملومین * فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون.

در حالی که سوره مومن از سوره های مکی است و لازمه آن این است که ازدواج موقت قبل از هجرت تجویز شده و در همان دوره قبل از هجرت ممنوع شده باشد، و این چیزی است که با ظاهر سخن خلیفه دوم نیز نمی سازد که می گفت: این دو متعه، یعنی متعه حج و متعه نکاح در زمان پیامبر(ص) جایز بوده و من آن را حرام اعلام می کنم، زیرا معنا ندارد عملی که پیامبر(ص) قبل از هجرت از آن نهی فرموده تا زمان خلیفه دوم متداول بوده باشد، که شخص خلیفه مجبور شود با این شدت از آن منع نماید، یا فرضاً تحریم پیامبر(ص) را در قالب چنین جمله ای برای اصحاب پیامبر بیان کند و در عین حال شخصیتی مانند ابن عباس آن را مخالف نظر پیامبر(ص) و بلکه مخالف قرآن قلمداد کند و یادآور شود که آیه ۲۴ سوره نساء در خصوص متعه نازل شده است.^۱

^۱ یکی از مهمترین ادله علمای اهل سنت، عدم استنکار اصحاب نسبت به خلیفه دوم، به هنگام اعلان تحریم او می باشد، بدین معنا که اگر تحریم متعه از جانب پیامبر(ص) اعلام نشده بود و اصحاب از آن خبر نمی داشتند، در برابر تحریم خلیفه دوم که گفت: متعتان کانتا فی عهد رسول الله حلالین وانا احرمهما سکوت نمی کردند.

پاسخ این که اولاً: این مساله، یعنی اعتراض اصحاب در صورتی می توانست جدی باشد که خلیفه خود راوی حدیثی از پیامبر(ص) نبوده باشد، ولی در مواردی که برای اثبات ادعای خود از پیامبر(ص) حدیثی نقل می کرد، اعتراضی به او نمی شده است، چنان که زمانی که ابوبکر در برابر فاطمه علیها السلام - مدعی شد که پیامبر(ص) فرموده: نحن معاشر الانبیاء لانورث، با فرض این که ابوبکر تنها راوی این حدیث بود و این حدیث مخالف ظاهر آیات قرآن کریم نیز بود، و به خصوص در برابر شخصیتی مانند فاطمه (س) مطرح گردید، کسی بر ابوبکر خرده نگرفت، بنابراین، مانعی ندارد که در بحث حاضر نیز خلیفه دوم پس از اعلان تحریم متعه، مدعی نسخ حکم متعه از جانب پیامبر(ص) نیز شده باشد.

گذشته از این که محتمل است تحریم متعه از جانب خلیفه دوم، فرمان حکومتی بوده باشد، چه این که واژه متعتان در سخن او، ناظر به متعه نساء و حج تمتع است، و اگر مسلمانان به فرض که در مورد نسخ متعه شک داشته اند، در مورد حج تمتع تردیدی در عدم نسخ آن نداشته اند و قهراً عدم اعتراض آنان - به احتمال قوی بدین دلیل بوده که معتقد بوده اند حاکم اسلامی در صورتی که مصلحت بداند، می تواند مانع اجرای بعضی از احکام بشود، ولی بعدها بعضی تصور کرده اند فرمان خلیفه دوم، حکم اولی و اصلی بوده است و این مطلب با فتوای مالک، که خود یکی از تابعان است و تمام عمر خودش را بین اصحاب گذرانیده و روایتی از اصحاب بر فسخ متعه نشنیده، سازگارتر است، و علی الخصوص که در دوران خلیفه دوم، بر اثر رفاه اقتصادی مسلمین ضرورتی برای ازدواج موقت احساس نمی شده است، بلکه نوعی بلهوسی و ولگردی به شمار می آمده است، ولی این مساله در دورانهای بعدی و به خصوص در عصر حاضر کاملاً امری معقول و ضروری است، و لذا دانشمندان زیادی نکاح موقت را راهی برای مبارزه با فحشا و منکرات دانسته اند، تا آن جا که برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی، نیز به ضرورت آن را پذیرفته است. ر.ک: محسن شکائی، متعه و آثار حقوقی آن، ص ۱۱۰، حسین نوری، حقوق زن در اسلام و جهان، ص ۱۹۹

به هر حال آشفستگی آرا و اختلاف نظر در نقل تحریم ازدواج موقت به وسیله پیامبر اکرم (ص) خود می تواند دلیلی بر بی اعتباری و عدم حجیت ادله تحریم آن باشد و قهراً جواز متعه، یعنی ازدواج موقت - که به اجماع امت از جانب پیامبر (ص) در ضمن آیات قرآن و یا روایات، ثابت شده است - بدون معارض باقی می ماند و عمل به آن بلامانع خواهد بود، جز این که به عنوان اصل ثانوی در موردی حاکم اسلامی از عمل به این امر مباح منع نماید، ولی گذشته از این که حکم حاکم با وفات او بی اثر خواهد شد، اصولاً احکام ثانوی همگی موقت بوده و به دنبال منتفی شدن ملاک، حکم آن نیز منتفی خواهد گردید، هر چند که حاکم، حکم خود را خاتمه یافته اعلام ننماید.

جالب این که مالک بن انس، فقیه معروف اهل سنت و رئیس مذهب مالکی، نیز که خود از تابعین بوده و همه عمر خویش را در خدمت اصحاب پیامبر (ص) در مدینه سپری نموده، از قائلان به جواز متعه بوده و همان گونه که شمس الدین سرخسی در کتاب المبسوط می نویسد: مالک بن انس، آیه ۲۴ سوره نساء را دلیل بر جواز نکاح موقت دانسته و معتقد بوده است که حکمی که از طریق پیامبر (ص) به اثبات رسید، تا هنگامی که نسخ شدن آن ثابت نگردد، به قوت خود باقی خواهد بود.^۱ و عجیب این است که با همه تاکید بعضی از فقهای اهل سنت، بر این که پیامبر (ص) در موارد متعددی نکاح موقت را منع نموده است، چنین چیزی برای مالک قابل قبول نبوده و این خود موید گفتار خلیفه دوم است که تصریح می کند که این دو متعه، یعنی متعه نکاح و متعه حج، در زمان پیامبر (ص) مجاز بوده است.

شگفت این که نکاح موقت - که بعضی از فقهای اهل سنت، آن را یک حکم استثنایی که تنها در جنگ اوطاس، آن هم در ضمن چند ساعت مباح اعلام شده و بلافاصله شخص رسول خدا (ص) برای همیشه آن را منع فرموده است - در سخنان خلیفه دوم، در ردیف حج تمتع ذکر شده، در حالی که حج تمتع تکلیفی روشن و صریح بوده و به اجماع امت در حجه الوداع به عنوان وظیفه همیشگی، بر همه مسلمانانی که در محدوده بیش از شانزده فرسخی مکه سکونت دارند، فرض گردیده و کمترین مسلمانانی در بقای این تکلیف تردید نداشته و جز شخص خلیفه دوم که در حضور پیامبر (ص) با این حکم مخالفت نمود، فرد دیگری بعد از وفات پیامبر، آن را منع نکرده است.^۲ جالب است که همه اهل سنت، حج تمتع را مجاز دانسته و به نظر خلیفه دوم در

^۱ ج ۵، ص ۱۵۲

^۲ فخر رازی در تفسیر کبیر، (ج ۱۰، ص ۴۹)، از عمران بن حصین، صحابی معروف، آورده است: انزل الله فی المتعة آیه و ما نسخها بایة اخرى و امرنا رسول الله (ص) بالمتعة و ما نهانا عنها ثم قال رجل براهه ماشاء. و نیز بخاری در صحیح خود از عمران بن حصین آورده نزلت آیه المتعة فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله و لم ينزل قرآن یحرمها و لم ینه عنها حتی مات، چنان که امام احمد حنبل نیز در مسند خود

مورد آن هیچ ترتیب اثری نداده اند، ولی نکاح متعه - که به صورت جدی از طرف خلیفه دوم ممنوع اعلام شده بود - به وسیله اکثر علمای اهل سنت به عنوان یک حکم ثابت و قطعی تلقی گردید، و این شاید به دلیل تصور غلطی بود که آنان از ازدواج موقت داشته اند و در واقع، بازتاب نظر شخصی و عدم شناخت آنان در مورد این امر بوده و رقابت آنان با علمای شیعه نیز که همگان قائل به جواز این گونه ازدواج بوده اند، تاکیدی بر این موضع گیری بوده است.

نتیجه

حاصل این که بر هر محقق منصفی پس از مراجعه به آیات قرآن و گفتار صحابه و احادیث مربوطه و نقلهای تاریخی، پوشیده نخواهد ماند که ازدواج موقت در زمان پیامبر (ص) مورد عمل بوده و در حال حاضر نیز جایز می باشد، و این ازدواج همانند ازدواج دائم معتبر و قانونی است و احکامی ویژه خود دارد و دارای امتیازاتی است و بهترین وسیله ای است که در عصر حاضر برای جلوگیری از گسترش جمعیت، همراه با حفظ عفاف و اخلاق اسلامی می توان بدان توسل جست، زیرا در ازدواج دائم، گذشته از بار سنگین مخارج ازدواج و اداره منزل و پرداخت نفقه همسر برای مردان، زنان نیز حق ندارند که بدون اجازه شوهر از حاملگی، جلوگیری نمایند، ولی در ازدواج موقت طرفین نسبت به این امر آزادی عمل دارند، و مهمتر این که در ازدواج دائم، اختیار طلاق در دست مردان نهاده شده و به همین جهت، بسیاری از زنان به علت این که از نحوه برخورد مردان پس از ازدواج وحشت دارند، گاه ترجیح می دهند که برای همیشه بدون همسر بمانند، در حالی که ازدواج موقت چنین نیست، زیرا با پایان یافتن زمان عقد، خود به خود زن رها و آزاد خواهد بود.

همین گونه روایت کرده است. و نیز ترمذی در صحیح خود آورده است ان رجلا من اهل الشام سال ابن عمر عن متعه النساء، فقال: هی حلال. فقال: ان اباک قد نهی عنها. فقال ابن عمر: ارایت ان کان ابی نهی عنها و وضعها رسول الله (ص) انترک السنه و نتبع قول ابی؟! و روی مالک بن انس فی موطاء (ج ۲) عن ابی شهاب عن عروه بن الزبیر ان: خوله بنت حکیم دخلت علی عمر فقالت: ان ربیعۃ بن امیه استمتع بامرأة فحملت منه فخرج عمر فرعا یجر رداءه فقال: هذه متعه ولو کنت تقدمت لرجمت.

ابن حزم اندلسی در کتاب المحلی (ج ۹) اسامی بعضی از صحابه را که قائل به جواز متعه بوده اند چنین آورده: اسماء بنت ابی بکر الصدیق و جابر بن عبدالله انصاری و ابن منصور و ابن عباس و معاویه و عمرو بن حریث و ابوسعید خدری و سلمه و معید (پسران امیه بن خلف و از تابعین طاووس یمانی) و عطاء و سعید بن جبیر و نیز سایر فقهای مکه را نام می برد. راغب اصفهانی در کتاب المحاضرات (ج ۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۴، ص ۴۸۱) آورده اند که عبدالله بن زبیر بر ابن عباس درباره متعه خرده گرفته، و او پاسخ داد: از مادرت اسماء بنت ابی بکر سوال کن! و اسماء به او گفت: به خدا سوگند که تو را جز به وسیله متعه به دنیا نیاورده ام.

مرحوم صاحب جواهر از راغب اصفهانی در کتاب محاضراتش (ج ۲، ص ۹۴) نقل نموده: ان یحیی بن اکثم القاضی قال: شیخ بالبصرة کان یتمتع عن اخذت المتع ۱۲۷؛ ردج؟ قال عن عمر فقال له کیف وهو اشد الناس نهیا عنها فقال: ان الخبر الصحیح جاء عنه انه سعد المنبر وقال: ان الله ورسوله احل لكم متعتين وانا احرمهما فقبلنا شهادته وروايته عن رسول الله (ص) ولم تقبل تحريمه لها من قبل نفسه.

علاوه بر این، نکاح موقت هم در مورد ازدواج مسلمان با مسلمان و هم در مورد ازدواج مرد مسلمان با زن غیرمسلمان مجاز است و بسیاری از فقهای شیعه معتقدند که ازدواج با اهل کتاب، تنها به صورت موقت جایز است نه به صورت عقد دائم.

مستند این دسته از فقها، روایاتی است که در این زمینه از امامان اهل بیت نقل شده است و این روایات با فلسفه احکام یا ملاک عدم ازدواج - که قبلاً بدان اشاره نمودیم - نیز موافقت است، چه این که مساله تاثیر پذیری مسلمانان بر اثر ازدواج، در ازدواج دائم بیشتر است و مساله به انحراف کشیده شدن و مستوجب عقوبت اخروی شدن نیز که در قرآن در مورد ازدواج با مشرکان آمده (اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة) در ازدواج موقت کمتر است و بلکه در بعضی از موارد با مراعات شرایطی می توان گفت که این اثر گذاری به کلی منتفی است، بنابراین، تردیدی نیست که ازدواج با بیگانگان - بر فرض جواز تحقق آن - بهتر است که به صورت موقت باشد.

گو این که از نظر فقهی - همان گونه که پیش از این به صورت تفصیلی آوردیم - روایات ناظر بر منع ازدواج با اهل کتاب به صورت دائم و نیز روایات حاکی از منع ازدواج، جز به صورت متعه و موقت، نمی تواند با آیات و روایات بسیاری که ظهور در جواز ازدواج به صورت مطلق دارد، معارضه نماید، بنابراین، شکی در جواز ازدواج با بیگانگان، چه به صورت دائم و چه به صورت موقت نیست، در عین حال ازدواج موقت دارای ویژگیهایی است که خطرهای این ازدواج و همخوابگی را کم تر و احیاناً منتفی می نماید.^۱

نکته ای که در این جا تذکر آن، مفید به نظر می رسد، این است که در ازدواج موقت، بعضی همانند ملک یمین، محدودیتی از نظر کمیت قائل نشده اند و بسیاری از فقها معتقدند که مردان در ازدواج دائم حداکثر می توانند چهار زن بگیرند، ولی در ازدواج موقت، چنین محدودیتی وجود ندارد، اما به نظر می رسد که در این مساله نیز تسامحی صورت گرفته و دقت لازم به عمل نیامده است، چه این که ازدواج موقت اگر حقیقتاً ازدواج باشد که هست - مشروط به همه شرایطی است که در قرآن برای همسران ذکر شده است (از نظر عدد و مراعات عدالت و ب)، مگر این که روایتی یا دلیلی خاص از جانب شارع مقدس در اختیار باشد که بعضی از احکام را در مورد ازدواج موقت منتفی بداند، چه این که در قرآن کریم، واژه نکاح اختصاص به ازدواج دائم ندارد، هر چند غالب ازدواجهایی که در آن زمان، صورت می گرفته، بی تردید ازدواج دائم

^۱ در این زمینه ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۹ و ۳۰، به عنوان نمونه، این فقیه بزرگ در (ج ۳۰، ص ۴۲) پس از بحثی مستوفی در این که همخوابی با اهل کتاب به صورت ازدواج دائم و منقطع و نیز از طریق مالکیت جایز است، چنین می نویسد: فلم یبق بحمد الله فی المسألة بعد الیوم من اشکال والحمد لله المتعال

بوده است، زیرا غلبه در استعمال موجب نمی شود که لفظی در موردی، حقیقت و در مورد دیگری از همان مفهوم، مجاز به شمار آید.

از جمله فقهای که در مورد ازدواج موقت نیز مراعات شرط عدد را در همسران لازم دانسته، مرحوم شهید ثانی است که - بر خلاف شهید اول - روایات عدم انحصار همسران موقت را مجعول وضعیف می داند و معتقد است که این عدم انحصار، مخالف با آیه سوم سوره نساء است که می فرماید: فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم تعدلوا فواحدة، واصله الجواز را در این مورد - با وجود دلایلی که وجود دارد - مردود می داند و در تایید نظر خود به اخبار معصومین و عموماً آیات قرآن استدلال نموده است.

چنان که ابن براج در دو کتاب خویش، از ازدواج موقت با بیش از چهار زن منع کرده و به عموم آیه سوم از سوره نساء و صحیح احمد بن ابی نصر از امام رضا(ع) استدلال نموده که او گوید: از امام (ع) پرسیدم: آیا شخص می تواند با خواهر همسرش که هنوز در عقد اوست، به صورت متعه ازدواج نماید؟ امام فرمود: نه.

گفتم که زراره بن اعین از امام باقر(ع) روایت می کند که فرموده است: زنان متعه همانند کنیزان از نظر عدد محدودیتی ندارند. امام لله فرمود: نه، ازدواج موقت هم مانند ازدواج دائم محدود به همان حد است. و نیز عمار از امام باقر(ع) روایت کرده که در مورد متعه فرموده است: ازدواج موقت با بیش از چهار زن، همانند ازدواج دائم با آنها جایز نیست.^۱

^۱ ر.ک: الروضة البهیة فی شرح اللعة الدمشقی، ۱۲۷؛ زرج، ج ۲، ص ۷۹

فصل سوم ازدواج با مردان - ازدواج با مردان در آیین یهود

یکی دیگر از مسائلی که در مبحث ازدواج با بیگانگان مطرح است، ازدواج با مردان است، چه این که بی تردید از نظر همه فقهای اسلام، افرادی که از آیینی روی بگردانند و یا امری ضروری از آن مکتب و آیین را مورد انکار قرار دهند، پیرو آن عقیده شناخته نمی شوند و قهرا چنین افرادی نمی توانند مانند هر غیر مسلمان دیگر با مسلمانان ازدواج کنند. ولی از آن جا که مساله ارتداد نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر در اسلام به صورت تاسیسی مطرح نشده، بلکه در دیگر شرایع الهی نیز مورد توجه بوده و اسلام آن را تایید نموده است، برای روشنتر شدن مساله ازدواج با مردان در اسلام، بهتر است آن را در دیگر شرایع الهی نیز ریشه یابی نماییم.

در سفر خروج تورات (باب ۳۲) درباره ارتداد در آیین یهود آمده است: زمانی که حضرت موسی (ع) برای نزول تورات در کوه طور معتکف شد و مدت غیبت او به طول انجامید، بنی اسرائیل به هارون مراجعه کردند و از او خواستند خدای مجسمی برای آنان قرار دهد، ولذا هارون از آنان خواست هر چه جواهر آلات به همراه خویش دارند بیاورند و آنها چنین کردند و سپس هارون، جواهرات را به شکل گوساله ای در آورد و بنی اسرائیل آن را پرستیدند، و هنگامی که موسی (ع) از این انحراف اطلاع یافت، سخت بر آشفت و از جانب خداوند فرمان رسید که کاهنان، یعنی فرزندان لاوی، همه کسانی را که بر غیر خدا سجده کرده اند بکشند و چنین شد و در آن روز، سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند.

بخشی از این حکایت در قرآن کریم نیز انعکاس یافته است، از جمله در سوره بقره (آیه ۵۴) می خوانیم: واذقهمال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارتکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارتکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم.

با این تفاوت که در تورات، سازنده گوساله شخص هارون، برادر موسی ک معرفی شده، ولی در قرآن از سامری یاد شده، و هارون در این انحراف بی گناه قلمداد شده و حتی به تلاشهای او در جلوگیری از انحراف اشاره رفته و از عدد مبالغه آمیز سه هزار نفر نیز یاد نشده است.

همچنین در تورات از رفع عقوبت ارتداد به وسیله توبه، سخنی به میان نیامده است، بدین معنا که کیفر مرتد از نظر تورات قتل است، چه توبه کند و چه نکند، ولی در قرآن کریم جمله فتاب علیکم می تواند ناظر به رفع کیفر مرتد در صورت توبه باشد، و فقهای اسلام همگی معتقدند که باید به مرتد ملی فرصت داد که توبه کند و در صورت بازگشت، مجازات اعدام از او برداشته می شود.

جمله فتاب علیکم همچنین می تواند ناظر به قبولی توبه مرتد در پیشگاه خدا باشد، نه فقط رفع مجازات اعدام، و به دیگر سخن، ناظر به جنبه تطهیر کنندگی مجازات نسبت به گناهکار بوده باشد، جز این که فاء را در واژه فتاب فاء ترتیب بگیریم، که قهرا بیشتر ناظر به معنای اول خواهد بود. همچنین در تورات، از نظر مجازات، تفاوتی بین زن و مرد مرتد وجود ندارد، ولی فقهای اسلام معمولاً مجازات زن مرتد را اعدام ندانسته اند.

دومین موردی که در تورات درباره مرتد و مجازات او به صورت صریحتر و مفصلتری بحث به عمل آمده، سفر تثئیه (باب هفدهم) است که می گوید: اگر در میان تو در یکی از دروازه های که یهوه خدایت به تو می دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یهوه خدایت کار ناشایسته نموده و از عهد او تجاوز کند و رفته و خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرموده ام و از آن اطلاع یافته و بشنوی، پس نیکو تفحص کن و اینک اگر راست و یقین باشد که آن رجاست در اسرائیل واقع شده است، آن گاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه های کرده است، بیرون آن مرد یا زن را سنگسار کن تا بمیرند. از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخص که مستوجب مرگ است کشته شود. از گواهی یک تن کشته نشود.

اولاً، دست شاهدان به جهت کشتن برافراشته شود و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

ازدواج با مردان از دیدگاه فقهای اسلام

در این امر، اتفاق نظر دارند که ازدواج با ارتداد یافتگان از اسلام، مطلقاً و مرتدان از اهل کتاب - در صورتی که به آیین غیر اهل کتاب در آیند - جایز نیست، ولی در صورتی که فردی از اهل کتاب به آیین دیگری از اهل کتاب در آید، مثل این که مسیحی، یهودی شود و یا فردی مشرک به آیین اهل کتاب بگردد و نیز در صورتی که زنی از اهل کتاب به اسلام بگردد، در بطلان ازدواج او با شوهر غیر مسلمان اختلاف نظرهایی بین فقهای اسلام وجود دارد.

به هر حال، در این که ارتداد یکی از عوامل جدایی همسران بوده و ازدواج با مرتد چه به صورت ابتدایی و چه به صورت استدامه ای - ممنوع است، شبهه ای نیست، گو این که در بعضی از آثار ارتداد، آرای فقها متفاوت است.

نظر به اهمیت نتایجی که بر مقایسه آرای فقها مترتب است، ترجیح می دهیم که در آغاز متن، سخنان بعضی از فقهای بزرگ را ذکر نماییم و سپس به مقایسه این آرا و بیان صحت و سقم آنها بپردازیم.

فقیه بزرگوار شیعه، مرحوم صاحب جواهر در چند مورد از مباحث گسترده خود متعرض احکام ارتداد شده است: اول در باب طهارت و دوم در باب نکاح و سوم در باب حدود، ولی آنچه مربوط به ازدواج با مرتدان است، آرای ایشان در دو باب نکاح و حدود می باشد، از این جهت تنها به سخنان ایشان در این دو بخش اشاره می کنیم: صاحب جواهر (در ج ۴۱، ص ۶۲۲) می نویسد: ولا تزول عنه املاکه بل یکون باقیا علیه وینفسخ العقد بینه و بین زوجته لعدم جواز نکاح الکافر مسلمة ابتداء و استدامة (ویقف نکاحها علی قضاء العدة)، لانه مقبول التوبه فان تاب فیها کان احق بزوجه کما مرفی کتاب النکاح.

اموال شخص مرتد از ملکیت او خارج نمی شود، بلکه همچنان مال او خواهد بود، ولی عقد ازدواج بین شخص مرتد و همسرش فسخ می شود، چه این که ازدواج مرد غیر مسلمان با زن مسلمان چه به صورت ابتدایی و چه به صورت استدامة ای - جایز نخواهد بود (و هنگامی که دوران عده زن سپری شد، می تواند با هر فرد دیگری به دلخواه خود ازدواج نماید)، زیرا چنین فردی در صورتی که به عقیده اصلی خود بازگردد و از گرایش جدید توبه کند، توبه او پذیرفته است، و بنابراین اگر قبل از انقضای عده توبه نماید، او به همسرش از هر فرد دیگری سزاوارتر است، و چنان که در باب نکاح نیز به این مساله تذکر داده شد.

جمله ولا تزول عنه املاکه در متن شرایع و شرح صاحب جواهر، ناظر به سخن بعضی از فقهای اهل سنت است که معتقدند املاک مرتد نیز باید به نفع دولت مصادره شود، زیرا اموال کافر حربی در صورتی که به غنیمت مسلمین در آید، متعلق به دولت اسلامی است. و جمله لعدم جواز نکاح الکافر المسلمة ابتداء و استدامة ناظر به این مطلب است که جدایی همسر شخص مرتد از او، در واقع عقوبتی خاص برای مرتد نیست، بلکه مربوط به اصل دیگری است که همه فقها در باب نکاح بر آن تاکید دارند که ازدواج زن مسلمان با فرد غیر مسلمان جایز نیست، و بنابراین هر گاه که این مانع برطرف شود، زندگی مشترک آن دو با همان عقد اول - چه در صورتی که عده زن سپری نشده باشد (به عقیده اکثر فقها) و چه ازدواج مجدد آن دو، در صورتی که عده سپری شده باشد (به اتفاق همه فقها) - بلا مانع خواهد بود.

همچنین صاحب جواهر در کتاب نکاح، بحث گسترده ای درباره احکام ازدواج مرتدان دارد و از آن جا که عبارت ایشان شاید مفصلترین و مستدلترین متن فقهی در این زمینه باشد، این بخش

را به ضمیمه عباراتی از دیگر فقهای معروف اسلام ذکر می کنیم و به دنبال آن ، عبارت سرخسی در المبسوط را - که شاید پس از گفتار صاحب جواهر مفصلترین مباحث در این موضوع باشد - بیان می داریم .

عبارت صاحب جواهر (در ج ۳۰، ص ۴۹) چنین است : اگر ارتداد بعد از همخوابی با زن واقع شود، فسخ عقد متوقف بر گذشت دوران عده است - چه ارتداد از جانب زن باشد و چه از جانب مرد - بلکه تفاوتی ندارد که زن ، مرتد فطری باشد یا ملی ، بلی در مورد مرد بایستی مرتد ملی باشد، زیرا همان طور که خواهیم گفت : انتظاری برای بازگشت مرتد فطری وجود ندارد . بنابراین اگر مرد یا زن قبل از انقضای دوران عده ، از ارتداد بازگردند، همسر یکدیگر خواهند بود، وگرنه در صورت عدم بازگشت ، معلوم خواهد شد که عقد ازدواج آنها از زمان ارتداد فسخ شده و جدایی آن دو تحقق یافته است ، چنان که در فرض بازگشت ، مشخص خواهد شد که ارتداد موجب فسخ عقد نبوده است ، چنان که روایات وارده در زمینه کفاری که مسلمان شوند، گویای این مطلب است ، بلکه از این مطلب معلوم می گردد که بازگشت به [پیوند] زناشویی در صورت اسلام آوردن مرتد، قهری است و نیاز به عقد مجدد و اعلان خاص ندارد. ولی اگر شوهر بر آیین اسلام متولد شده باشد و سپس مرتد شود، نکاح و رابطه زناشویی او با همسرش فوراً فسخ می شود، هر چند ارتداد پس از همخوابگی حاصل شده باشد، زیرا بازگشت از ارتداد، از او پذیرفته نیست و در این مساله ، مخالفی از فقهای شیعه وجود ندارد، بلکه اجماع منقول و محصل نیز بر آن قائم است . و هرگاه مردی از اهل کتاب مسلمان شود و زنش بر آیین خود باقی بماند، رابطه او با همسرش قطع نخواهد شد، خواه قبل از همخوابگی مرد به اسلام روی آورده باشد و یا بعد از همخوابگی و در این جا نیز مخالفی از فقها سراغ ندارم و بر مبنای ما (صاحب جواهر) که ازدواج ابتدایی را نیز با اهل کتاب برای مرد مسلمان جایز می دانیم . به طور مسلم اشکالی وجود ندارد، بلکه بر مبنای کسانی که ازدواج ابتدایی با اهل کتاب را جایز ندانسته اند نیز بلاشکال است ، زیرا استداه از دواج از نظر حکم با ازدواج ابتدایی متفاوت است و روایت عبیدی نیز گویای همین امر است ، او [از امام] حکم مردی از اهل کتاب را که همسرش اسلام می آورد سوال کرده [او امام در پاسخ او] فرموده اند: ازدواج او با همسرش به حال خود باقی است ، ولی تنها در روز با او خواهد بود نه شب ، اگر خود شخص اسلام آورد و همسرش بر آیین اهل کتاب باقی باشد، می تواند هم شب و هم روز با همسرش بوده باشد .

همچنین روایت ابن [ابی] عمیر از امام باقر(ع) گویای همین مطلب است که فرمود: [از] پیروان کتب آسمانی و همه کسانی که پیمان ذمه با مسلمانان دارند، اگر یکی از زن و شوهر اسلام آورند،

نکاح آنان باقی خواهد بود، جز این که مرد نمی تواند همسر مسلمانش را از قلمرو اسلام خارج سازد و شب نیز نباید با او به سر برد، ولی در روز روابط آنان بلامانع خواهد بود، ولی مشرکان - مانند مردم بت پرست عرب و غیر آنان - تا قبل از سپری شدن عده همسرشان پیوند ازدواجشان باقی خواهد بود، بنابراین اگر همسر مردی اسلام آورد و سپس شوهر قبل از سپری شدن عده، مسلمان شود، نکاح آنها بلا اشکال است، ولی اگر بعد از سپری شدن عده اسلام آورد، جدایی حاصل شده و حق ارتباط با همسرش را ندارد و نیز هر فردی که طرف قرارداد ذمه با مسلمین نیست [همین حکم را دارد]. و نیز روایت ابن سنان از امام صادق (ع) که پرسید:

فردی که از دارالکفر به قلمرو اسلام مهاجرت کرده و همسرش را در دارالکفر باقی گذاشته و سپس همسرش به او ملحق شده، آیا می تواند براساس همان ازدواج قبلی با او رابطه داشته باشد و یا این که نیاز به ازدواج مجدد دارند؟ فرمود: با همان ازدواج قبلی رابطه او بلامانع خواهد بود. ولی اگر همسر مرد کتابی اسلام آورد و هنوز همخوابی با او حاصل نشده باشد، نکاح آن دو فسخ می شود، زیرا ازدواج ابتدایی مرد کتابی با زن مسلمان جایز نیست، هر چند عقد قبل از مسلمان شدن او صورت گرفته باشد، چه این که خداوند برای کفار سلطه ای بر مسلمین قرار نداده است و [روایت] صحیح ابن سنان از امام صادق (ع) نیز گویای همین مطلب است، البته زن در این صورت، حق ادعای مهر از شوهرش را ندارد، زیرا خود موجب فسخ نکاح شده است، ولی اگر اسلام زن بعد از تحقق همخوابی حاصل شده باشد، فسخ نکاح آنان متوقف به سپری شدن عده خواهد بود.

روایت جمیل بن دراج نیز که از امام باقر یا امام صادق ک روایت نموده، دلیل بر این مطلب است که فرموده اند: هرگاه زن فرد یهودی و مسیحی و یا مجوسی مسلمان شود، بر نکاحشان باقی خواهند بود و تنها به شوهر اجازه داده نمی شود که همسرش را از قلمرو اسلام خارج سازد. ولی افراد غیر اهل کتاب با اسلام آوردن یکی از زن و شوهر، اگر قبل از همخوابگی حاصل شود، نکاح آن دو فوراً فسخ خواهد شد، ولی اگر بعد از همخوابگی باشد، تا زمان سپری شدن عده باقی خواهد بود.

مرحوم محقق در شرایع (ج ۲، ص ۲۳۹) می فرماید: اگر مرد یا زن اهل کتاب، تغییر عقیده دهند و غیر از اسلام آئینی را بپذیرند مثلاً، زن یهودی یا مسیحی شود و نکاح آن دو فوراً فسخ خواهد شد، هر چند بعداً به آئین قبلی خود بازگردد، زیرا فرض بر این است که این تغییر عقیده، از طرف اسلام پذیرفته نیست و پیمان ذمه مخصوص کسانی است که قبل از بعثت پیامبر به آئین کتابی بوده اند و قهراً از چنین فردی، تنها اسلام پذیرفتنی است و با این تغییر عقیده

نمی تواند طرف معاهده ذمه با مسلمین قرار گیرد. ولی صاحب جواهر می فرماید: این سخن صاحب شرایع خالی از اشکال نیست، زیرا ما در احوال شخصیه، اهل کتاب را به آیین خودشان وامی گذاریم و قهرا موقعی که ارتداد در نزد خود مسیحیان یا یهودیان قابل توبه باشد، وجهی برای بطلان نکاح آنان وجود نخواهد داشت و اما مساله پذیرفته نشدن تغییر عقیده آنان از جانب اسلام، ربطی به بحث حاضر ندارد، جز این که کسی بگوید: چنین شخصی در صورتی که اسلام نیاورد کشته خواهد شد و قهرا لازمه آن فسخ نکاح است، ولی همین مطلب نیز صحیح نیست، زیرا صرف وجوب قتل نمی تواند عامل فسخ شدن نکاح بوده باشد.

صاحب جواهر همچنین (در ج ۳۰، ص ۱۴۶) می نویسد: در این که اهل کتاب اگر بعد از بعثت پیامبر اکرم به آیینی جدید (هر چند از ادیان اهل کتاب) در آیند، این تغییر عقیده از آنان پذیرفته نخواهد شد.

در میان فقها اختلافی نیست، جز این که شیخ طوسی فرموده است که تغییر عقیده آنان بلا مانع است و عجیب این که ادعای اجماع نیز نموده اند.

در کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه می خوانیم که: حنفیه در مورد زن و مرد مرتد دارای سه نظر هستند:

۱- بعضی معتقدند که ارتداد زن موجب فسخ نکاح می شود و زن مرتد باید هر روز تنبیه شود و هرگاه از ارتداد خویش توبه کرد، نباید جز با شوهرش ازدواج کند، هر چند با مهریه بسیار کم باشد، مگر این که شوهرش حاضر به ازدواج با او نباشد که در این صورت می تواند با مرد دیگری ازدواج کند

۲- بعضی دیگر معتقدند که ارتداد زن موجب فسخ نکاح نیست.

۳- عقیده سوم این است که زن در صورت ارتداد، محکوم به بردگی برای شوهرش خواهد بود و بر فرض بازگشت از ارتداد نیز از بردگی رها نخواهد شد و حتی فروش آن زن نیز - در صورتی که از شوهرش دارای فرزند نباشد - جایز است.^۱

سرخسی در المبسوط (ج ۵، ص ۴۵) می نویسد: اگر فردی مسلمان شود و زن او از اهل کتاب باشد، نکاح آنها به حال خود باقی است و کسی متعرض این زن نخواهد شد، حتی اگر زن اهل کتاب نباشد، باز هم ازدواج آنها باقی است تا آن که اسلام بر او عرضه شود، پس اگر پذیرفت که هیچ، و وگرنه بین آنها جدایی انداخته می شود و همین گونه است اگر زن، مسلمان شود و شوهر به آیین غیر اسلام باقی بماند، خواه از اهل کتاب باشد یا غیر اهل کتاب، بنابراین،

^۱ عبدالرحمن الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۲۴.

رابطه ازدواج بین آن دو باقی است تا اسلام به شوهر عرضه شود، که اگر پذیرفت که هیچ ودر غیر این صورت، از هم جدایی خواهند یافت، اعم از این که اسلام زن قبل از همخوابی با شوهر باشد یا بعد از آن، ولی شافعی معتقد است که اگر اسلام یکی از آن دو قبل از همخوابی باشد، بین آن دو جدایی خواهد افتاد، و اگر بعد از همخوابی باشد، جدایی آن دو متوقف به گذشت دوران عده زن است، چه این که نکاح قبل از دخول، متزلزل است و لذا خود به خود با حصول اختلاف دینی باطل خواهد شد، ولی نکاح بعد از دخول مستحکم است و لذا به صرف اختلاف در دین باطل نمی شود، تا عامل جدایی دوم، که همان گذشت دوران عده است، واقع شود، چنان که در مورد طلاق نیز همین گونه است.

سرخسی می افزاید: دلیل ما اولا روایاتی است که از جمله از علی (رض) نقل شده که دهقانی اسلام آورد و علی (رض) اسلام را بر همسر او عرضه کرد و او نپذیرفت، پس آن گاه بین آنها جدایی انداخت. همچنین سرخسی در ج ۵، ص ۴۸ می نویسد: شخص مرتد نمی تواند با زنی ازدواج کند، اعم از این که آن زن، مسلمان باشد یا غیر مسلمان و یا حتی مرتد، زیرا ازدواج مبتنی بر داشتن آیینی است و شخص مرتد آیین ندارد، زیرا آیین قبلی خود را از دست داده و آیین جدیدش مورد قبول اسلام نیست. و نیز می نویسد: اگر مسلمان مرتد شود، بین او و همسرش به صورتی غیر قابل بازگشت، جدایی خواهد افتاد - خواه ارتداد آنها قبل از همخوابی باشد یا بعد از آن - ولی شافعی معتقد است که اگر قبل از همخوابی باشد، ازدواج آن دو باطل است، ولی بعد از همخوابگی متوقف بر گذشت دوران سه ماهه عده است، ولی ابن ابی لیلی می گفت: مطلقا جدایی آن دو متوقف بر گذشت دوران عده است - خواه پیش از همخوابی ارتداد رخ داده باشد یا بعد از آن - بنابراین، مرتد بایستی توبه داده شود، اگر از ارتداد خویش بازگشت، که هیچ، و اگر کشته شد یا وفات یافت، همسرش از او ارث خواهد برد، همان گونه که اگر یکی از زن و شوهر مسلمان شوند، حکم آن دو چنین است.

دلیل ما^۱ در این مورد نیز همین است که ارتداد، خود عامل جدایی است و هر عامل منافی و مغایر با نکاح، موجب جدایی است، مانند محرمیت، ولی اختلاف در دین به تنهایی عامل جدایی نیست و لذا پس از عدم بازگشت مرتد به اسلام، بین آن دو جدایی خواهد افتاد. و اما اگر زن و شوهر با هم مرتد شوند، نکاح آن دو بر اساس قاعده استحسان، صحیح به نظر می رسد و بر اساس قاعده قیاس بایستی بین آن دو جدایی افکنده شود، چنان که زفر بر این عقیده بود، زیرا ارتداد هر دو آنها متضمن ارتداد یکی از آن دو است، علاوه بر ارتداد دیگری، بنابراین اگر با

^۱ مقصود اصحاب مذهب حنفی است

ارتداد یکی عقد باطل است، با ارتداد هر دو به طریق اولی چنین است، ولی ما در این مورد قیاس را رها کرده ایم، چه این که همه اصحاب اتفاق دارند بر عدم لزوم تجدید نکاح، در صورتی که از ارتداد خویش بازگردند، چنان که ابوبکر، بنی حنیفه را دعوت به توبه کرد، ولی پس از توبه، دستور تجدید نکاح را به آنها نداد.

بیان فقهی این مسأله چنین است که با ارتداد یکی از زوجین، ناپاکی مرتد با پاکی مسلمان سازگار نیست، ولی زمانی که هر دو مرتد شوند، ناپاکی در برابر ناپاکی قرار خواهد داشت، بنابراین نه اختلاف دین دارند و نه اختلاف دار و قهرا رابطه ای که قبلا بین آن دو بوده باقی می ماند، چنان که اگر هر دو با هم مسلمان شوند چنین است. و در ج ۵، ص ۵۰ می نویسد: اگر مردی نصرانی مسلمان شود و همسر او به آیین یهودی در آید، ازدواج آن دو بلاشکال است، چنان که اگر از اول یهودی بود چنین بود. و در ج ۵، ص ۵۶ می نویسد: اگر زنی مسلمان از قلمرو کفر مهاجرت کند، بدون گذراندن عده می تواند به ازدواج فرد مسلمانی در آید، مگر این که حامله باشد، ولی به نظر محمد شیبانی و ابویوسف، در هر دو صورت عده لازم دارد، چنان که پیامبر (ص) به نسبه پس از مهاجرت، فرمان داد عده نکاح نگه دارد، چه این که عده وظیفه ای دینی است که به دلیل عدم اجتماع نطفه دو نفر در یک رحم تشریح شده و از آن جا که این زن مسلمان است.

پس وظیفه دارد عده نگاه دارد. ولی ابوحنیفه به اطلاق آیه فلاجناح علیکم ان تنکوهن اذا اتیموهن اجورهن و نیز آیه ولانتمسکوا بعصم الکوافر استدلال نموده است، با این توضیح که اگر زن الزاما عده نگاه دارد، لازمه اش احترام به پیوند زناشویی با کافران است.^۱ نابراین همچنان که زنی که به اسارت در می آید تنها نیاز به استبرا دارد،^۲ زن مهاجر نیز چنین است.

همچنین ابوحنیفه ازدواج زن حامله را صحیح می داند، هر چند که معتقد است همخوابی با زن بایستی پس از وضع حمل باشد، چه این که حمل از شخص کافر حربی احترام ندارد، چنان که حمل از زنا احترام ندارد. سرخسی می گوید: ولی قول اول، یعنی عدم جواز ازدواج با زن حامله تا دوران وضع حمل صحیحتر است، چه این که حمل از زنا دارای نسبی نیست و حمل از کافر حربی دارای نسب است.

^۱ ناگفته نماند که ابوحنیفه عده را مخصوص زنان مسلمان می داند و برای زنان اهل کتاب، در صورتی که زوج نیز غیر مسلمان باشد، عده را لازم نمی داند. ر. ک: محمد جواد المغنیه، الفقه علی المذاهب الخمس، ص ۴۳۷

^۲ یعنی قبل از گذشت یک طهر، قابل همبستری نیست

ارتداد افراد مسلمان

اگر فرد مسلمانی مرتد شود، خواه مرد باشد یا زن و خواه به آیین اهل کتاب درآید یا به آیین غیر اهل کتاب، از نظر همه فقهای اسلام، ادامه ازدواج آنها، در صورتی که از ارتداد باز نگردند ممکن نیست، با این تفاوت که از نظر فقهای حنفی با تحقق ارتداد، عقد ازدواج بین آن دو فسخ خواهد شد، و لذا بر فرض بازگشت از ارتداد نیز، تنها با ازدواج جدید می توانند زندگی مشترک داشته باشند، ولی از نظر شافعی ها اگر ارتداد قبل از همخوابگی باشد، بلافاصله عقد ازدواج آن دو فسخ می شود، ولی اگر بعد از همخوابی باشد، مقید به عدم بازگشت از ارتداد تا دوران سپری شدن عده خواهد بود، چه این که با همخوابی، عقد متاكد می شود و جز با گذشت دوران عده، این عقد زایل نخواهد شد. و به اعتقاد ابن ابی لیلی، حکم مساله ارتداد قبل از همخوابی و بعد از همخوابی یکسان است، بدین معنا که اگر زن یا شوهر مرتد شده، قبل از سپری شدن دوران عده بازگردد، ازدواج آن دو صحیح است، و گرنه ازدواج باطل خواهد بود.

در مساله فوق، اعتقاد فقهای شیعه نیز همانند عقیده شافعی هاست، ولی محدوده آن، مخصوص افرادی است که مرتد ملی به شمار می آیند، ولی مرتدهای فطری چنین نیستند، بلکه ازدواج آنان بلافاصله با ارتداد باطل خواهد بود.

استدلال فقهای حنفی این است که ازدواج، عقدی است که حکم آن قبل و بعد از همخوابی نمی تواند متفاوت باشد و ارتداد عامل زوال عقد است (همانند محرمیت) بنابراین، ارتداد، قبل و بعد از همخوابی یکی است و هنگامی که عقد باطل شود، در صورت بازگشت از ارتداد، جز با تجدید عقد نمی توانند با یکدیگر روابط زناشویی داشته باشند. و لیکن به نظر می رسد که منافی بودن ارتداد با نکاح، مساله ای عقلی نیست، و لذا در چنین موردی، مرجع یا عرف است و یا شرع، اما از نظر عرف، قرارداد جز با زوال موضوع یا فسخ طرفین عقد، باطل نخواهد شد و بر فرض شک در بقای نکاح، اصل بقاست، و اما از نظر شرع، هر چند مستند صریحی در اختیار ابوحنیفه نیست، ولی براساس روایات وارده از طریق ائمه اهل البیت لله تردیدی نیست که ارتداد قبل از همخوابی مبطل عقد است، ولی بعد از همخوابی، عقد جز با گذشت دوران عده زایل نخواهد شد، به عنوان نمونه، در کتاب وسائل (ج ۱۴، ص ۴۲۲) از امام رضا (ع) به سند صحیح، روایت شده است که درباره مردی مسیحی که با زنی مسیحی ازدواج کند وزن قبل از این که با او مباشرت حاصل شود، اسلام بیاورد، فرموده است: پیوند نکاح، بریده شده وزن نه مهریه ای دارد و نه عده ای.

گذشته از این که اصولاً عده سه ماهه مخصوص زنانی است که با آنان همخوابی صورت گرفته باشد و قبل از همخوابی - چه به دلیل ارتداد شوهر و یا حتی طلاق - بلافاصله می تواند با دیگری ازدواج بنماید. و همین گونه است اگر زن مرتد شود، خواه آیین جدید او آیین اهل کتاب باشد، یا آیین غیر اهل کتاب، چه این که ازدواج با پیرو آیین غیر اهل کتاب مطلقاً جایز نیست و بر فرض که به آیین اهل کتاب در آید، نمی تواند طرف پیمان ذمه قرار گیرد، زیرا پیمان ذمه مخصوص کسانی است که در اصل مسیحی یا یهودی بوده اند، از این جهت همه فقهای اسلام حکم به بطلان این ازدواج می کنند، با این تفاوت که اگر ارتداد او قبل از همخوابی باشد و حاضر به بازگشت از ارتداد نباشد، عقد ازدواج بلافاصله فسخ خواهد شد، و اگر بعد از همخوابی باشد، تا پایان دوران عده می تواند به اسلام بازگردد و قهراً بدون عقد جدید، زن و شوهر خواهند بود، ولی به اعتقاد ابوحنیفه در این مورد نیز جز با عقد جدید نمی توانند با یکدیگر زندگی کنند.

ولی اگر هر دو آنها با هم مرتد شوند، در این صورت نیز همه فقهای اسلام ازدواج آن دو را منسوخ می دانند و تنها پیروان ابوحنیفه معتقدند که نکاح آن دو باقی خواهد بود، زیرا در موردی که زن و شوهر به اتفاق هم مرتد شوند، نه اختلاف در دین دارند و نه اختلاف دار،^۱ بنابراین، وجهی برای بطلان ازدواج آن دو وجود ندارد و عملاً همه صحابه نیز همین گونه عمل کرده اند، فی المثل، ابوبکر هنگامی که پس از ارتداد بنی حنیفه با آنها جنگ کرد، کسانی را که از ارتداد خویش بازگشتند، موظف به تجدید عقد ازدواج نکرد، و لذا سرخسی در المبسوط (ج ۵، ص ۴۹) می نویسد: هر چند قیاس می تواند بطلان ازدواج را ثابت کند - زیرا آن جا که یکی از زن و شوهر مرتد شوند، عقد نکاح آن دو باطل می شود و در موضوع مورد بحث، ارتداد یک طرف، به اضافه ارتداد طرف دیگر وجود دارد، پس به طریق اولی باید نکاح آن دو باطل باشد - ولی قاعده استحسان، حاکی از بقای نکاح است، زیرا حرمت ازدواج بین مسلمان و کافر به دلیل خبثت کافر و پاکی مسلمان است و در این جا ناپاکی با ناپاک دیگر رو به روست، بنابراین، عقدهای که در دوران اسلام منعقد کرده اند به حال خود باقی است، چنان که اگر زن و شوهر هر دو با هم مسلمان شوند، حکم آن چنین است.

اما این که پیروان فقه حنفی، زن و شوهر مرتد را با زن و شوهری که از کفر به اسلام می گروند قیاس کرده اند، قیاس مع الفارق است، زیرا در صورت اسلام زن و شوهر، عقد نکاح آنان قبلاً به حکم لکل قوم نکاح مورد تایید اسلام بوده و پس از مسلمان شدن نیز عقد نکاح آنان به عنوان دو نفر مسلمان مورد تایید اسلام خواهد بود، ولی در صورت ارتداد زن و شوهر عقد آنان قبلاً

^۱ بدین معنا که یکی در قلمرو حاکمیت اسلامی (دارالاسلام) و دیگری در منطقه ای که سکنه آن مسلمان نیستند (دارالکفر) زندگی کنند

صحیح بوده، چرا که از امت اسلام بوده اند، ولی اکنون از آن جا که فاقد ملیت هستند و قهرا مشمول اصل لکل قوم نکاح نخواهند بود، جز این که بگوییم: ازدواج یک واقعیت عرفی است و نیازی به امضای شارع ندارد و حال آن که حلیت و حرمت یک امر شرعی است و نه عرفی، چنان که وراثت و بچنین است، پس با تحقق موضوع، حکم شرعی نیز بر آن مترتب است.

نقد و بررسی

همان گونه که ملاحظه می شود، استدلال شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف، با استدلال شافعی، بدان گونه که سرخسی نقل کرده مشابه است، ولی امتیازاتی در سخنان شیخ است که در کلام شافعی دیده نمی شود، مثلاً، شیخ ادله شافعی را به عنوان موید ذکر کرده است. دلیل شیخ، روایات وارده از طریق شیعه امامیه است و به اصل بقای ازدواج - مادام که دلیلی بر فسخ آن وارد نشود - استدلال نموده است. و از طرفی شافعی در استدلال خود، به آن جا که فردی برای طلب امان، اسلام بیاورد و یا به قلعه و حصار شورشیان پناه ببرد، اصلاً اشاره نکرده، زیرا از اول توجه داشته که ابوحنیفه، اختلاف دار را در صورتی که فعلاً و حکماً محقق باشد، موجب فسخ عقد دانسته و در دو مورد فوق، اختلاف دار فعلاً و حکماً محقق نیست. و اما مقایسه اختلاف دار با اختلاف ولایتها نیز که در سخن شافعی آمده، قیاسی بیش نیست و شیخ طوسی قیاس را قبول ندارد و به همین جهت به آن اشاره نکرده است، بنابراین، استدلال شیخ استوارترین نظر در مساله ما نحن فیه است.

البته استدلال شیخ و شافعی به حکایت اسلام ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل و حکیم بن حزام و صفوان بن امیه با همه شهرتش سند صحیحی برای آن وجود ندارد، گذشته از این که جزئیات خاصی که در برداشتهای فقیه موثر است، در این اسناد تاریخی وجود ندارد و از صرف احتمال کاری ساخته نیست و شاید به همین دلیل است که شیخ آن را به عنوان موید آورده است، در حالی که استدلال شافعی به صورت جدی بر همین شواهد تاریخی متکی است.

گذشته از این که، این جریانات تاریخی - بر فرض صحت سند و دلالت آن - در صورتی قابل تمسک است که دلیلی در موضوع مورد بحث به صورت ناسخ، وجود نداشته باشد و احتمال آن در دوران پیامبر (ص) قوی است، چه این که به تدریج، احکام اسلام شکل نهایی به خود گرفته است، چنان که سرخسی از قول زهری نقل می کند که اصطلاح دارالاسلام و دارالحرب قبل از فتح مکه مطرح نبوده و قهراً نمی توانست منشا آثاری باشد.

از این جهت می توان گفت: استدلال شافعی بر عدم تاثیر تباین دار، از اعتبار لازم برخوردار نیست و نه از نظر شواهد تاریخی و نه از نظر استدلال به آیه ۲۴ سوره نساء، زیرا در سوره نساء بر این که تمتع از زنان شوهردار به دلیل اسارت آنان جایز است، تصریحی نشده است و هر چند جمله او ماملکت ایمانهم می تواند موهم این معنا باشد و قهرا این استدلال بر استدلال ابوحنیفه بر این که جواز تمتع به دلیل تباین دار است، برتری ندارد، گو این که استدلال ابوحنیفه نیز که می خواهد عدم ناسخ بودن اسارت، نسبت به عقد نکاح و یا عدم کلیت آن را دلیل بر این قرار دهد - که فسخ ازدواج نسبت به شوهرانشان به جهت تباین دار بود - نیز تمام نیست، زیرا اولاً دست یافتن به ملاکات احکام کار ساده ای نیست، و ثانیاً ممکن است حکمی کلی در موردی بیان شود و با دلیل خاص دیگری آن حکم کلی تخصیص بخورد، و به دیگر سخن ممکن است گفته شود که اسارت موجب زوال نکاح است، جز در موردی که نکاح مسلمانی مطرح بوده باشد، فی المثل، زنی کتابی را که مسلمانی او را در دارالحرب به عقد ازدواج خود در آورده، اگر اسیر گردد، برده محسوب می شود، ولی ازدواج او با مسلمان باطل نخواهد شد.

همچنین استدلال ابوحنیفه به آیه دهم سوره ممتحنه نیز قوی به نظر نمی رسد، چه این که عدم ارجاع زنان مهاجر به دلیل کفر شوهرانشان، منافات با بقای عده ندارد و هیچ منعی ندارد که اگر شوهرانشان قبل از پایان یافتن دوران عده به آنها ملحق شوند و اسلام آورند، بدون عقد جدید، همسر یکدیگر باشند. و اما جمله ولا تمسکوا بعصم الکوافر نیز دلیل بر فسخ فوری نکاح نیست و با بقای عده منافات ندارد، و اما استدلال آنان به گفته خلیفه دوم - به هنگام مهاجرت از مکه - نیز گذشته از عدم ثبوت آن، اصولاً به معنای فسخ فوری نکاح نیست، چنان که مقایسه شخص مرتد و بلکه هر غیر مسلمانی با شخص میت نیز که در قرآن به آن اشاره شده، دلیل بر این نیست که از نظر همه احکام کافر با مرده یکی است، بلکه قطعاً چنین نیست، چه این که ازدواج کافران با همسرانشان قبل از پیدایش اختلاف عقیده، صحیح است و گفته پیامبر (ص) که لکل قوم نکاح یکی از ادله آن است، ولی بین میت با همسرش کمترین رابطه ای وجود ندارد، جالب این که خود ابوحنیفه در موردی که فردی غیر مسلمان تغییر عقیده دهد و زنش نیز غیر مسلمان باشد، می گوید: عقد ازدواج آنان به حال خود باقی است، با استدلال به این که مانع بودن اختلاف دین در صورتی است که یکی طاهر و دیگری خبیث باشد و رابطه خبیث با خبیث چنین نیست و همه کفار، ملت واحدی به شمار می آیند.^۱

^۱ المبسوط، ج ۵، ص ۴۹.

بنابراین هر چند نظریه ابوحنیفه در مساله اختلاف دار منشا آثار حقوقی فراوانی می تواند باشد و به خصوص در مسائل حقوق بین الملل عمومی و نیز خصوصی، نظریه ای پیشرفته به شمار می آید، ولی متأسفانه از نظر مبانی فقهی اعتبار زیادی ندارد و به همین جهت نه تنها در گفتار دیگر فقها چنین احتمالی مطرح نشده، بلکه در متون شرعی اعم از کتاب و سنت نیز چنین عنوانی به چشم نمی خورد، بنابراین همان گونه که شیخ طوسی (ره) می گوید: اصل در ازدواج بقای عقد است، تا هنگامی که دلیلی بر زوال آن به دست آید و قهراً احتیاط نیز اقتضا می کند در چنین مواردی، قبل از انقضای عده، ازدواج جدیدی صورت نگیرد.

جز این که گفته شود: احتیاط در احکام تکلیفی شخصی مطلوب است، و اما در احکام حقوقی، احتیاط نمی تواند عامل حل مشکل بوده باشد، زیرا اگر قرار باشد در دادگاهها اصالة الاحتیاط مرجع قرار گیرد، مبارزه با مفاسد اجتماعی و حل مشکلات مردم ممکن نخواهد بود.

البته از داستان صفوان بن امیه و نظایر آن شاید بتوان استفاده کرد که مراجعه مرد به همسر خود تا موقعی که ازدواج نکرده باشد، پس از پایان یافتن عده نیز بدون عقد جدید بلامانع است، چنان که در داستان زینب، دختر پیامبر (ص) و مهاجرت او پیش از شوهرش و اسلام آوردن ابی العاص، شوهر زینب، پس از چند سال، نیز همین نکته به چشم می خورد و توجیه فقهای حنفی بر این که آن دو با عقد جدید به زندگی مشترک خود ادامه دادند نیز بدون دلیل است.

از این جاست که بعضی از فقهای اهل سنت گفته اند که مدت زمان سه طهر در عده زنان، صرفاً به دلیل امکان رجوع شوهر با همسرش در طلاق رجعی در نظر گرفته شده است، ولی در غیر مورد طلاق رجعی، عده با یک حیض پایان می یابد، زیرا مصلحت گذراندن عده در این گونه موارد، عدم اختلاط نطفه ها، یا به تعبیر دیگر، حفظ انتساب فرزندان به پدرانشان است و این هدف با یک بار حیض شدن محقق می گردد و موید آن، روایتی است از بخاری در صحیح خود از ابن عباس که می گوید:

بہ هنگامی که زنی از مشرکان مهاجرت می کرد، از او خواستگاری نمی شد، تا طهری را بگذراند و آن گاه ازدواج با او حلال بود و اگر شوهر او قبل از ازدواج همسرش مسلمان می شد، به او بازگردانده می شد، و لذا زن مهاجر اگر می خواست ازدواج می کرد، و اگر می خواست منتظر می ماند تا شوهرش مسلمان شود، و هرگاه مسلمان می شد، زن او محسوب می شد، خواه عده سپری شده بود یا نشده بود، و همین است که پیامبر (ص) بدان فرمان می داد، واللہ العالم.^۱

^۱ ر.ک: ابن القیم الجوزیه، احکام اهل الذمه، ج ۱، ص ۳۶۵

زوال رابطه زوجیت در مورد مرتد به سبب فسخ است یا طلاق؟ یکی دیگر از مسائلی که در مبحث ازدواج مرتد مورد اختلاف نظر فقها می باشد، این است که آیا جدایی که پس از ارتداد برای زن و شوهر مطرح است، به سبب فسخ رابطه زوجیت است و یا معلول طلاقی است که به دنبال ارتداد، اختیارا یا اجبارا تحقق خواهد یافت.

در این مساله نیز مانند مبحث تباین دار، اکثر فقها یکسان می اندیشند و معتقدند که علقه زوجیت بر اثر فسخ ازدواج قطع می شود، ولی پیروان فقه حنفی در بعضی موارد معتقدند که زوال رابطه زوجیت بر اثر وقوع طلاق است، گو این که در این مساله مانند اختلاف دار، تنها نیستند، یعنی بعضی از فقهای مالکی نیز ارتداد را به منزله طلاق دانسته اند.

شمس الدین سرخسی در المبسوط (ج ۵، ص ۵۰) می نویسد: در صورتی که یکی از زوجین، اسلام اختیار کند، به دیگری پیشنهاد پذیرش اسلام خواهد شد و در صورت امتناع از پذیرش اسلام، اگر امتناع کننده زن باشد، جدایی آن دو به سبب فسخ عقد نکاح خواهد بود، زیرا طلاق در اختیار زن نیست، هر چند قاضی حکم به جدایی آن دو بدهد، و اما اگر ابا کننده شوهر باشد، وزن، مسلمان شده باشد، در این صورت اگر ارتداد قبل از همخوابی حاصل شده باشد، ابوحنیفه و محمد شیبانی جدایی را به طلاق می دانند، ولی قاضی ابویوسف معتقد است که جدایی به طلاق نخواهد بود. و اما اگر جدایی آن دو به سبب ارتداد یکی از زوجین باشد، در این صورت نیز اگر ارتداد از جانب زن باشد، جدایی به فسخ عقد ازدواج خواهد بود، ولی اگر ارتداد از جانب شوهر باشد [در صورت عدم توبه] به اعتقاد ابوحنیفه و ابویوسف، جدایی به فسخ است، ولی محمد شیبانی جدایی را به طلاق می داند.

استدلال قاضی ابویوسف این است که این جدایی در واقع معلول اراده هر دو طرف است و این جدایی از باب مثال، مانند جدایی به سبب محرمیت است و آن، چیزی جز فسخ نیست.

چنان که در صورت مالکیت یکی از زوجین نسبت به دیگری، نکاح فسخ می شود، بنابراین هر جدایی که مستند به طرفین ازدواج باشد، فسخ است، نه طلاق. ولی محمد شیبانی معتقد است که این جدایی، معلول اراده شوهر است یا به سبب ارتداد و یا به سبب عدم پذیرش اسلام، و قهرا به منزله ایقاع و طلاق خواهد بود، و به عبارت دیگر، شوهر با امتناع از اسلام آوردن یا ارتداد، به جمله فامساک بمعروف عمل نکرده و قهرا نوبت تسریح به احسان می رسد که همان طلاق است، همان گونه که در صورت عنین بودن شوهر، خود شوهر یا قاضی زن را طلاق می دهد. ولی ابوحنیفه قائل به تفصیل است، چه این که جدایی به سبب ارتداد، قهری است و نیازمند به قاضی ندارد، زیرا نفس ارتداد منافی با نکاح است، ولی در صورت اسلام زوجه

وامتناع زوج از پذیرفتن اسلام، جدایی بر اثر طلاق خواهد بود، زیرا امتناع از پذیرش اسلام، منافی با نکاح نیست، ولذا قاضی از جانب زوج، اقدام به جدایی و طلاق می کند و هر جدایی به سبب عاملی که منافی با نکاح نباشد و از جانب شوهر واقع شود، طلاق است.

آن گاه سرخسی می افزاید: البته در هر دو صورت، یعنی در صورت ارتداد و نیز در صورت امتناع از اسلام، شوهر می تواند همسر خود را طلاق دهد، زیرا در صورت امتناع، که جدایی به طلاق است و اما در صورت ارتداد نیز، از آن جا که ارتداد عامل تحریم ابدی نیست، ولذا با توبه، حلیت حاصل خواهد شد، بنابراین تا موقعی که عده باقی است، می تواند طلاق داده شود، زیرا عقد هنوز باقی است.

استاد محمد ابوزهره در کتاب الاحوال الشخصیه می نویسد: در موردی که زن، اسلام اختیار کند و شوهر از پذیرش اسلام امتناع داشته باشد، به اعتقاد شافعی، اگر اسلام زن پیش از همخوانی باشد، فی الفور عقد آن دو فسخ خواهد شد، و اگر بعد از همخوانی باشد، تا پایان دوران عده، فرصت برای مرد باقی است که اگر مسلمان شد، عقد آن دو باقی خواهد بود و گرنه فسخ می شود، و اما شوهر را نباید به اسلام دعوت کرد، زیرا ما بر اساس پیمان ذمه موظفیم آنها را به اعتقاد خودشان واگذاریم و پیشنهاد پذیرش اسلام با این پیمان متنافی است. و لی ابوحنیفه معتقد است که در صورت اسلام آوردن زن - اعم از این که قبل از همخوانی باشد یا بعد از آن - باید به شوهر او اسلام عرضه شود که اگر پذیرفت، عقد آن دو باقی است و با عدم پذیرش اسلام، قاضی زن را طلاق می دهد، استدلال ابوحنیفه، اولاً به عمل خلیفه دوم است که زنی فارسی مسلمان شد و عمر شوهرش را به اسلام دعوت کرد و هنگامی که امتناع کرد، بین آن دو جدایی انداخت، ثانیاً این که ازدواج قبلاً وجود داشته و قهراً بدون دلیل، عقد ازدواج از بین نمی رود و اسلام زن نمی تواند عامل زوال عقد باشد، زیرا اسلام مثبت حقوق است، نه قاطع حقوق.

عدم اسلام مرد نیز عامل زوال نیست، زیرا قبلاً مسلمان نبود و رابطه زوجیت وجود داشته است، بنابراین تنها عامل زوال امتناع شوهر از پذیرش اسلام است، بنابراین لازم است اسلام به او عرضه شود تا پذیرش ورد او تحقق یابد، البته عرضه اسلام به صورت پیشنهاد اختیاری است و منافاتی با پیمان ذمه ندارد.

همچنین ابو زهره می افزاید که این جدایی چون در حقیقت از ناحیه شوهر رخ داده، از نظر ابوحنیفه و محمد شیبانی طلاق به شمار می آید، ولی قاضی ابویوسف آن را فسخ می داند، چه این که پذیرش اسلام اگر از جانب شوهر بود وزن حاضر به قبول اسلام نبود، در این صورت نیز فسخ حاصل می شد و از نظر شارع یک عمل نمی تواند دو حکم متفاوت داشته باشد، بنابراین همان

گونه که امتناع زن موجب فسخ است، امتناع مرد نیز موجب فسخ است و نه طلاق، ولی شیبانی و ابوحنیفه معتقدند که مرد با عدم پذیرش اسلام، امساک به معروف را از دست داده، بنابراین، نوبت به تسریح به احسان می رسد و تسریح به احسان طلاق است.^۱

اما فقهای امامیه همگی، جدایی زن و شوهر به سبب اختلاف دین را فسخ می دانند - اعم از این که این اختلاف به صورت پذیرش اسلام از طرف یکی از زوجین و امتناع دیگری حاصل شود، یا به صورت ارتداد یکی از آن دو - ولذا شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف (ج ۴، ص ۳۳۵) می نویسد:

هر جدایی که به جهت اختلاف در دین حاصل شود، فسخ خواهد بود نه طلاق، چه این که شوهر در ابتدا مسلمان شود یا همسر، ولی ابوحنیفه می گوید: اگر شوهر مسلمان شود و سپس زن حاضر به اسلام نباشد، عقد فسخ می شود، ولی اگر همسر مسلمان شود و شوهر حاضر به اسلام نشود، عقد را باطل می سازیم و خود به خود فسخ نمی شود، یعنی در این صورت طلاق خواهد بود نه فسخ.

جالب این که در مساله جدایی زن و شوهر به سبب اختلاف دین، علمای یهود و مسیحیت نیز معتقد به فسخ هستند، نه طلاق، در عین حال که جدایی زن و شوهر به اعتقاد علمای مسیحی نیز بر اثر حکم کشیش، پس از اثبات ارتداد و عدم بازگشت شوهر به آیین پیشین خود خواهد بود، زیرا فرمان قاضی گاهی به صورت ایقاع طلاق است، و کالتا از ناحیه شوهر ویا ولایتا در صورت عدم اقدام شوهر به طلاق، ولی گاهی نیز از باب اجرای حکم شرعی است، به این معنا که در صورت ارتداد زن یا شوهر، اولین بازتاب آن حرمت رابطه زناشویی با همسر است و از آن جا که قاضی موظف است که از امور منکر جلوگیری نماید، بین آن دو جدایی می اندازد.

بنابراین، ارتداد عامل جدایی است، منتها تاثیر نهایی آن نیازمند به گذشتن دوران عده است، البته اگر شوهر بخواهد قبل از گذشتن دوران عده، زنش را که مرتد شده ویا حاضر به پذیرش اسلام نیست طلاق دهد، از نظر فقهای دیگر نیز بلا اشکال است و به اعتقاد فقهای حنفی نیز اگر تا پایان دوره عده، شوهر زنش را طلاق ندهد، جدایی خود به خود حاصل خواهد شد، از این رو در این مورد، تفاوت مهمی از نظر عملی بین رای ابوحنیفه و سایر فقها وجود ندارد.

^۱ ص ۲۶۹.

خاتمه ازدواج با بیگانگان در قانون مدنی ایران و بعضی دیگر از کشورهای

اسلامی

همان گونه که در آغاز این گفتار یادآور شدیم، اصطلاح بیگانه از نظر فقها با اصطلاح بیگانه در اصطلاح حقوقدانان و قوانین کشوری متفاوت است، زیرا در اصطلاح فقها معمولاً مقصود از بیگانه، اشخاص غیر مسلمان است، ولی از نظر حقوقدانان هر فرد غیر ایرانی بیگانه به شمار می آید. چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان. بنابراین، نسبت منطقی بین این دو اصطلاح عموم و خصوص من وجه است.

به هر حال آنچه در قوانین مدنی ایران و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مطرح است، بیگانه به معنای دوم است و به همین جهت در ماده ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱، ازدواج مردان ایرانی را با زنان خارجی مجاز و بلا مانع دانسته، جز در موارد کارمندان دولت، به خصوص کارگزاران وزارت خارجه که به دلیل خطر سیاسی، چنین ازدواجی از طرف دولت منع می گردد، ولی ازدواج زنان ایرانی را با مردان غیر ایرانی، مطلقاً منوط به اجازه مسوولان کشوری ایران دانسته است. متن ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی چنین است: نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست.

ماده ۱۰۶۰: ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجی در مواردی که مانع قانونی ندارد، موقوف به اجازه مخصوص از طرف دولت است. ماده ۱۰۶۱: دولت می تواند ازدواج بعضی از مستخدمین و مامورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارجی باشد، موقوف به اجازه مخصوص نماید.

همان گونه که ملاحظه می شود، در این مواد قانون مدنی تنها به ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان وزن ایرانی با مرد غیر ایرانی و ازدواج وابستگان به دولت با زنان تابع کشورهای دیگر اشاره شده، ولی ازدواج مرد ایرانی که کارمند دولت نیست، سخنی به میان نیامده و این به معنای جواز ازدواج مردان ایرانی با زنان غیر ایرانی است، به جز مواردی که شرع مقدس اسلام و فقه شیعه آن را مجاز نداند.

می توان گفت: در این مواد قانونی، اهتمام قانونگذار بیشتر به بعد سیاسی این ازدواج بوده، چه این که براساس قوانین ایران و بعضی دیگر از کشورهای جهان، زنان از نظر تابعیت محکوم به تابعیت شوهر خود بوده و تابعیت کشور خویش را از دست می دهند، بنابراین اگر زن ایرانی بخواهد با مرد غیر ایرانی ازدواج کند، قهراً تابع کشور متبوع شوهرش خواهد بود و تابعیت ایران را از دست می دهد، و از آن جا که از نظر سیاسی، دولت موظف است در قبال افرادی که تابعیت کشور را دارا هستند، حمایت سیاسی و ب داشته باشد، وظیفه خود می داند که نسبت به

کسانی که می خواهند به تابعیت او در آیند، یا از تابعیت او خارج گردند نیز نظارت داشته باشد و احیانا در مواردی که این نوع ازدواج مشکلات سیاسی برای دولت در پی داشته باشد، از آن منع نماید.

آنچه در ازدواج با بیگانگان می تواند برای دولت مشکل آفرین باشد، ازدواج زن ایرانی با مرد غیر ایرانی و ازدواج کارمندان و وابستگان به دولت با زنان خارجی است، ولی ازدواج مردان ایرانی که مسوولیت دولتی و به خصوص سیاسی به عهده ندارند، معمولا مشکلی برای دولت ایجاد نمی کند، جز این که با این ازدواج، فردی به مجموع اتباع کشور افزوده شود، بنابراین، عدم منع دولت از چنین ازدواجی را می توان نوعی تساهل در پذیرش اتباع از جانب دولت به شمار آورد.

پر واضح است که تخلف از چنین مقرراتی که بار سیاسی دارد و صرفا به خاطر مصالح خاصی از جانب دولت وضع می گردد و از نظر شرعی بلامانع شناخته شده است، موجب بطلان ازدواج نخواهد بود و تنها افراد بایستی مجازاتهایی را که احتمالا از طرف دولت بر این تخلف تعیین می شود، متحمل گردند. از این جهت در ماده سوم مصوبه ۱۳۱۰/۳/۲۹ به آثار این تخلف اشاره شده که مخالفت با موارد فوق، موجب انفصال از خدمت و عضویت در وزارت امور خارجه خواهد بود. و از آن جا که به تدریج مشکلات سیاسی - اجتماعی ناشی از چنین ازدواجهایی برای دولت بیشتر شده است، در مصوبه ۱۳۴۵/۱۱/۱ به کلی ازدواج گروهی از کارمندان دولت ممنوع اعلام شده است: از این تاریخ، ازدواج کارمندان وزارت امور خارجه با اتباع بیگانه ب ممنوع است و کارمندان متخلف صلاحیت ادامه خدمت در وزارت امور خارجه را نخواهند داشت.

نتیجه این که ازدواج مردان ایرانی با زنان خارجی به جز در مورد کارمندان وزارت خارجه و موارد معین دیگر، از نظر قانون مدنی ایران بلامانع می نماید، هر چند زنان خارجی دارای دین اسلام نبوده و بلکه از اهل کتاب نیز باشند، ولی ازدواج زنان ایرانی با مردان غیر مسلمان، هر چند ایرانی هم باشند ممنوع است و ازدواج آنها با مردان مسلمان غیر ایرانی نیز منوط به اجازه دولت است، و هر چند که در صورت ازدواج آنان با مردان مسلمان غیر ایرانی نمی توان به بطلان ازدواج آنها حکم کرد.

بلی، از آن جا که ازدواج با زنان غیر مسلمان و غیر اهل کتاب برای مردان مسلمان، به اعتقاد همه فقهای مسلمان جایز نیست، مردان ایرانی نیز نمی توانند جز با زنان مسلمان و یا اهل کتاب از ایرانی و غیر ایرانی ازدواج کنند، زیرا قوانین کشوری به طور کلی تابع قوانین شرعی است و در هر مورد

که تعارضی بین قوانین کشوری با قوانین شرعی مطرح باشد، قوانین کشوری کان لم یکن محسوب شده و افراد، محکوم به قوانین شرعی هستند، در این جاست که بار دیگر مساله بیگانه به مفهوم دینی مطرح می گردد و همه مباحثی که در این گفتار در بیان حکم چنین ازدواجی گفته شد، باید مورد توجه قرار گیرد و قهرا هر گروهی تابع رای فقهی مکتب حقوقی مورد قبول خود خواهند بود: پیروان فقه حنفی، تابع فقه حنفی و پیروان دیگر مذاهب فقهی اهل سنت (شافعی و مالکی و حنبلی)، تابع مذهب خویش هستند و پیروان فقه جعفری تابع حکم مرجع تقلید خود خواهند بود.

قدر مسلم این که ازدواج زنان مسلمان ایرانی با مردان غیر مسلمان - اعم از ایرانی و غیر ایرانی - و ازدواج مردان مسلمان با زنان غیر مسلمان و غیر کتابی - اعم از ایرانی و غیر ایرانی - به اعتقاد فقهای اسلام و از همه مذاهب اسلامی باطل می باشد، ولی ازدواج زنان و مردان ایرانی غیر مسلمان با زنان و مردان غیر ایرانی نیز براساس اعتقاد مذهبی خود آنان بررسی می گردد و در مواردی که از نظر شرعی و دینی، ازدواج ایرانیان با افراد غیر ایرانی بلامانع باشد، آن گاه پای بحث از بیگانه به مفهوم کشوری مطرح خواهد بود و بالطبع زنان ایرانی تنها با اجازه دولت می توانند به ازدواج مردان غیر ایرانی در آیند، ولی مردان ایرانی به جز افراد کشوری و لشگری که دولت آنها را از این کار منع نموده - می توانند بدون کسب اجازه از دولت نیز اقدام به چنین ازدواجی بنمایند.

مرجع صالح برای صدور جواز ازدواج براساس مصوبه ۵۴/۷/۶ وزارت کشور است و ماده ۴ همین تصویبنامه به وزارت کشور اجازه می دهد که به استانداریها و فرمانداریهای کل، و همچنین با موافقت وزارت امور خارجه به بعضی از نمایندگان سیاسی و کنسولی ایران در خارج از کشور نیز چنین اختیاری داده شود تا در محل حضور خود چنین اجازه ای را صادر کنند و مراتب را به ثبت احوال و اسناد کشور اعلام دارند.

سوالی که در این جا مطرح می گردد این است که با فرض صحت ازدواج فرد ایرانی با بیگانه - اعم از زن و مرد - در صورتی که از نظر شرعی با توجه به آیین مورد قبول خود افراد بلامانع باشد، چه ضمان اجرایی برای قوانین و مصوبات دولت وجود خواهد داشت؟ البته این مشکل در مورد مردان ایرانی که با ازدواج خود فردی را به اتباع ایران می افزایند، کمتر خواهد بود، ولی در مورد زنان ایرانی که در صورت ازدواج با بیگانگان از تابعیت ایران خارج می شوند و تابعیت جدیدی را که طبعاً حافظ حقوق آنان خواهد بود به دست می آورند، مشکل یاد شده بیشتر مطرح خواهد بود، از این رو یکی از حقوقدانان معاصر می نویسد: فلسفه ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی این

است که در پاره ای از کشورها مثل ایران تابعیت شوهر بر زن تحمیل می شود، پس لازم است که دولت از نظر سیاسی بر این نکاح نظارت داشته باشد، به همین جهت به نظر می رسد که ضمانت اجرای آن، نافذ ندانستن چنین نکاحی است.

ولی روشن است که این پیشنهاد از جهات متعددی قابل اشکال و ایراد است، چه این که اولاً از مهمترین اصول حقوق بشر، آزادی ازدواج هر زن و مرد با فرد دلخواه خود می باشد و از طرفی تابعیت یک امر اختیاری است و هر فرد از نظر قوانین بین المللی آزاد است که تابعیت هر کشوری را در صورت واجد بودن شرایط به دست آورد، بنابراین هیچ کشوری نمی تواند الزاماً افرادی را برای همیشه در تابعیت خود باقی بدارد، جز این که مسائل امنیتی و مشکلات اجتماعی، ضرورتاً به او چنین اجازه ای را بدهد.^۱

بنابراین، عدم نفوذ ازدواج زن ایرانی با مرد خارجی، با این هر دو اصل در تنافی است، و مهمتر این که در این مساله جای سوال وجود دارد که جلوگیری دولت از نفوذ عقدی که از نظر شریعت، واجد شرایط صحت است و مورد قبول طرفین عقد می باشد، چگونه ممکن است؟ به دیگر سخن، عقد و قرار دادی که واجد شرایط لازم برای صحت قانونی باشد، خود به خود نافذ است و با چنین ازدواجی زن و مرد، همسر شرعی و قانونی یکدیگر خواهند بود و قهراً دولت نمی تواند جلو نفوذ آن را بگیرد، جز این که معنای نفوذ در این جا همان عدم اجازه خروج چنین زنی از کشور، یا الزام آنان به جدایی از یکدیگر باشد، که به هر حال باز هم خالی از اشکال نخواهد بود. از این رو ارائه پاسخ نهایی به این اشکال، تنها براساس مشروعیت دولت و اعتراف به اختیارات دولت در مورد اموری که در درجه اول، مباح است، ممکن خواهد بود، یعنی در مواردی که شریعت اسلام به عنوان اولی حکمی را نسبت به موضوعی بیان داشته، این حکم در صورتی قابل عمل است که با عناوین ثانوی رو به رو نباشد، فی المثل، شارع مقدس می فرماید: الارض لله ثم لمن احياها، زمین ملک خداست و بعد از احیاء متعلق به احیا کننده آن است.

روشن است که فرد احیا کننده بر اساس این حدیث شریف، مالک زمین شناخته می شود، ولی این مالکیت به شرطی است که دولت اسلامی از احیای ارضی در مورد خاصی منع نکرده باشد و با فرض اعلان مخالفت دولت، چنین احیایی برای احیا کننده ایجاد حق و ملک نمی کند. آنچه گفته شد ناظر به موضع قوانین ایران اسلامی راجع به ازدواج با بیگانگان بود و اما دیگر کشورهای اسلامی مواضع مخصوص به خود را دارند که در بعضی محدودیت و در بعضی دیگر تساهل و تسامح بیشتری به چشم می خورد فی المثل در لبنان نه تنها ازدواج مردان مسلمان با زنان

^۱ ناصر کاتوزیان، حقوق خانواده، ج ۱، ص ۱۲۹

اهل کتاب به ثبت می رسد, بلکه عکس آن نیز ممکن است , ولی در مصر چنین نیست واما در کشور عربستان نه تنها ازدواج با اهل کتاب حتی برای مردان مسلمان ممکن نیست , بلکه ازدواج زن و مرد شیعی با زن و مرد سنی نیز رسمیت ندارد.

از آن جا که ورود در این جزئیات از اهمیت چندانی برخوردار نیست از بحث بیشتر درباره آن صرف نظر می کنیم.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن حزم اندلسی ، علی بن احمد: المحلی ، ۱۰ ج در ۷ ج ، بیروت ، بی تا.
۲. ابن عابدین ، محمد امین : حاشیة رد المختار علی الدر المختار ، ۸ ج ، چاپ دوم ، دارالفکر ، بیروت ۱۳۹۹ ق .
۳. ابوالعینین بدران ، بدران : العلاقات الاجتماعية بین المسلمین و غیر المسلمین ، دارالنهضة العربیه ، بیروت ۱۹۶۸ م .
۴. ابوزهره ، محمد: الاحوال الشخصیه ، دارالفکر العربی ، قاهره ۱۳۷۷ ق .
۵. اردبیلی ، محمد بن علی (مقدس اردبیلی): زبدة البیان فی احکام القرآن ، المكتبة المرتضوية لاحیاء الاثار الجعفریه ، تهران ، بی تا.
۶. اصبحی ، مالک بن انس : موطا ، ۲ ج ، داراحیاء التراث العربی ، بی تا.
۷. الیاده ، میرچا: دائرة المعارف دین ، ۱۶ ج .
۸. بخاری ، محمد: الصحيح ، ۹ ج ، دارالعلم ، بیروت ۱۴۰۷ ق .
۹. ترمذی : الصحيح ، ۱۲ ج ، مصر ، بی تا.
۱۰. ثعلبی ، ابواسحق : كشف البیان .
۱۱. جزیری ، عبدالرحمن : الفقه علی مذاهب الاربعه ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ۱۴۰۶ ق .
۱۲. جعفری لنگرودی ، محمد جعفر: حقوق خانواده ، کتابخانه گنج دانش ، تهران ۱۳۶۸ ش .
۱۳. حرانی ، احمد بن عبدالحلیم (ابن تیمیه): الفتاوی الكبرى ، ۵ ج ، چاپ اول ، دارالمعرفه ، بیروت ۱۴۰۹ ق .
۱۴. دائرة المعارف آمریکانا ، ۳۰ ج ، آمریکا ، ۱۹۶۳ م .
۱۵. دائرة المعارف بستانی ، ۱۱ ج ، دارالمعرفه ، بیروت ، بی تا.
۱۶. دوستخواه ، جلیل (نقل از: گزارش ابراهیم پورداود): اوستا، کتاب زرتشت ، تهران ۱۳۶۱ ش .
۱۷. دینوری ، ابوحنیفه : الاخبار الطوال ، ترجمه محمود مهدوی دامغانی ، چاپ چهارم ، تهران ۱۳۷۱ ش .
۱۸. ذهبی ، محمد حسین : الاحوال الشخصیه.
۱۹. رازی ، محمد بن عمر (فخر رازی): تفسیر الكبير ، ۳۲ ج ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، بی تا.
۲۰. راغب اصفهانی ، حسین بن محمد: المفردات ، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان ، قم ، بی تا.
۲۱. رضی ، محمد (سید رضی): نهج البلاغه ، تحقیق صبحی صالح ، افسر ، قم ۱۳۹۵ ق .

۲۲. روایت پهلوی , ترجمه مهشید میر فخرایی , چاپ اول , موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی , ۱۳۶۷ ش .
۲۳. زرعی , محمدبن ابوبکر (ابن قیم جوزیه): احکام اهل الذمه , ۲ ج , چاپ سوم , بیروت ۱۹۸۳ م .
۲۴. زمخشری , جارالله : تفسیر الکشاف , ۴ ج , چاپ دوم , دارالکتب العربی , بیروت ۱۴۰۷ ق .
۲۵. زیدان , عبدالکریم : الذمیین والمستامنین , چاپ دوم , مكتبةالقدس , بیروت ۱۳۹۶ ق .
۲۶. سرخسی , شمس الدین : مبسوط, دارالدعوه , استانبول ۱۴۰۳ ق .
۲۷. سکری میروز, محمد: نظام الزواج فی الشرايع اليهوديةوالمسيحية , دارالفکر العربی , قاهره , بی تا.
۲۸. شافعی , محمد بن ادريس , الام, ۸ ج , چاپ اول , دارالمعرفه , بیروت ۱۴۰۸ ق .
۲۹. شکایی , محسن : متعه وآثار حقوقی آن .
۳۰. شوقی فنجری , احمد: الحريةالسیاسیة, کویت ۱۳۹۳ ق .
۳۱. شیرازی , سید محمد: الفقه (کتاب النکاح), مطبعةالسید الشهداء, قم , بی تا.
۳۲. صفائی , حسین : حقوق خانواده , انتشارات دانشگاه تهران , تهران ۱۳۶۹ ش .
۳۳. طباطبائی , سید محمد حسین : تفسیر المیزان , ۲۰ ج , موسسهالاعلمی للمطبوعات , بیروت , بی تا.
۳۴. طبرسی , فضل بن الحسن : تفسیر مجمع البیان , چاپ دوم , دارالمعرفه , بیروت ۱۴۰۸ ق .
۳۵. طوسی , محمد بن الحسن : المبسوط, المكتبةالمرتضويةلاحياء الاثار الجعفریة, تهران , بی تا.
۳۶. طوسی , محمدبن الحسن : الخلاف , موسسهالنشر الاسلامی , قم , بی تا.
۳۷. عاملی , زین الدین (شهید ثانی): مسالك الافهام , چاپ ۱ - ۸, موسسهالمعارف الاسلامیه , قم ۱۴۱۳ ق
۳۸. : شرح اللمعةالدمشقیه , ۲ ج , چاپ پنجم , مكتب الاعلام الاسلامی , ۱۳۷۰ ش .
۳۹. عبده , محمد ورشید رضا, محمد: تفسیر المنار, چاپ دوم , دارالفکر, بیروت , بی تا.
۴۰. قاضی ابو یوسف , ابراهیم بن یعقوب : الخراج , دارالمعرفه , بیروت ۱۳۹۹ ق .
۴۱. قرشی , یحیی بن آدم : الخراج , مصر, بی تا.
۴۲. کاتوزیان , ناصر: حقوق خانواده , انتشارات دانشگاه تهران , ۱۳۵۷ ش .
۴۳. کتاب مقدس عهد عتیق (تورات), بی جا, ۱۹۳۲ م .
۴۴. کتاب مقدس , عهد جدید (انجیل), بی جا ۱۹۳۲ م .
۴۵. کلانتری , م : پایان نامه , شماره ۱۱۲۰, دانشکده حقوق شهید بهشتی , ۱۳۵۳ ش .

۴۶. کلینی , محمد بن یعقوب : اصول الکافی , دارالکتب الاسلامیه , تهران ۱۳۶۲ ش .
۴۷. کهن : گنجینه تلمود, ترجمه امیر فریدون گرگانی , ۱ ج , تهران ۱۳۵۰ ش .
۴۸. ماله , آلبر: تاریخ قرون وسطی , ترجمه عبدالحسین هژیر , ۴ ج , دنیای کتاب , تهران , ۱۳۶۲ ش .
۴۹. متز, آدام : تاریخ تمدن اسلامی , امیرکبیر, تهران ۱۳۶۴ ش .
۵۰. مجلسی , محمد باقر: بحارالانوار, چاپ سوم , داراحیاء التراث العربی , بیروت ۱۴۰۳ ق .
۵۱. محمد بن احمد بن رشد: بدایةالمجتهد, ۲ ج , چاپ نهم , دارالمعرفه, بیروت ۱۴۰۹ ق .
۵۲. محمد بن عبدالوهاب : المسائل الجاهلیه , مدینه المنوره ۱۳۲۵ ق .
۵۳. مرتضی , علی بن الحسین (علم الهدی): المحکم والمتشابه , تهران , بی تا.
۵۴. : المسائل الناصریات .
۵۵. مشغری , محمد بن الحسن (حر عاملی): وسائل الشیعه , چاپ چهارم , داراحیاء التراث العربی , بیروت ۱۳۹۱ ق .
۵۶. معافری , محمد بن عبدالله (ابن عربی): احکام القرآن , ۴ ج , بیروت , بی تا.
۵۷. مغنیه , محمد جواد: الفقه علی المذاهب الخمسه , ۲ ج , دارالجواد, بیروت ۱۴۰۴ ق .
۵۸. مقدسی , عبدالله بن احمد (ابن قدامه): المغنی , دارالکتاب العربی , بیروت , بی تا.
۵۹. منتظری , حسینعلی : ولایةالفقیه , المركز العالمی للدراسات الاسلامیه , قم , بی تا.
۶۰. میبیدی , ابوالفضل رشیدالدین : کشف الاسرار , ۱۰ ج , چاپ پنجم , امیرکبیر, تهران ۱۳۷۱ ش .
۶۱. مینوی , مجتبی (محقق): نامه تنسر, تهران , بی تا.
۶۲. نجفی , حسن : جواهرالکلام , ۴۳ ج , دارالکتب الاسلامیه , تهران ۱۳۶۲ ش .
۶۳. نوری , حسین : حقوق زن در اسلام وجهان .